

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح فارسی جزء دوم کتاب المنطق مرحوم علامه محمدرضا مظفر ره و منطق تعلیمی

تألیف آیت الله استاد قادر حیدری فسائی شیرازی دامت برکاته

<http://Zekr.Com> دروس حوزه علمیه قم

<http://YaAlee.com> فقه أهل البيت (صلوات الله و سلامه عليهم)

Copyright ©Zekr.Com

Copyright ©YaAlee.Com

مقدمه

در باب چهارم کتاب دو فصل وجود دارد:

فصل اول در باره قضیه واقسام آن فصل دوم در باره احکام قضایا همچون تناقض و عکس نقیض و عکس مستوی در این فصل از صفحه ۱۷۸ شروع می شود.

نکته ۱ - تعریف قضیه یا خبر یا عقد یا قول جازم .

قضیه به مرکب تامی گفته می شود که متصف کردن امر به صدق یا کذب صحیح است مثل: زید قائم، لیس زید بقائم. ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود.

این تعریف از دو قسمت تشکیل شده است:

الف : مرکب تامی است... مرکب تام در تعریف جنس قریب می باشد که شامل خبر و انشاء می شود چون خبر مرکب تام است چنان که انشاء مرکب تام است.

ب : «متصف کردن او به صدق یا کذب صحیح است» این بخش از تعریف عرض خاص و یا فصلب برای خبر می باشد که انشاء را از تعریف خبر خارج می کند. به دلیل اینکه انشاء مرکب تامی است که اتصاف او به صدق یا کذب صحیح نیست مانند ضرب با این توضیح تعریفی که برای خبر ارائه شد رسم تام یا حد تام است .

نکته ۱ - تعریف انشاء

انشاء به مرکب تامی گفته می شود که متصف کردن او به صدق و کذب هیچ نیست به دلیل اینکه انشاء حاکی از واقعیتی نیست که اگر مطابق با او باشد او را متصف به صدق نماییم و اگر مطابق نباشد او را متصف به کذب نماییم .

اشکال بر تعریف خبر و انشاء

بعضی از انشاءها از قبیل استفهام انسان عالم، سؤال انسان غنی به آرزو کردن انسان واجد و غیره متصف به کذب می شوند مثلا اگر انسانی که عالم به قیام زید است سؤال نمود: هل زید قائم؟ می گوییم این کلام دروغ است و یا اگر انسانی که دارای مال و منال است در خواست کمک مالی نمود و گفت: أعطنی درهما می گوییم: این کلام دروغ است.

این گونه از انشاءات اولاً داخل در تعریف خبر می شوند پس تعریف مانع اخبار نیست.

ثانیا: از تعریف انشاء خارج می شوند پس تعریف انشاء جامع افراد نیست.

خلاصه اشکال: تعریف خبر مانع اغیار نیست و تعریف انشاء جامع افراد نیست.

جواب: برای حل این اشکال یک قید به تعریف خبر و انشاء اضافه می شود و آن قید (لذاته) است. در این صورت تعریف این دو چنین می شود: القضیه هی المركب التام الذی یصح أن نصفه بالصدق أو الکذب لذاته یعنی خبر مرکب تامی است که خود او متصف به صدق یا کذب می شود.

با اضافه کردن این قید اشکال بر طرف می‌شود، چون خود این انشاءات متصف به صدق یا کذب نم‌شوند بکله معلول ومعنای التزامی این انشاءات که کلمی خبری است به کذب متصف شده است و لذا این امور داخل در تعریف انشاء بوده و از تعریف تعریف خبر خارج می‌باشد.

مدلول التزامی این انشاءات به ترتیب عبارتند از: من جاهل هستم، من بی چیز هستم، من واجد نیستم دلیل بر این که این انشاءات دارای یک معنای التزامی هستند که خبر می‌باشد این است که استفهام حقیقی همیشه از جهل و سوال از حاجت و نیاز و تمنا از فقدان ناشی می‌شود. پس کسی که استفهام می‌کند لازمه‌اش این است که خبر از جهل خود می‌دهد و یا کسی که سوال می‌کند لازمه‌اش این است که خبر از حاجت خود می‌دهد و یا کسی که تمنی می‌کند خبر از فاقدیت خود می‌دهد این لوازم که خبر هستند متصف به صدق یا کذب می‌شوند نه خود این انشاءات.

توجه: اگر قید «لذاته» هم اضافه نمی‌شد باز اشکال به تعریف وارد نبود ولی برای واضح‌تر شدن این قید اضافه شد. چون تعریف خبر و انشاء بدون اضافه این قید چنین بود:

خلاصه: اگر قید «لذاته» نیامده بود با هم اشکال وارد نبود ولی برای وضوح بیشتر به این تصریح شد.

نکته ۱ - در قضیه شرطیه صدق و کذب به اجزای قضیه متوجه نمی‌شود بلکه به اتصال و انفصال متوجه است.

نکته ۱ - قضیه بر دو قسم است: الف : ملفوظه ب: معقوله .

تعریف شامل هر دو قسم می‌شود .

نکته ۳ - طبق نظر بعضی قضیه غیر از تصدیق است .

نکته ۴ - نامگذاری قضیه به قضیه از باب نامگذاری کل به اسم جزء است.

قضیه در یک تقسیم بر دو قسم است:

۱- قضیه حملیه به قضیه‌ای گفته می‌شد که در امر حکم به اتحاد یعنی یکی بودن وثبوت چیزی برای چیزی و یا نفی اتحاد و نفی ثبوت چیزی برای چیزی شده است مثال: الحديد معدن معدن، ليس الكاذب بمؤمن.

در مثال اول حکم به ثبوت معدن برای حديد شده است. در مثال دوم مؤمن از کاذب نفی شده است.

۳- قضیه شرطیه به قضیه‌ای گفته می‌شود که اولاً حد اقل از قضیه تشکیل شده باشد.

ثانياً بین این دو قضیه یک نسبت وجود دارد که این نسبت اتصال و وابستگی و پیوند و یا انفصال و جدائی و نبونیت می‌باشد و یا عدم اتصال و انفصال مثال: اذا اشرفت الشمس فالنهار موجود.

در این قضیه بین جمله (اشرفت الشمس) و (النهار موجود) که هر کدام یک قضیه حملیه می‌باشند نسبت وابستگی و توقف بر قرار است. اللفظ مفرد او مرکب در این قضیه بین دو جمله (اللفظ مفرد) و (اللفظ مرکب) که هر کدام یک قضیه حملیه می‌باشند نسبت انفصال و جدایی بر قرار است .

نکته: تقسیم قضیه به حملیه و شرطیه تقسمی بر حسب رابطه و نسبت حکمیه است.

اگر رابطه اتحادی باشد حملیه و اگر از نوع تلازم یا متعاند باشد شرطیه است .

قضیه شرطیه بر دو قسم است:

الف: شرطیه متصله اگر نسبتی که میان دو قضیه شرطیه وجود دارد نسبت اتصالی و وابستگی و پیوستگی و توقف باشد قضیه شرطیه متصله گویند. مثال: ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود نسبتی که بین كانت الشمس طالعة والنهار موجود است نسبت وابستگی است یعنی وجود نهار وابسته به طلوع خورشید است به طوری که طلوع خورشید که آمد وجود نهار نیز می‌آید.

ب: شرطیه منفصله اگر نسبتی که در قضیه وجود دارد نسبت انفصالی و جدایی و بی‌دنی و عدم توقف باشد به قضیه شرطیه منفصله گویند. مثال: العدد زوج او فرد نسبتی که بین العدد زوج و العدد فرد است نسبت انفصال است یعنی بین این دو قضیه عناد و بی‌نونیت است.

نکته: ادات اتصال در عبی همان ادات شرط و در فارسی «اگر، هرگاه، هنگامی که، هر زمان».

و در سالبه فقط لفظ «چنین نیست که» اضافه می‌شود و در عربی لفظ «لیس» به یکی از ادات شرط متص نمی‌شود و ادات انفصال

«إما، أو والفاظی از این قبیل است».

قضیه چه حملیه و چه شرطیه منفصله و چه شرطیه متصله بر دو قسم است:

الف: موجبہ - حملیہ موجبہ: آن است کہ در آن حکم بہ ثبوت چیزی برای چیزی شدہ است. شرطیہ متصلہ موجبہ: آن است کہ نسبت بین دو قضیہ اتصال و وابستگی باشد. شرطیہ منفصلہ موجبہ: آن است کہ نسبت بین دو قضیہ انفصال و بینونیت باشد. مثال: زید قائم، ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود، العدد زوج أو فرد. ب: سالبہ - حملیہ سالبہ: آن است کہ در او حکم بہ عدم ثبوت چیزی برای چیزی شدہ است. شرطیہ متصلہ سالبہ: آن است کہ نسبت بین دو قضیہ نفی اتصال باشد. شرطیہ منفصلہ سالبہ: آن است کہ نسبت نفی عناد و انفصال باشد. مثال: لیس زید قائم، لیس کلما کانت الشمس طالعة کان اللیل موجودا، لیس العدد اما أن یکون زوجا و إما ان یکون منقسما بمتساویین.

نکتہ ۱ - نامگذاری قضیہ موجبہ بہ حملیہ و متصلہ و منفصلہ بہ طریق حقیقت است چون معنای عمل حمل و انفصال و اتصال در موجبہ تحقق پیدا می کند و اما سالبہ بہ طریق مجاز است .
نکتہ ۱ - بر ایجاب و سلب کیف قضیہ می گویند.
نکتہ ۳ - یکی از انواع قضایای حملیہ، حملیہ مرددہ المحمول است این قضیہ بہ قضیہ منفصلہ شباهت دارد و اما وجہ امتیاز بین این دو در این است کہ در مرددہ المحمول موضوع بر ادات انفاصا مقدم می شود و در منفصلہ بالعکس است. مثال: إما ینتفی المركب بانتفاء أحد أجزائه او جمیعها «منفصلہ». المركب ینتفی إما بانتفاء أحد أجزائه او جمیعها «مرددہ المحمول» .
نکتہ ۱ - قضیہ حملیہ طبق یک نظریہ از سه جزء تشکیل شدہ است. الف: موضوع و یا محکوم علیہ آن است کہ بر او حکمی بار می شود. ب: محمول یا محکوم بہ آن است کہ بہ وسیلہ او حکمی بار می شود. ج: نسبت بین موضوع و عدل بہ آنچه کہ دلالت بر این نسبت می کند رابطہ گویند. مثال: زید قائم بہ «زید» موضوع و بہ «قائم» محمول گویند زید و قائم نسبتی وجود دارد والا مفید نبود.

نکتہ ۲ - قضیہ شرطیہ نیز از سه جزء تشکیل شدہ است. الف: مقدم بہ شرط در قضیہ شرطیہ مقدم گویند. ب: تالی بہ جواب و جزاء در قضیہ شرطیہ تالی گویند. ج: نسبت بین مقدم و تالی بہ آنچه کہ دلالت بر این نسبت می کند رابطہ گویند. مثال: اذا اشرفت الشمس کان النهار موجودا: «اشرفت الشمس، مقدم بر «کان النهار موجودا» تالی گویند. بین این دو قضیہ نسبت اتصال بر قرار است و بہ «اذا» رابطہ می گویند.

تذکر: هر قضیہ شرطیہ متطلبه طبیعت قضیہ دلالت دارد کہ کدام جزء مقدم و ملزوم و کدام جزء تالی و لازم است مثلا در اذا اشرفت الشمس کانت النهار و وجود نهار تالی است چون اول علت برای دوم است بر خلاف قضیہ شرطیہ منفصلہ کہ طبیعت قضیہ دلالت ندارد کہ کدام جزء مقدم و کدام جزء تالی است چون عناد یک شیء یا شیء دیگر مستلزم آن است کہ آن شیء دیگر نیز معاند با شیء اول باشد ولذا تفاوت ندارد کہ جزء اول را مقدم و جزء دوم را تالی بنامیم و یا بالعکس ولی از باب الحاق بہ متصلہ و تبعیت از متصلہ بہ جزء اول مقدم و بہ جزء دوم تالی گویند .

فائده: رابطہ در شرطیہ متصلہ ادات شرط و فاء جزاء و در شرطیہ منفصلہ ادات هم چون إما و أو می باشد .
قضیہ حملیہ دو صورت دارد:

الف: یک مرتبه موضوع قضیہ جزئی حقیقی می باشد در این صورت بہ قضیہ شخصی و مخصوص گویند.

مثل: محمد رسول الله، هذا انسان، شیخ اشراق شاخصه می نامد.

ب: یک مرتبه موضوع قضیہ حملیہ کلی می باشد در این صورت قضیہ سه حالت پیدا می کند کہ در هر حالتی اسم مخصوص دارد:

۱- یک مرتبه مراد از کلی من حیث هو است یعنی مراد معنای کلی است با قطع نظر از افرادش به عبارت دیگر محمول برای خود معنای کلی است نه افراد آن در این صورت به قضیه طبیعیه گویند. چون حکم برای طبیعت و حقیقت و چیستی موضوع است نه افراد آن مثال: الانسان کلی: الانسان نوع، الحيوان جنس، الناطق فصل، الضاحک عرض خاص در تمامی این امثله محمول از برای خود معنای کلی است نه افراد موضوع و چون افراد متصف به کلی و نوع و جنس و... نمی شوند.

۲- یک مرتبه حکم برای افراد کلی است نه معنای کلی ولی در قضیه موضوع به صورت کلی آورده شده است تا کلی همچون آینه‌ای افراد را نشان می‌دهد و عنوان برای افراد قرار گیرد ولی در قضیه مقدار افراد بیان نشده است که محمول برای چه مقدار از افراد کلی می‌باشد که موضوع قرار گرفته‌اند. در این صورت به قضیه مهمله گویند. چون بیان مقدار افراد در چنین قضیه‌ای متروک مانده مانده است. مثال: الانسان فی خسر، رئیس القوم خادمهم در این دو مثال موضوع کلی است و حکم برای افراد است ولی بیان نشده است که حکم برای تمامی اراد است یا برای بعضی افراد.

۳- یک مرتبه حکم برای افراد کلی است نه معنای کلی ولی مقدار افراد موضوع در قضیه مشخص شده است که آیا حکم برای تمامی افراد است یا برای بعضی افراد در این صورت به قضیه محصوره یا مسوره گویند.

قضیه از جهت مقدار افراد موضوع بر دو نوع است

الف: کلیه: در صوتی که حکم برای تمامی افراد موضوع باشد مثل: کل امام معصوم.

ب: جزئیه: در صورتی که حکم بری بعضی افراد باشد مثل: بعض الانسان یکذبون.

کلام ابن سینا در اشارات

اگر وجود ال باعث عمومیت و شمول شود و دخول تنوین باعث خصوصیت شود در زبان عرب قضیه محمله وجود ندارد بلکه یا عموم هستند و یا خصوص و لذا جزء محصوره قرار می‌گیرند ولی آیا ال و تنوین مفید این امور هستند یا خیر مربوط به علم بلاغت و نحو است و ما منطق را با آنها مخلوط نمی‌کنیم .

کلام مصنف حق این است که در کلام عرب قضیه محمله وجود دارد زمانی که ال برای حقیقت باشد آنگاه به وسیله ال اشاره به ماهیت مدخول آن شود با نظر به افراد مدخول، ولی مقدار افراد موضوع مشخص شده است ولی اگر ال حقیقت برای استغراق باشد در این صورت مفید عموم است. اما برای تعیین اینکه ال حقیقت مفید عموم است یا خیر قرینه لازم است. مثلاً در الانسان فی خسر الا الذین آمنوا استثناء قرینه است که افراد از ال حقیقت استغراق می‌باشد.

نکته ۱ - گته شد قضیه به اعتبار موضوع بر چهار قسم است: شخصی، طبیعی، مهمله و محصوره

در علم منطق تنها از قضیه محصوره بحث می‌شود و لذا مباحثی که در آینده مطرح می‌شود از قبیل: تناقض، تضاد، تداخل، عکس نقیض، عکس مستوی و... تماماً در باره قضیه محصوره است.

نکته ۱ - در این نکته باید توضیح داده شود که چرا در علم منطق از قضیه شخصی و طبیعی و مهمله بحث نمی‌شود.

اما قضیه شخصی در محاورات زیاد بکار می‌رود ولی در علم منطق از قضایای شخصی، همچون محمد رسول الله (ص)، زید قائم و... به دو دلیل بحث نمی‌شود:

مسایلی که در علم منطق بحث می‌شود مثل مسائل بقیه علوم یک سلسله مسائل کلی است که با قضایای شخصی تناسبی ندارد.

ب: وسایلی که در علم منطق مطرح می‌شود یک سلسله قانونها و قواعد عمومی است که در هر علم و دانشی مورد استاده قرار می‌گیرد و بیان قانون کلی با قضیه شخصی تناسبی ندارد .

فائده ۱ - قضایای شخصی در علوم غیر استدلالی مثل تاریخ، جغرافیا در جهان و... دارای ارزش و اعتباری می‌باشند .

فائده ۱ - از قضیه شخصی - بخصوصها - اصلاً بحث نمی‌شود چون کمالی از شناختن جزئیات نیست به دلیل عدم تغیر و عدم ثبات آنها ولی در ضمن محصورات از شخصی بحث می‌شود .

فائده ۳ - قضایای شخصی در علوم ساقط است چون مقدمات بهان می‌بایست دائم الصدق باشد و شخصیات دوام ندارند .

القضیه طبیعیه در علم منطق از قضایای طبیعیه هم چون الانسان کلی، الانسان نوع، الحيوان جنس و... بحث نمی‌شود.

دلیل: بر دلیل اینکه قضیه طبیعی در حکم قضیه شخصی است چون همان طوری که موضوع در قضیه شخصی شامل غیر خودش نمی‌شود موضوع در قضیه طبیعی نیز چنین است. موضوع در طبیعی اگر چه کلی است ولی این کلی با توجه به مفهوم و معنایی که دارد موضوع واقع شده است و این کلی با توجه به معنایش شامل غیر خودش می‌شود. بلکه اگر این کلی حکایت از افرادی می‌کرد و آینه‌ای برای نشان دادن افراد می‌بود و دلالت می‌کرد که محمول برای افراد موضوع است قضیه عمومیت پیدا می‌کرد و در حکم قضیه شخصی نمی‌شد ولی در قضیه طبیعی امر چنین نیست بلکه موضوع حاکی از افرادی نیست چون محمول برای افراد موضوع ثابت نیست.

فائده ۱ - از قضایای طبیعی در علوم بحث نمی‌شود چون طبایع کلی در خارج موجود نیست پس کمالی در شناختن آنها نیست

فائده ۱ - قضایای طبیعی در بعضی از علوم مثل علم معرفه النفس، علم حساب، علم هندسه، علم فقه، علم وظائف الاعضاء و... زیاد است.

اما قضیه مهمله در علم منطوق از قضایای مهمله نیز بحث نمی‌شود.

دلیل: صغری - قضیه مهمله در حکم قضیه جزئی است چون شما اگر یک قضیه مهمله داشته باشید همچون «الانسان فی خسر» در این قضیه دو احتمال وجود دارد:

۱ - احتمال دارد حکم (در خسران بودن) در واقع برای تمامی افراد موضوع باشد. اگر حکم برای تمامی افراد موضوع باشد می‌شود گفت حکم برای بعضی افراد ثابت است یعنی قیه جزئی صادق است.

۲ - احتمال دارد حکم در واقع برای بعضی از افراد موضوع باشد. اگر حکم برای بعضی افراد ثابت باشد در این صورت نیز قضیه جزئی صادق است. پس قدر متیقن و قدر مسلم در قضیه مهمله صد آنها به طور جزئی است یعنی در قضیه مهمله بعضی افراد قطعی و زائد بر آن مشکوک است لذا اعتباری به زائد نمی‌شود.

کبری - و قضیه جزئی از محصورات است که در علم منطوق مورد بحث قرار می‌گیرد.

نتیجه: پس با وجود بحث از قضیه جزئی در ضمن مهمله بحث نمی‌شود

فائده ۱ - قضایای مهمله نه در علوم فلسفه اعتبار مستقل ندارند آنها را باید در ردیف قضایای جزئی محصوره حذف کرد.

فائده ۳ - قضیه مهمله در قوه قضیه جزئی است الفعل جزئی نیست چون بین جزئی و مهمله این فرق وجود دارد که در جزئی سور ذکر شده است ولی در مهمله خیر

فائده ۴ - قال فی الاشارات ص ۲۱ - إنما قال فی قوه الجزئیة لانها لیست تدل بالوضع علی ذلک بل بالفعل.

گفته شد قضیه حملیه محصوره به آن قضیه‌ای گفته می‌شود که در آن افراد موضوع مشخص شده است یعنی شخصی شده است که آیا محمول برای تمامی افراد موضوع است و یا برای بعضی افراد موضوع؟ و آیا محمول از تمام افراد موضوع سلب شده است یا بعضی از افراد؟ با حفظ این سخن گفته می‌شود به آن لفظی که در قضیه حملیه بیانگر مقدار افراد است سور یا حاصر مثل کلمه کل و بعض سور هر یک از محصورات چهار گونه چنین است:

الف : سور موجب کلیه: کل، جمیع، عامه، کافه، لام استغراق، جمع مضاف و تمامی الفاضلی که دلالت دارند بر اینکه محمول برای تمام افراد موضوع ثابت است.

ب : سور سالبه کلیه: لاشیء، لا واحد، نکرد در سیاق نفی یا نهی و تمامی الفاضلی که دلالت دارند بر اینکه محمول از تمامی افراد موضوع سلب شده است.

ج : سو سالبه جزئی: لیس بعض، بعض... لیس، لیس کل و تمامی الفاضلی که دلالت دارند بر اینکه محمول از بعضی افراد موضوع سلب شده است.

د : سور موجب جزئی: بعض، واحد، کثیر، قلیل و تمامی الفاضلی که دلالت دارند بر اینکه محمول برای بعضی افراد موضوع ثابت شده است.

نکته ۱ - کلمه سور در لغت به معنای دیوار شهری باشد که شهر را احاطه کرده است آنگاه به لفظی که به وسیله آن مقدار افراد موضوع بیان می‌شود سور گویند چون چنانکه سور شهر را احاطه می‌کند وحد و مرز آن را مشخص می‌کند این الفاظ نیز بر افراد احاطه می‌کند افرادی که حکم برای آنها ثابت است یا ثابت نیست.

نکته ۱ - در پر لغتی از لغات: سور وجود دارد مثلا در لغت فارسی

سور موجه کلیه: همه، همگان: سراسر، هر.

سور موجه جزئیه: برخی، پاره‌ای، بهری، دسته‌ای، بخشی.

سور سالبه کلیه: هیچ.

سور سالبه جزئیه: نه هر، نه همه، همه نه وامثال اینهاست .

نکته ۳ - از کلمات لیس کل، لیس بعض، بعض... لیس... هر سه مورد سور سالبه جزئیه می‌باشند ولی این سه با یکدیگر فرق

دارند.

فرق این سه در شرح مطالع چنین آمده است: لیس کل بالمطابقه دلالت بر رفع ایجاب کلی می‌کند پس معنای صریح لیس کل حیوان انسانا این است که ایجاب کلی مرتفع است آنگاه رفع ایجاب کلی یا به دفع اثبات از هر یک است (سلب کلی) و یا رفع اثبات از بعضی است (سلب جزئی) و بنابر هر دو احتمال رفع اثبات از بعضی محقق است پس بالالتزام وال بر رفع اثبات از بعضی است و چون سلب جزئی به طریق قطع آن لازم می‌آید و سلب کلی به نحو احتمال، این لفظ به عنوان سور برای سالبه جزئیه مخصوص شده است به خاطر اخذ به متیقن و مسلم و ترک محتمل و مشکوک ولی دو لفظ اخیر بالعکس است یعنی بالمطابقه دال بر سلب حکم از بعضی هستند و بالالتزام دال بر رفع ایجاب کلی می‌باشند آنگاه شرح مطالع بعد از این بیان گوید صواب چیز دیگری است .

نکته ۴ - حق در سور این است که بر موضوع وارد شود و الا قضیه منحرفه خواهد بود که بحث آن می‌آید.

نکته ۱ - گفته شد که قضیه حملیه به اعتبار موضوعش بر چهار قسم است: شخصیه، مهمله، محصوره و طبیعیه.

سه قسم اول در این اقسام در قضیه شرطیه نیز وجود دارد ولی این اقسام که در قضیه شرطیه پیدا می‌شود به اعتبار موضوع قضیه شرطیه نیست چون قضیه شرطیه دارای موضوع نیست تا به اعتبار آن این اقسام را پیدا کند بلکه این اقسام به اعتبار دیگری برای قضیه شرطیه پیدا می‌شود که در نکته دوم می‌آید. توجه به این امر لازم است که هر کدام از مقدم و تالی در قضیه شرطیه چون در اصل قضیه بوده‌اند دارای موضوع می‌باشند ولی به موضوع آنها اطلاق موضوع شرطیه نمی‌شود .

نکته ۱ - قضیه شرطیه اعم از اینکه متصله یا منفصله باشد بر سه قسم است:

الف : شخصیه: به قضیه شرطیه گفته می‌شود که اتصال وانفصال و یا عدم اتصال وانفصال در آنها مخصوص به زمان معین و یا حالت معین می‌باشد مثل إن جاء علی غاضبا فلا أسلم علیه سلام نکردن متوقف بر آمدن علی در حال غضب است. اذ أمطرت السماء اليوم فلا أخرج من الدار، خارج شدن از دار متوقف بر بارش باران در امروزی می‌باشد. واما ان تكون الساعة الآن الواحدة أو الثانية انفصال ایجاد کرده‌ایم در ساعت که یا یک یا دو است ولی ساعت در زمان مشخص که الآن باشد.

ب : مهمله: به قضیه شرطیه‌ای گفته می‌شود که در آن حکم به اتصال وانفصال و یا عدم این دو شده است ولی مشخص نشده است که این حکم در هر حالتی از حالات و یا در هر زمانی از زمانهاست و یا اینکه مختص به حالت مشخص و یا زمان مشخص می‌باشد. مثل: اذا بلغ الماء الكر فلا ینفعل بملاقاة النجاسة در این قضیه حکم شده است که عدم انفصال به نجاست متوقف بر کر بودن آب است اما در قضیه مشخص نشده است که این حکم در همه حالات است و یا بعضی حالات و یا در همه ازمنه است و یا در بعضی ازمنه و مثل: القضية اما ان تكون موجبة او سالبة در این قضیه منفصله مشخص شده است که در هر حالتی و یا در هر زمانی قضیه از این دو حالت خارج نیست و یا در حالتی مشخص و یا زمان مشخص.

ج : محصوره: به قضیه شرطیه‌ای گفته می‌شود که در آنها مشخص شده است که اتصال وانفصال و یا عدم این دو در تمامی حالات و یا ازمنه است و یا در بعضی از حالات و یا ازمنه آنگاه اگر حکم در تمامی اوقات و یا حالات کلیه و اگر بعضی از اوقات و یا حالات بود جزئیه است.

مثال ۱ - كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وجود نهار وابسته به طلوع خورشید است در هر وقتی که طلوع شمس در آن ممکن باشد.

مثال ۱ - دائما إما ان يكون عدد الصحيح زوجا او فردا در این قضیه مشخص شده است که حکم همیشگی است. مثال ۳ - قد يكون اذا كان الانسان عالما كان سعيدا در این قضیه مشخص شده که سعید بودن گاهی لازم با عالم بودن انسان است نه همیشه .
فائده ۱ - محصور بودن و مهمل بودن شرطیات مربوط به افراد قضیه نیست بلکه مربوط به حال اتصال و انفصال است .

فائده ۱ - سر اینکه در شرطیه قضیه طبیعی مطرح نمی شود این است که در قضیه طبیعی حکم از آن موضوع به عنوان یک مفهوم کلی ذهنی است و در اینجا اصلا موضوعی مطرح نیست تا حکم بدان نسبت داده شود از این دو جایی برا طرح قضیه طبیعی نخواهد بود .

فائده ۳ - عده‌ای از محققین می‌گویند طبیعی در شرطیه نیز معقول است .

چنانکه قضیه حملیه دارای سور بود قضیه شرطیه محصوره نیز دارای سور می‌باشد.

الف : شرطیه متصله که چهار صورت دارد:

۱- موجه کلیه: سور آن کَلَمًا، مهمًا، متی، دائما إذ كان وامثال آن می‌باشد .

۲- سالبه کلیه: سور آن لیس، ابدًا، لیس البتّه می‌باشد.

۳ - موجه جزئیه: سور آن قد يكون است.

۴ - سالبه جزئیه: سور آن قد لا يكون، لیس کَلَمًا، لیس دائما است.

ب : شرطیه منفصله که چهار صورت دارد:

۱ - موجه کلیه سور آن دائما إما كذا أو كذا است.

۲ - سالبه کلیه سور آن لیس ابدًا، لیس البتّه است.

۳ - موجه جزئیه سور آن قد يكون إما كذا است.

۴ - سالبه جزئیه سور آن قد لا يكون، لیس، دائما است .

نکته: سور شرطیه در فارسی به ترتیب: هر زمان، هر گاه، هیچ گاه، گاهی اگر، بعضی اوقات اگر، چنین نیست که هر گاه وامثال این الفاظ است .

قضیه حملیه دارای موضوع تقسیمات می‌باشد.

الف : تقسیماتی که در قضیه حملیه وجود دارد و در قضیه شرطیه نیز - فی الجمله - وجود دارد مثل تقسیم قضیه به موجه و سالبه و تقسیم قضیه به شخصی و مهمله و طبیعی و محصوره و تقسیم محصوره به کلیه و جزئیه.

نکته: از این تقسیمات در مباحث گذشته بحث شد.

فائده: علت این که فی الجمله (در بعضی از تقسیمات نه همه) گفته شد ایت است که قضیه شرطیه در بعضی از تقسیمات فوق

شبهه به حملیه است نه همه تقسیمات. به دلیل اینکه قضیه طبیعی در حملیه وجود دارد و شرطیه وجود ندارد پس شرطیه در بعضی از تقسیمات فوق با حملیه مشترک است.

ب : تقسیماتی که مختص به قضیه حملیه می‌باشد و در شرطیه وجود ندارد.

مثل تقسیم قضیه حملیه موجه به اعتبار نحوه وجود موضوعش به ذهنیه و خارجی و حقیقیه و به اعتبار محصل بدون موضوع و محمول و یا معمولاً بدون این دو به محصله و معدوله و تقسیم قضیه حملیه به اعتبار جهت به موجه و مطلقه.

چنان که اشاره شد تقسیم اول یعنی ذهنیه، خارجی، حقیقیه تنها در موجه است ولی دو تقسیم اخیر در موجه و سالبه است
اینکه بحث در باره این تقسیمات می‌باشد:

مقدمه: قضیه حملیه بر دو نوع است.

الف : قضیه حملیه موجب: این نوع از قضیه اگر بخواهد صادق باشد باید موضوعش وجود داشته باشد به دلیل اینکه در قضیه حملیه موجب چیزی برای چیز دیگری ثابت می‌شود و ثبوت یک شیء برای شیء دیگر متفرع بر این است که آن شیء دیگر باشد والا قضیه کاذب خواهد بود.

مثل: زمانی که شما می‌گویید زید محصل کوشایی است ابتدا بایست زیدی وجود داشته باشد تا ما بتوانیم در مورد او چنین وصفی را بیان کنیم والا اگر زید موجود نباشد گفتن این قضیه کذب محض است.

ب : قضیه حملیه سالبه: این نوع از قضیه اگر بخواهد صادق باشد وجود موضوع برای آن شرط نیست چون قضیه حملیه سالبه در دو صورت صادق است:

۱ - موضوعش موجود باشد ولی محمول موجود نباشد در این صورت به قضیه سالبه، سالبه به انتفاء محمول گویند.

مثل اینکه چراغ در منزل است ولی روشن نیست در این صورت شما می‌توانید این قضیه صادق را بگویید: لیس السراج مضيئا.

۲ - موضوعش موجود نباشد در این صورت به قضیه سالبه به انتفاء موضوع گویند مثل اینکه چراغی در منزل نیست در این صورت شما می‌توانید این قضیه صادق را بگویید: لیس السراج مضيئا چون در مورد اشیاء و یا اشخاص معدوم قضایای سالبه متعددی می‌توان بیان کرد که همگی راست باشد در حالی که قضیه موجب صادق نخواهد بود ولذا می‌توان قضایای سالبه ذیل را داشت:

أب عیسی لم یأكل - أب عیسی لم یشرَب : أب عیسی لم یتكلّم - شریك الباری لیس سمیعا - شریك الباری لیس علیما و... در حالی که این قضایا به صورت موجب کاذب است .

با حفظ این مقدمه گفته می‌شود: قضیه حملیه از نحوه وجود موضوع بر سه قسم است: ذهنیه، خارجی، حقیقیه.

نکته ۱ - عقیده فخر رازی این است که در قضیه موجب معدوله، وجود موضوع شرط نیست برای تحقیق بیشتر در این زمینه به شرح مطالع رجوع شود .

نکته ۱ - در قضیه سالبه نیز وجود موضوع در ذهن لازم است چون سلب حکم است و در حکم تصور محکوم علیه لازم است پس در وجود ذهن موضوع سالبه و موجب با یکدیگر اشتراک دارند ولی در موجب یک وجود دیگری نیز می‌باشد که در سالبه نیست و آن موجود موضوع به وجوب ثبوت محمول برای آن است .

قضیه حملیه از نظر نحوه وجود موضوع سه قسم است:

الف : قضیه ذهنیه: قضیه‌ای است که موضوع آن وجود خارجی نداشته بلکه در ذهن موجود است مثل اجتماع النقیضین است که فقط در ذهن وجود دارد.

ب : قضیه خارجی: قضیه است که موضوع آن دارای وجود خارجی است و محمول نیز بر لحاظ این افراد خارجی بیان شده است مثل کل جندی فی المعسكر مدرّب علی حمل السلاح موضوع در این قضیه جند است که در خارج وجود پیدا می‌کند آنگاه محمول (مدرّب) هم به لحاظ افراد خارجی بیان شده است چه اینکه آموزش دیده از برای اراد خارجی جند است.

ج : قضیه حقیقیه، قضیه‌ای است که در آن محمول از آن حقیقت و ماهیت موضوع است منظور این است که افرادی از موضوع که در خارج وجود دارند محمول برای آنها ثابت است. افرادی که در خارج وجود ندارند نیز علی فرض وجودشان محمول برایشان ثابت است مثل کل انسان حیوان موضوع در این قضیه انسان است افرادی از انسان که در حال حاضر موجود هستند حیوان بودن برایشان ثابت است افرادی که در حال حاضر معدوم هستند نیز علی فرض وجودشان این محمول برایشان ثابت است ولذا محتوای این قضیه چنین است: کل ما صدق علیه الانسان صدق علیه أنه حیوان .

نکته ۱ - در قضیه حقیقه حکم منحصر به افرادی که در خارج وجود دارند نیست بلکه حکم برای هر فردی است که وجود آن فرض شود اعم از اینکه در خارج موجود باشد و یا معدوم باشد آنگاه اگر افراد در خارج موجود نباشند حکم برای افراد مفروضه الوجود است مثل کل عنقاء طائر و اگر افراد در خارج موجود باشند حکم منحصر برای افراد موجود نیست بلکه برای افراد موجوده و مفروضه الوجود هر دو می‌باشد مثل کل انسان حیوان بر خلاف قضیه خارجی که در آن وجود موضوع شرط است و حکم برای افراد خارجی است .

نکته ۱ - احوال الاشیاء علی ثلاثه اقسام

قسم يتناول الافراد الذهنيه والخارجيه المحققه والمقدّرة وهذا القسم يسمّى لوازم الماهيات كالزوجيّة للاربعه وقسم يختص بالموجود الخارجيه كالحركه وقسم يختص بالموجود الذهنيه كالملكيه والمراد بالقسم الاول قسم يلحق الماهية من حيث هي مع قطع النظر من خصوصية أن الوجودين فأينما وجدت الماهية كانت متصفه وهذا اقسام شامل لجميع الافراد الماهية لازمة لها والا لما كان عارضة لها من حيث هي .

نکته ۳ - بين حقيقه موجهه وخارجيه موجهه كليه عموم وخصوص من وجه است

ماده اجتماع كل انسان حيوان

ماده افتراق اول: كل عنقاء طائر حقيقه نه خارجيه.

ماده افتراق دوم: كل شكل مثلث مع فرض أنه لم يوجد من الاشكال الا المثلث خارجيه حقيقه.

بين دو موجهه جزئيه: حقيقه اعم از مطلق از خارجيه است

بين دو سالبه كليه: خارجيه اعم از حقيقه است.

بين دو سالبه جزئيه: تبين جزئي است .

قضيه حمله ر دو قسم است

الف: قضيه حمله متصله: به قضيه‌ای گفته می‌شود که موضوع ویا محمول آن یک شیء وجودی ومثبت باشد به عبارت دیگر اگر

اداء نفی جزء موضوع ویا محمول قرار نگیرد قضيه را محصله گویند.

قضيه محصله دو صورت دارد:

۱ - موجهه مثل زيد قائم.

۲ - سالبه مثل ليس زيد بقائم.

ب : قضيه حمله معدوله: به قضيه‌ای گفته می‌شود که اداء نفی جزء موضوع ویا محمول ویا هر قرار گیرد.

قضيه معدوله سه صورت دارد:

۱ - معدوله الموضوع: در صورتی که اداء نفی جزء موضوع موضوع قرار گیرد مثل: غير عالم مستهان، غير عالم ليس بسعيد.

۲ - معدوله المحمول: در صورتی که اداء نفی جزء محمول قرار گیرد مثل: الهواء هو غير فاسد - الهواء ليس هو غير فاسد.

۳ - معدوله الطرفين: در صورتی که اداء نفی جزء موضوع ومحمول قرار گیرد مثلا: لا عالم هو غير صائب الرأي، غير مجد ليس

بغير مخفق في الحياه .

نکته ۱ - به معدوله الموضوع به محصله المحمول وبه معدوله المحمول محصله الموضوع گویند.

پس محصله نیز سه قسم دارد: محصله الموضوع محصله المحمول محصله الطرفين.

نکته ۱ - علت نامگذاری قضيه معدوله به معدوله این است که اداء سلب از معنای اصلی خود عدول کرده است به دلیل اینکه اداء

سلب برای نفی نسبت وضع شده بود ولی در قضيه معدوله این ادات سلب با غير خودش ترکیب شده است ومثل یک شیء قرار داده

شده آنگاه برای او چیزی اثبات می‌شود ویا او برای چیز دیگری اثبات می‌شود (در موجهه) ویا از او چیزی سلب می‌شود ویا او از چیز

دیگر سلب می‌شود (در سالبه) پس اداء سلب از معنای اصلی خود عدول کرده است آنگاه نامگذاری قضيه معدوله به معدوله از باب

نامگذاری قضيه به نام جزء الجزء اوست چون اداء سلب جزء موضوع وی محمول است وموضوع ویا محمول جزء قضيه است پس تسميه

از باب نامگذاری شما به وصف جزء الجزء او می‌باشد .

نکته ۳ - تحصیل وعدول مربوط به موضوع ومحمول قضيه‌اند ولی سلب وايجاب کیفیت نسبت قضيه‌اند و نباید این دو مبحث را

یکی پنداشت ولذا هر یک از اقسام محصله ومعدوله ممکن است موجهه یا سالبه باشد .

نکته ۴ - الفاظی که معنی نفی در آنها تضمین گردیده از قبیل کور در فارسی به معنی نابینا ولفظ اعمی در عربی اسم غیر

محصل محسوب وقضيه مؤلف از آنها نیز به نام معدوله خوانده شده است که این همان عدم در مقابل ملکه است .

به این دو قضيه توجه کنید:

زيد غير عالم (زيد غير عالم است) زيد ليس بعالم (زيد عالم نیست) قضيه اول معدوله المحمول وقضيه دوم سالبه متصله المحمول

است بين قضيه معدوله المحمول وسالبه محصله المحمول دو فرق است:

۱ - فرق معنایی: فرق معنایی از دو جهت است:

الف: هدف گوینده در قضیه سالبه سلب جهل است یعنی نفی حمل محمول به موضوع ولی در معدوله جعل سلب یعنی محمول با ادات نفی مجموعاً حمل بر موضوع می‌شود.

ب: قضیه سالبه اعم از موجه معدوله المحمول است و به این معنا که سالبه هر جایی که موضوع موجود باشد صدق می‌کند و هر جایی که موضوع نباشد نیز صادق است. ولی موجه هر جایی که صادق است که موضوع موجود و ثابت باشد و لذا هر زمانی که موجه معدوله المحمول صادق شد سالبه نیز صادق است ولی عکس صحیح نیست.

۲ - فرق لفظی: توضیح: قضیه دو صورت دارد

الف: یک مرتبه قضیه ثلاثیه است یعنی رابطه در آن مذکور است در این صورت فرق لفظی بین این دو قضیه به این صورت است که در معدوله رابطه قبل از اداء سلب قرار می‌گیرد ولی در سالبه بعد از اداء سلب قرار می‌گیرد.

مثل: زید لیس هو ببصیر = سالبه.

زید هو لیس ببصیر = معدوله المحمول.

ب: یک مرتبه قضیه ثنائیه است یعنی رابطه در آن مذکور نیست در این صورت فرق بین دو قضیه از یکی از دو جهت است: او - یا فرق به نیت است یعنی: این نوعی جعل حرف السلب جزء من المحمول و اثباتها لشیء واحد وهو الموضوع كان عدولا وان لم ینو ذلك بل نوعی آن یرفع به ما هو المحمول كان سلبا .
دوم - ویا فرق به اصطلاح و قرار داد است یعنی گفته می‌شود که: لیس برای سالبه و لا و غیر برا معدوله بکار برده شود تا به این وسیله بتوانیم این دورا از یکدیگر تشخیص بدهیم.

مقدمه:

بحث در باره قسم قسم سوم قضیه حملیه می‌باشد ولی مصنف قبل از این که این تقسیم را مطرح کند ابتدا ماده قضیه و جهت قضیه را تعریف کرده سپس به بیان تقسیم سوم می‌پردازد.

بین موضوع و محمول آن در واقع (یعنی در عالم واقع چه انسان تکلم به قضیه بکند و یا خیر) یک نسبت وجود دارد نسبت منحصر یکی از سه حالت را دارد:

الف: یک مرتبه و جوب است یعنی ثبوت محمول برای موضوع ضروری و حتمی است و سلب آن از موضوع محال است.

مثل: الانسان حیوان - الاربعه زوج، در این دو مثال حیوانیت برای انسان و زوجیت برای اربعه ضروری است و سلب حیوانیت از انسان و زوجیت از اربعه محال است و لذا نسبت واقعیه بین موضوع و محمول در این قضیه و جوب است.
توجه: ضرورت و حتمیت ثبوت محمول برای موضوع دو صورت دارد:

۱ - یک مرتبه این حتمیت ناشی از ذات موضوع شده است یعنی خود این موضوع ملازمه این محمول و همراهی آن را می‌خواهد و لذا با جعل و ایجاد موضوع محمول نیز بدون نیاز به جعل دوم موجود می‌شود مثل دو مثال قبل.

۳ - یک مرتبه این حتمیت ناشی از ذات موضوع نشده است بلکه یک امر خارج از ذات موضوع حتمیت این محمول را برای موضوع خواهان است مثل: القمر متحرک تحرک برای قمر دوام دارد یعنی تحرک بوده و هست و خواهد بود ولی این حتمیت ناشی از خود قمر نشده است بلکه وضعیت افلاک و کرات خواهان چنین محمولی برای قمر است.

زوال حرکت اگر چه از قمر واقع نشده است ولی این زوال محال نیست.

مراد از وجوب قسم اول است و به قسم دوم گفته می‌شود البه طبق تعریف مصنف.

ب: یک مرتبه نسبت امتناع است یعنی ثبوت محمول برای موضوع محال است و سلب آن از موضوع واجب است مثل شریک الباری لیس بموجود د: النقیضان لا یجتمعان در این دو مثال ثبوت وجود برای شریک الباری و اجتماع براینقضیان محال است و لذا نسبت واقعیه بین موضوع و محمول امتناع است.

توجه: استحاله ثبوت محمول برای موضوع دو صورت دارد:

۱ - یک مرتبه این استحاله ناشی از ذات موضوع شده است یعنی خود موضوع استحاله این محمول را می‌خواهد، مثال دو مثال فوق.

۳ - یک مرتبه این استحاله ناشی از ذات موضوع نشده است بلکه یک امر خارج از ذات موضوع استحاله این محمول را برای موضوع مستدعی است مثل النائم لا یتفکر یعنی انسان که نوم دارد تفکر ندارد.
تفکر برای شخص خوابیده محال است ولی ذات این انسان استحاله این تفکر را نمی‌خواهد بلکه یک امر خارج از ذات این استحاله را طالب است و آن ام دوم است که سبب فقدان هوشیاری او شده است.
مراد از امتناع قسم اول است.

ج - یک مرتبه نست امکان است یعنی ثبوت محمول بری موضوع ضروری نیست بلکه ثبوت وعدم ثبوت محمول هر دو برای موضوع ممکن است. پس ضرورت ثبوت و ضرورت عدم سلب شده است مثل: الانسان کاتب کتابت نه برای انسان ضرورت ثبوت دارد نه ضرورت عدم.

نتیجه: به وجوب و امتناع و امکان ماده قضیه گفته می‌شود که هر قضیه‌ای ضرورتاً یکی از سه حالت را دارد .

نکته ۱ - امکان سلب هر دو ضرورت است یعنی ضرورت ثبوتاً و ضرورت عدم پس امکان یک معنای عدمی دارد.

نکته ۱ - می‌توان چنین گفت: ماده یا ضرورت است و یا غیر ضرورت و ضرورت یا ضرورت الوجود (وجوب) است و یا ضرورت العدم (امتناع) .

نکته ۳ - ماده قضیه سه صورت بیشتر ندارد و فقط فرض دیگری غیر از این سه فرض مقصود نیست اما جهت قضیا پیش از اینهاست چرا که رابطه نفس الامری بین موضوع و محمول چنان که خواهد آمد می‌توان به صورتهای مختلفی بیان کرد .
امکان اقسامی دارد: امکان عامی، امکان خاصی، امکان اخص، امکان استقبالی.

امکان چهار قسم است

الف : امکان خاص: امکان خاص به معنای سلب هر دو ضرورت است یعنی ثبوت محمول برای موضوع وعدم ثبوت محمول برای موضوع ضروری نیست مثال:

۱ - الانسان کاتب بالاءمکان الخاص.

۲ - لیس الانسان کاتباً بالاءمکان الخاص.

محتوای این دو قضیه ایناست که ثبوت کتابت وعدم ثبوت کتابت برای انسان ضرورت ندارد.

ب : امکان عام: امکان عام به معنای سلب یک ضرورت است یعنی در پاره‌ای قضایا (در سالبه) محتوای امکان عام این است که ثبوت محمول برای موضوع ضرورت ندارد و در پاره‌ای از قضایا (در موجهه) محتوای امکان عام این است که عدم ثبوت محمول برای موضوع ضرورت ندارد و به عبارت دیگر که عبارت فلاسفه باشد:

امکان عام به معنای سلب ضرورت از جانب مخالف قضیه است .

۳ - مثال:

۱ - الانسان موجود بالاءمکان العام این قضیه موجهه است جانب موافق این قضیه ثبوت وجود برای انسان است.

جانب مخالف این قضیه عدم ثبوت وجود برای انسان است امکان عام می‌گوید که این عدم وجود برای انسان ضرورت ندارد ولی نسبت به طرف موافق قضیه ساکت است.

نتیجه: پس امکان عام سلب یکی از دو ضرورت است یا سلب ضرورت وجود محمول (در قضیه سالبه) و یا سلب ضرورت عدم محمول (در قضیه موجهه) بر خلاف امکان خاص که به معنای سلب هر دو ضرورت است .

ج : امکان اخص

د : امکان استقبالی

قضیه دو صورت دارد:

الف : قضیه موجهه: امکان عام در موجهه دو صورت دارد:

۱ - گاهی منطبق به وجوب می‌شود مثل الله موجود بالامکان العام یعنی عدم وجود برای الله ضروری نیست واما وجود برای خداوند ضروری است (وجوب).

۲ - گاهی منطبق بر امکان می‌شود مثل الانسان موجود بالامکان العام یعنی وجود برای انسان ضروری نیست واما وجود نیز برای انسان ضروری نیست (امکان).

ب : قضیه سالبه: امکان عام در سالبه دو صورت دارد:

۱ - گاهی منطبق بر امتناع می‌شود مثل لیس شریک الباری موجودا بالامکان العام یعنی وجود برای شریک الباری ضروری نیست واما عدم وجود برای او ضروری است (یعنی امتناع).

۲ - گاهی منطبق بر امکان خاص می‌شود مثل لیس الانسان موجودا بالامکان العام یعنی وجود برای انسان ضروری نیست واما عدم وجود نیز برای انسان ضروری نیست (یعنی امکان خاص).

نکته ۱ - بین موضوع ومحمول قضیه در واقع یک نسبتی وجود دارد آن نسبت منحصرآ یکی از سه حالت را دارد: وجوب، امتناع، امکان خاص به این حالات ثلاثه که هیچ قضیه‌ای از آن خالی نیست ماده ویا عنصر قضیه گفته می‌شود و به لفظی که حاکی از نسبت و رابطه بین موضوع ومحمول است جهت یا نوع قضیه گفته می‌شود.
دو مثال:

مثال اول: الله موجود بالضرورة این یک قضیه است در این قضیه یک لفظ بکار رفته است که بیانگر نسبت بین «الله» و «موجود» است و آن لفظ «بالضرورة» است به این لفظ جهت گویند.

مثال دوم: الانسان كاتب بالامکان الخاص لفظ «بالامکان الخاص» که در قضیه آمده است بیانگر نسبت بین «الانسان» و «کاتب» است.

با این بیان به خوبی روشن شد که ماده وجه اگر چه هر دو نحوه ونسبت بین موضوع ومحمول هستند ولی «ماده» آن نسبتی است که در واقع وجود دارد ولی «جهت» خصوص آن نحوه نسبت است که صریحا در قضیه ذکر شده است.
نکته ۱ - ماده وجهت قضیه دو صورت دارد:

الف : یک مرتبه «جهت» و «ماده» عین یکدیگر می‌باشند در این صورت قضیه موجهه (دارای جهت) صادق خواهد بود. مثل الانسان حیوان بالضرورة بین انسان وحیوان به واقع یک نسبتی وجود دارد که عبارت از ضرورت وجود ویا وجوب می‌باشد «جهت» قضیه نیز ضرورت است لذا این قضیه جهت دار صادق است.

ب : یک مرتبه «جهت» و «ماده» با یکدیگر اختلاف دارند این اختلاف بر دو نوع است:

۱ - یک مرتبه این اختلاف به صورتی است که اصلا با یکدیگر سازگاری ندارند در این صورت قضیه جهت دار کاذب است مثل «الله موجود بالامکان الخاص» نسبتی که در واقع بین «الله» و «موجود» می‌باشد «وجوب» است ولی جهت «بالامکان الخاص» است که مفاد این می‌باشد که وجود وعدم وجود برای «الله» ضروری نیست این «جهت» با «ماده» سازگاری ندارد لذا قضیه کاذب است.

ب : یک مرتبه این اختلاف به صوتی است که با یکدیگر سازگاری دارند در این صورت نیز قضیه جهت دار صادق است.

مثل الانسان كاتب بالامکان العام نسبتی که در واقع بین انسان وكاتب وجود دارد «امکان خاص» است ولی جهت «امکان عام» است این دو اگر چه عین هم نیستند لی با یکدیگر سازگاری دارند چون قبلا گفته شد امکان عام در موجه گاهی منطبق بر وجود می‌شود گاهی منطبق بر امکان خاص مثل همین مثال.

نتیجه: آنچه در «جهت» شرط است این است که مناقض با «ماده» نباشد والا قضیه کاذب می‌شود ولی عین هم بودن شرط نیست

فایده ۱ - بین «ماده» و «جهت» فرقهایی وجود دارد:

الف : «ماده» به حسب در نظر گرفتن امر در واقع است ولی «جهت» به حسب گفتاری است که در قضیه آمده است مثلا در مثال: زید واجب أن یکون کاتباً جهت «وجوب» ولی ماده «امکان خاص» است.

ب : قضیه به حسب «جهت» از کذب به صدق واز صدق به کذب نقل پیدا می‌کند ولی این نقل از صدق به کذب وبالعکس در

«ماده» ممکن نیست .

فایده ۱ - قضیه چنان که قبلا نیز گفته شد دو قسم است:

الف : ملحوظ: جهت در قضیه ملحوظه لفظ است که دال بر نسبت است.

ب : مقعوله: جهت در قضیه مقعوله صورت ذهنیه است که بر نسبت دلالت می کند .

فایده ۳ - ابن سینا در منطق شفا گوید: اگر رابطه در قضیه مذکروه نباشد قضیه ثنائیه است و اگر ذکر شده قضیه ثلاثیه است

و اگر علاوه بر رابطه «جهت» نیز ذکر شود قضیه رباعیه است .

فایده ۴ - در شرح مطالع چنین آمده است: الحجة انما هي باعتبار المعبر فان المعبر ربما يعتبر المادة أو أمرا أعم منها

(كالامكان العام في مادة الوجوب أو أخص (كالوجوب في مادة الامكان) أو مبانیا (كالوجوب في مادة الامتناع) .

قضیه موجهه (جهت دار) بر دو قسم است:

الف : مرکبه: قضیه ای است که مشتمل بر دو حکم ایجاب و سلب می باشد و به عبارت دیگر قضیه است است که به دو قضیه مثبت

و منفی منحل می شود.

دو مثال:

۱ - کل انسان کاتب بالامکان الخاص این یک قضیه موجهه است که به دو قضیه منحل می شود که عبارت است از:

کل انسان کاتب بالامکان العام من الانسان کاتب بالامکان العام.

این دو قضیه ای که قضیه مرکبه منحل به آنها می باشد در «کم و «کیف» مخالف با هم می باشند.

۳ - لا شيء من الانسان بكاتب بالامکان الخاص.

این قضیه نیز به دو قضیه لا شيء من الانسان بكاتب بالامکان العام و کل انسان کاتب بالامکان العام منحل می شود.

ب: بسیطه: قضیه ای است که

۱ - الانسان حيوان بالضرورة معنای این قضیه فقط ثبوت حیوان برای انسان است.

۱ - لا شيء من الانسان يحجر بالضرورة معنای این قضیه ضرورت عدم ثبوت حجریّت برای انسان است.

نکته ۱ - تعداد قضایای بسیطه «جهت» مشتمل بر بیان کیفیت نسبت است ولی قضیه تعرض به مخالف با آن نسبت ندارد و اما

در قضیه مرکبه «جهت» مشتمل بر بیان کیفیت نسبت ایجابیه و مخالف آن می باشد .

مهمترین قضایای بسیطه

۱ - ضروریه ذاتیه: قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات و حقیقت موضوع ضرورت دارد تا وقتی که

ذات موضوع موجود است پس در این نوع قضیه ماده و جهت در موجهه و خوب و در سالبه امتناع است.

مثال: کل انسان حیوان بالضرورة یعنی حیوانیت برای ذات انسان ضرورت

لا شيء من الانسان بحجر بالضرورة یعنی

سلب حجر از انسان ضرورت دارد و ثبوت آن محال است.

نکته ۱ - علت نامگذاری این قضیه به ضروریه ذاتیه این است که چون مشتمل بر ضرورت ذات است ضروریه گویند.

و چون در این قضیه ضرورت محمول برای ذات موضوع است «ذاتیه» گویند.

نکته ۱ - به ضروریه ذاتیه «ضروریه مطلقه» نیز گویند چون در این قضیه «ضرورت» قضیه به وصف یا دقت نشده است.

نکته ۳ - قضیه ضروریه ذاتیه در سه مورد منعقد می شود:

الف : حمل بر ذات مثل الانسان انسان بالضرورة.

ب : حمل ذاتی بر ذات مثل الانسان حیوان بالضرورة.

ج : حمل لازم ماهیت مثل الاربعه زوج بالضرورة .

ممکن است اشکالی بر این مطلب شود و آن اینکه در این اقسام ثبوت محمول برای موضوع شرط به وجود موضوع نیست چنانچه زمانی

که شما می گوید الانسان انسان غرض این است که انسانیت برای ماهیت انسان ثابت است مقصود این نیست که انسانیت برای انسان

موجود ثابت است و هکذا در حمل حیوان بر انسان و حمل زوج بر اربعه و لذا زوجیت از لوازم ماهیت محسوب است نه لازم وجود.

بنابراین این اقسام از ضروریه ازلیه است که بحث آن می آید و ضروریه ازلیه مختص به الله و صفات هست؟

تحقیق این است که ضروریه ذاتیه تحقق پیدا می کند در حمل لوازم وجود ماهیت بر ماهیت همچون النار حاره یعنی مادامی که نار

موجود است حرارت برای او ضرورت دارد و هکذا در لازم وجود ذهنی .

نکته ۴ - علمای منطق ضروریه دیگری را مطرح کرده‌اند که به آن ضروریه ازلیه گویند که به نامهای جبر مطلق و یا وجوب مطلق نیز نامیده می‌شود و آن قضیه است که دلالت دارد بر اینکه محمول برای موضوع ضرورت دارد و این ضرورت هیچ قیدی ندارد حتی قید در ماده‌ای که ذات موضوع موجود است این قضیه منحصر در باره خدا و صفت او تشکیل می‌شود مثل الله موجود بالضروره ازلیه چون خداوند عین وجود است آوردن قید مادامی که ذات موضوع موجود است لغو است و هکذا الله عالم بالضروره ازلیه با توجه به اینکه صفات خداوند عین ذات اوست.

۱ - مشروطه عامه: قضیه است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات موضوع ضرورت دارد تا وقتی که وصف عنوانی برای موضوع ثابت است و اما موضوع بدون این وصف محمول برای او ضرورت ندارد.

مثال: کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتبا تحرک اصابع برای ذات کاتب است یعنی افراد انسان به نحو مطلق ضروری الثبوت نیست بلکه شرط اتصاف به کتابت ثابت است.

لا شیء من الکاتب ساکن الاءصابع بالضروره مادام کاتبا سکون الاصابع برای انسان ضروری العدم نیست بلکه به شرط اتصاف به کتابت ضروری العدم می‌باشد.

۳ - دائمی مطلقه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای موضوع دوام دارد تا وقتی که ذات موضوع موجود است اعم از اینکه محمول و یا عدم آن برای موضوع ضروری باشد و یا نباشد.

مثال: کل فک متحرک دائما تحرک برای فک دوام دارد.

لا شیء من الانسن بحجر دائما عدم حجریت برای انسان دوام دارد.

نکته: فرق بین ضرورت و دوام این است که: الضروره استحالة انفکاک شیء عن شیء.

والدوام عدم انفکاکه عنه وان لم یکن مستحیل کدوام الحركة للفک .

نکته ۱ - این قضیه چون مشتمل بر دوام است دائمه گویند و چون این دوام مقید به وصف عنوانی نشده است مطلق گویند.

نکته ۳ - نسبت بین دائمه مطلقه و شروط عامه عموم و خصوص من وجه است.

و نسبت بین دائمه مطلقه و ضروریه ذاتیه این است که دائمه اعم است.

۴ - عرضیه عامه: قضیه است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات موضوع دوام دارد تا وقتی که وصف عنوانی برای موضوع ثابت است.

مثال: کل کاتب متحرک الاصابع دائما ما دام کاتبا تحرک اصابع برای ذات کاتبی یعنی افراد انسان به شرط کتابت دوام دارد.

لا شیء من الکاتب ساکن الاصابع دائما مادام کاتبا عدم سکون اصابع برای ذات کاتب به شرط کتابت دوام دارد.

نکته ۱ - چون اهل عرف از قضیه موجب و سالبه این معنا را می‌فهمند که محمول برای موضوع مادامی که وصف عنوانی دارد دوام دارد.

عرفیه گویند و چون اعم از عرفیه خاصه است عامه گویند .

نکته ۱ - نسبت بین این قضیه و دائمه مطلقه: این قضیه اعم است چنان که این قضیه اعم از شروط و ضروریه ذاتیه نیز می‌باشد .

۶ - مطلقه عامه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای موضوع تحقق پیدا کرده است خواه این محمول و یا عدم آن برای موضوع ضروری باشد و یا خیر دائمی باشد و یا خیر و خواه این تحقق در زمان گذشته باشد یا حال یا آینده.

مثال: کل انسان ماش بالفعل: یعنی عدم مشی برای انسان تحقق پیدا کرده است.

لا شیء من الانسان بماش بالفعل: یعنی عدم مشی برای انسان تحقق پیدا کرده است.

نکته ۱ - قضیه زمانی که مطلق آورده شود و مقید به قیدی از قبیل دوام یا ضرورت یا غیر اینها از جهات نشود از آن فعلیت نسبت فهمیده می‌شود چون عند الاطلاق این معنی فهمیده می‌شود نام قضیه را مطلقه گذاشته‌اند .

و چون اعم از وجودیه لا دائمه است وجودیه لا ضروریه نامش را عامه گذاشته‌اند.

نکته ۱ - قضیه مطلقه در حقیقت همان قضیه غیر موجّه است که منطقیین مجازا آنرا جزء قضایای موجّه شمرده‌اند. چنان که سالبه را از حملیات شمرده‌اند از این اشکال جوابی داده شده است که مطلق عامه چون استمداد و صلاحیت قبول جهات را دارد از موجّهات محسوب است .

نکته ۳ - مطلقه عامه دو تفسیر دارد القواعد الجلیّیه ص ۲۶۴ مراجعه شود.

نکته ۴ - این قضیه از تمامی قضایا گذشته اعم است.

۶: حینیه مطلقه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول ویا عدم آن برای موضوع تحقق پیدا نکرده است در وقتی که موضوع متصف به وصف عنوانی می باشد.

مثال:

کل کاتب متحرک الاصابع بالفعل حین هو کاتب در حین کتابت تحرک اصابع برای کاتب تحقق پیدا کرده است.

لا شیء من الکاتب ساکن الاصابع بالفعل حین هر کاتب در حین کتابت عدم سکون اصابع برای کاتب تحقق پیدا کرده است.

۷: ممکنه عامه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه طرف مقابل قضیه ضرورت ندارد.

مثال: کل انسان کاتب بالامکان العام: یعنی عدم کتابت برای انسان ضرورت ندارد.

لا شیء من الانسان بکاتب بالامکان العام: یعنی کتابت برای انسان ضرورت ندارد.

نکته ۱ - چون مشتمل بر امکان است ممکنه گویند و چون اعم از ممکنه خاصه است عامه گویند ویا دلیل بر عامه گفتن آن این است لان العامه من الناس يفهمون هذا المعنا من الامکان عند عم تقییده بالعام أو الخاص .

نکته ۳ - ممکنه عام از تمام قضایایی که تا به حال خوانده شد اعم است.

نکته ۳ - عده‌ای گویند شمردن ممکنه عامه از موجهات و بلکه از قضایا مجاز است .

۸: حینیه ممکنه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه در وقت اتصاف موضوع به وصف عنوانی طرف مقابل ضرورت ندارد مثل کل ماشی غیر مظطرب الیدین بالامکان العام حین هو ماش.

لا شی من الماش بمظطرب الیدین بالامکان العام حین هو ماش.

محتوای هر دو قضیه این است که تحرک یدین برای ماش در حین مشی ضرورت ندارد.

نکته: در سایر کتابهای منطقی بحث حینیه مطلقه و ممکنه را در بحث تناقض مطرح کرده‌اند .

گفته شد قضیه مرکبه به قضیه‌ای گفته می‌شود که به دو قضیه منحل می‌شود که این دو قضیه عبارتند از:

اولا: از نظر کم (کلیه جزئیّت) موافق با هم واز نظر کیف (سلب و ایجاب) مخالف با هم می‌باشند.

ثانیا: قضیه اول با عبارتی صریح و روشن ذکر شده است و قضیه دوم به وسیله قید لا دائما ویا لا بالضروره به آن اشاره می‌شود.

دو مثال:

الف: کل مصل یتجنب الفحشاء بالفعل: این قضیه مطلقه عامه‌ای است که مفاد آن این می‌باشد که اجتناب از فحشاء برای مصلی تحقق پیدا کرده است. در این قضیه دو احتمال است:

۱- اجتناب از فحشاء برای مصلی ضروری باشد.

۲- اجتناب برای مصلی ضروری نباشد.

برای اینکه احتمال اول را دفع کنیم این قضیه را به لا بالضروره مقید می‌کنیم که چنین نمی‌شود.

کل مصل یتجنب الفحشاء بالفعل لا بالضروره این لا بالضروره اشاره به قضیه ممکنه عامه سالبه کلیه دارد که چنین است: لا شیء من المصلی یتجنب الفحشاء بالامکان العام یعنی اجتناب از فحشاء برای مصلی ضروری نیست.

ب: کل مصل یتجنب الفحشاء بالفعل

در این قضیه دو احتمال است:

۱ - اجتناب از فحشاء برای مصلی دائمی باشد.

۲ - اجتناب از فحشاء برای مصلی دائمی نباشد.

برای اینکه احتمال اول را دفع کنیم قضیه را به لا دائمه مقید می‌کنیم که چنین می‌شود:

کل مصل یتجنب الفحشاء بالفعل لا دائما این لا دائما اشاره به قضیه مطلقه عامه سالبه کلیه دارد که چنین است:

لا شیء من المصلی بمتجنب الفحشاء بالفعل یعنی عدم اجتناب از فحشاء برای مصلی تحقق پیدا کرده است.

نتیجه: استفاده از قضیه مرکبه در وقتی است که در یک قضیه دو احتمال است و ما می‌خواهیم یک احتمال را دفع کنیم و لذا دست به ترکیب می‌زنیم.

مهمترین قضایای مرکبه شش عدد می‌باشد

۱ - مشروطه خاصه: قضیه مشروطه خاصه مشروطه عامه‌ای است که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است. توضیح: در قضیه مشروطه عامه دو احتمال است:

الف: محمول برای موضوع بدون وصف دائمی باشد.

ب: محمول برای موضوع بدون وصف دائمی نباشد.

برای بیان کردن این که محمول برای ذات الموضوع دائمی نیست قضیه را مقید به قید «لا دوام ذاتی» می‌کنیم که به وسیله این «لا دوام ذاتی» اشاره به یک مطلقه عامه می‌شود بنابراین «مشروطه خاصه» از دو قضیه تشکیل شده است:

مشروطه عامه که صریحا بیان شده است و مطلقه عامه که به وسیله «لا دائما» به او اشاره می‌شود. دو مثال:

اول - بالضرورة کل کاتب متحرک الاصابع مادام کاتبا لا دائما (لا شیء من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل).

دوم - بالضرورة لا شیء من الکاتب ساکن الاصابع مادام کاتبا لا دائما (کل کاتب ساکن الاصابع بالفعل).

نکته ۱ - «مشروطه خاصه» اخص از «مشروطه عامه» است چون مشروطه خاصه همان شروط عامه است که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است و مقید اخص از مطلق است چنانکه انسان اخص از حیوان است.

نکته ۱ - مقید کردن «قضیه مشروطه عامه» به قید «لا ضرورة الذاتیه» و «لا دوام ذاتی» هیچ است ولی مقید کردن آن به «ضرورة ذهنی» و «لا دوام ذهنی» هیچ نیست.

نکته ۳ - نسبت بین مشروطه خاصه و تمامی بسائط را در شرح شمسیه ص ۸۰ ملاحظه کنید.

نکته ۴ - معنای مطابقی «لا دوام» مطلقه عامه نیست بلکه معنای التزامی آن می‌باشد.

بر خلاف «لا ضرورة» که معنای مطابقی آن ممکنه است.

۲ - عرفیه خاص: قضیه عرفیه خاص عرفیه عامه‌ای است که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است. توضیح: در قضیه عرفیه عامه دو احتمال است:

الف: محمول برای ذات موضوع بدون وصف دائمی باشد.

ب: محمول برای ذات موضوع بدون وصف دائمی نباشد.

برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات الموضوع دائمی نیست قضیه را مقید به «لا دوام ذاتی» می‌کنیم که به وسیله این «لا دوام» اشاره به یک قضیه مطلقه عامه می‌شود بنابراین عرفیه خاصه از دو قضیه تشکیل شده است:

عرفیه عامه که صریحا بیان شده است و مطلقه عامه‌ای که بوسیله «لا دائما» به آن اشاره می‌شود. دو مثال:

اول - کل کاتب متحرک الاصابع ما دام کاتبا لا دائما (لا شیء من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل).

دوم - لا شیء من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتبا لا دائما (لا شیء من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل).

نکته ۱ - عرفیه خاصه اخصاز عرفیه عامه است به همان بیانی که در مشروطه گذشت.

نکته ۱ - عرفیه عامه را می‌توان به قید لا دوام ذاتی و «لا ضرورة ذاتی» مقید کردن ولی مقید به «لا دوام وصفی» نمی‌شود.

نکته ۳ - عرفیه خاصه اعم از مشروطه خاصه است برای نسبت بین عرفیه خاصه و بسائط به شرح شمسیه ص ۸۰ مراجعه شود.

۳ - وجودیه لا ضروریه: قضیه وجودیه لا ضروریه مطلقه عامه‌ای است که مقید به قید لا ضرورة ذاتیه شده است. توضیح: در قضیه مطلقه عامه دو احتمال است:

الف: محمول برای ذات الموضوع ضروری باشد.

ب: محمول برای ذات الموضوع ضروری نباشد.

برای بیان کردن این که محمول برای ذات الموضوع ضروری نیست قضیه را مقید به «لا ضرورة ذاتیه» می‌کنیم که به وسیله این قید اشاره به یک ممکنه عامه می‌شود.

بنابراین وجودیه لا ضروریه از دو قضیه تشکیل شده است:

مطلقه عامه‌ای که صریحا بیان شده است و ممکنه عامه‌ای که به وسیله قید به آن اشاره می‌شود.

دو مثال:

اول - کل انسان ضاحک بالفعل لا بالضرورة (لا شیء من الانسان بضاحک بالاءمكان العام).

دوم - لا شیء من الانسان بضاحک بالفعل لا بالضرورة (کل انسان ضاحک بالاءمكان العام).

نکته ۱ - این قضیه اعم از مشروطه خاصه و عرفیه عامه می‌باشد و برای نسبت بین این قضیه و سائط به شروح شمسیه مراجع شود.

نکته ۱ - این قضیه را به هر چهار قید می‌توان مقید کرد.

۴ - وجودیه لا ذاتیه: قضیه وجودیه لا دائمه مطلقه عامه‌ای است که به قید لا دوام ذاتی مقید شده است.

توضیح: در قضیه مطلقه عامه دو احتمال است:

الف: محمول برای ذات موضوع دائمی باشد.

ب: محمول برای ذات موضوع دائمی نباشد.

برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات موضوع دائمی نیست قضیه مقید به قید «لا دوام ذاتی» می‌شود که به وسیله این قید

اشاره به یک مطلقه عامه می‌کنیم.

بنابراین قضیه وجودیه لا دائمه از دو مطلقه عامه تشکیل شده است.

دو مثال:

اول - کل انسان ضاحک بالفعل لا دائما أي لاشیء من الانسان بضاحک بالفعل.

دوم - لا شیء من الانسان بضاحک بالفعل لا دائما أي کل انسان ضاحک بالفعل.

نکته: «وجودیه لا دائمه» اخص از «وجودیه لا ضروریه» و اعم از «مشروطه خاصه» و «عرفیه خاصه» می‌باشد و براینسبت بین این

قضیه یا بسائط به شروح شمسیه ص ۸۳ مراجعه شود.

۵ - حینیه لا دائمه: قضیه حینیه لا دائمه، حینیه مطلقه‌ای است که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است.

توضیح: در قضیه حینیه مطلقه دو احتمال است:

الف: محمول برای ذات موضوع دائمی باشد.

ب: محمول برای ذات موضوع دائمی نباشد.

برای بیان کردن این که محمول برای موضوع ذات موضوع دائمی نیست قضیه را به قید «لا دوام ذاتی» می‌کنیم بنابراین این قضیه

از دو قضیه تشکیل شده است:

حینیه مطلقه و مطلقه عامه.

دو مثال:

اول - کل طائر خافق الجناحین بالفعل حین هو طائر لا دائما.

دوم - لا شیء من الکاتب ساکن الاصابع بالفعل حین هو کاتب لا دائما.

نکته: این قضیه اعم از «دو خاصه» و اخص از «دو وجودیه» و «ممکنه خاصه می‌باشد».

۶ - ممکنه خاصه: این قضیه ممکنه عامه‌ای است که به «لا ضروره ذاتی» مقید شده است.

توضیح: در قضیه ممکنه دو احتمال است:

الف: احتمال دارد طرف موافق ضروری باشد یعنی در قضیه موجب طرف موافق واجب و در سالبه ممتنع باشد.

ب: طرف موافق ضروری نباشد چنان که طرف مخالف ضروری نیست.

برای بیان کردن این که طرف موافق ضروری نیست قضیه به «لا ضروره ذاتی» مقید می‌شود.

دو مثال:

اول: کل انسان کاتب بالاءمكان العام لا بالضرورة و یا کل انسان کاتب بالاءمكان الخاص.

دوم: لا شیء من الانسان بکاتب بالاءمكان العام لا بالضرورة و یا لا شیء من الانسان بکاتب بالاءمكان الخاص.

نکته: این قضیه از سایر مرکبات اعم است و برای نسبت این قضیه با بسائط به شروح شمسیه ص ۸۷ مراجعه شود.

نکته: ممکنه عامه به هر چهار قید مقید می شود .

تقسیمات الشرطیه الاخری ص ۱۵۷

تقسیماتی که تا به حال برای قضیه شرطیه بیان شد عبارتند از:

الف : قضیه شرطیه بر دو قسم است: متصله و منفصله

ج : قضیه شرطیه به اعتبار کیف بر دو قسم است موجب و سالبه

ب : قضیه شرطیه به اعتبار حالات و زمانهای اتصال و انفصال و عدم این دو بر سه قسم است:

شخصیه، مهمله، محصوره و محصوره بر دو قسم می باشد: کلیه و جزئیه

الزومیه والاتفاقیه

قضیه شرطیه متصله بر دو قسم است:

الف : لزومیه آن است که بین مقدم و تالی وابستگی حقیقی و واقعی باشد.

وابستگی واقعی به این معنا است که وجود یک طرف مستلزم وجود و تحقق طرف دیگر باشد. این وابستگی واقعی در سه صورت

است:

- ۱ - مقدم علت برای تالی باشد در این صورت اگر مقدم وجود گرفت تالی نیز وجود می گیرد و بالعکس چون تحقق علت مستلزم تحقق معلول است چنان که تحقق معلول بدون تحقق علت ممکن نیست مثل: ان کانت الشمس طالعه فالنهار موجود.
- ۲ - مقدم معلوم معلول برای تالی باشد در این صورت نیز تحقق هر طرف مستلزم تحقق طرف دیگر است مثل ان کان النهار موجودا فالشمس طالعه.
- ۳ - مقدم و تالی هر دو معلول یک علت باشند در این صورت تحقق هر طرف مستلزم تحقق علتش می باشد و با وجود علت طرف دیگر قطعاً تحقق پیدا می کند چون فرض این است که هر دو معلول یک علت هستند.

مثل: ان کان النهار موجودا فالنهار فالعالمه مضيء

در مثال هر دو طرف معلول طلوع شمس هستند.

ب : اتفاقیه: آن است که بین مقدم و تالی وابستگی واقعی و حقیقی نباشد

مثل: كلما جاء محمد فان المدرس قد سبق شروعه فی الدرس.

نکته ۱ - عده ای گویند لزومیه در دو مورد است:

الف : در علیت: یعنی سه موردی که بیان شد.

ب : در متضایف: یعنی دو طرف متضایفان باشند مثل: ان کان زید أباً بکر کان ابو بکر ابنه.

ولی عده ای دیگر می گویند: متضایفان از باب معلولان لعلّه واحده هستن شروح شمسیه ص/۹۵ .

نکته ۱ - از عبارت شرح مطالع بدست می آید که لزومیه منحصر به علیت و تضایف نیست مثل:

أن یکون المقدم علّه للتالی أو مخولاً له أو لعلته أو مضایفاً له أو غیر ذلک شرح مطالع / ۲۰۳

اقسام المنفصله .

شرطیه منفصله بر دو قسم است:

الف : عنادیه: آن است که تنافی بین مقدم و تالی یک تنافی واقعی و حقیقی باشد. تنافی واقعی آن است که حقیقیه نسبت در

مقدم با حقیقت نسبت در تالی منافات داشته باشد نه اینکه امر خارجی مسبب تنافی شده باشد.

مثل: العدد الصحيح إما أن یکون زوجاً أو فرداً حقیقت زوجیت با فردیت تنافی دارد.

ب) اتفاقیه: آن است که یک امر خارجی سبب تنافی بین مقدم و تالی شده است و الاحقیقت مقدم با حقیقت تالی با یکدیگر تنافی

ندارند مثل اما ان یکون الجالس فی الدار زیداً أو بکراً بین جلوس زید و بکر در خانه تنافی نیست ولی ما می دانیم که در خانه غیر این دو

نفر کسی نیست بلکه یکی از این دو نفر در خانه است این علم ما سبب تنافی بین دو طرف است.

نکته: تعریفی که برای عنادیه و اتفاقیه شد تنها منطبق بر موجهه است لذا برای تعریف سالبه این دو به شروح شمسیه ص ۹۹

مراجعه شود.

الحقيقيه و مانعة الجمع و مانعة الخلو

قضيه شرطيه منفصله بر سه قسم است:

الف ، حقیقه =

بر دو نوع است .

۱ - موجه: به منفصله‌ای گفته می‌شود که مقدم وتالی در آن بریک مورد صادق باشند و ممکن نیست هر دو از یک مورد کاذب باشند نیز ممکن نیست و به عبارت دیگر اجتماع مقدم وتالی ممکن نیست ارتفاع آن دو نیز ممکن نیست.

مثل العدد الصحيح اما آن یكون زوجاً أو فرداً زوجیت و فردیت نه قابل اجتماع در عدد است و نه قابل ارتفاع می‌باشد.

۲ - سالبه: به منفصله‌ای گفته می‌شود که مقدم وتالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن است چنان که از یک مورد کاذب باشند و نیز ممکن است و به عبارت دیگر اجتماع و ارتفاع ممکن است مثل: ليس الحيوان إما أن يكون ناطقاً و إما أن يكون قابلاً للتعليم. ناطقیت و قابلیت برای تعلیم در انسان اجتماع می‌کند و در غیر انسان مرتفع می‌شوند.

نکته: این قسم از منفصله در تقسیمی که جامع تمامی اقسام باشد بکار می‌رود اعم از اینکه تقسیم ثنایی باشد و یا غیر ثنایی مثل: کلمه یا دارای معنای مستقل است و یا دارای معنای مستقل نیست.

کلمه بر سه قسم است: یا اسم است و یا فعل است و یا حرف.

ب) مانعة الجمع: مانعة الجمع بر دو نوع است:

۱ - موجه: منفصله‌ای است که ممکن نیست مقدم وتالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن نیست ولی هر دو از یک مورد کاذب باشند و به عبارت دیگر اجتماع مقدم وتالی ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن است مثل:

اما أن يكون الجسم أبيض أو أسود اجتماع ابيض و اسود در یک جسم ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن است به اینکه جسم قرمز باشد.

۱ - سالبه: منفصله‌ای است که مقدم وتالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن ولی هر دو از یک مورد کاذب باشند ممکن نیست

و به عبارت دیگر اجتماع ممکن است ولی ارتفاع ممکن نیست مثل:

ليس إما أن يكون الجسم غير أبيض أو غير أسود.

اجتماع غیر ابيض و غیر اسود در یک جسم ممکن است ولی ارتفاع این دو ممکن نیست به اینکه یک جسم هم ابيض و هم أسود باشد.

نکته: در جایی که شخص توهم می‌کند که اجتماع دو چیز ممکن است ما به عنوان جواب از مانعة الجمع موجه استفاده می‌کنیم.

و در جایی که شخص توهم می‌کند که اجتماع دو چیز محال است ما به عنوان جواب از مانعة الجمع سالبه استفاده می‌کنیم و مثال هر دو در کتاب مذکور است.

ج) مانعة الخلو: مانعة الخلو بر دو نوع است:

۱ - موجه: منفصله‌ای است که مقدم وتالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن است ولی هر دو از یک مورد کاذب باشند ممکن نیست

و به عبارت دیگر اجتماع مقدم وتالی ممکن است ولی ارتفاع ممکن نیست مثل:

الجسم إما أن يكون غير أبيض أو غير أسود.

۳ - سالبه: منفصله‌ای است که مقدم وتالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن نیست ولی هر دو از یک مورد کاذب باشند ممکن است و به عبارت دیگر اجتماع مقدم وتالی ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن است. مثل:

ليس اما أن يكون الجسم أبيض و إما أن يكون أسود.

نکته: در جایی که شخص توهم می‌کند که خلو واقع از مقدم وتالی ممکن است ما به عنوان جواب از موجه استفاده می‌کنیم و در جایی که شخص توهم می‌کند که واقع خالی از مقدم وتالی نیست ما به عنوان جواب از سالبه استفاده می‌کنیم . جوهر النضيد /

۴۵- القواعد الجليه / ۲۷۷- اشارات / ۱ / ۱۳۴

فائده: برای وجه تسمیه هر یک به شروع شمسیه ص ۹۴ مراجعه شود.

نکته ۱ - شرطیه متصله از دو طرف قضیه تشکیل شده است که همان مقدم وتالی می باشد دو طرف متصله ۹ صورت دارد که عبارتند از:

هر دو حملیه

	هر دو متصله	
	هر دو منفصله	هر دو شرطیه
	مختلف	مقدم متصله ، تالی منفصله
	مقدم متصله ، تالی متصله	مقدم منفصله ، تالی متصله
	مختلف	مقدم حملیه ، تالی متصله
	مختلف	مقدم حملیه ، تالی منفصله
	مختلف	مقدم متصله ، تالی حملیه
	مختلف	مقدم منفصله ، تالی حملیه

مثالها به ترتیب

- ۱) ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود.
 - ۲) اذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فکان اذا کان النهار معدوماً فالشمس غاربة.
 - ۳) ان كان العدد إما زوجاً أو فرداً فعدد الكواكب إما زوج وإما فرد.
 - ۴) ان كان إذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فکان إما الشمس طالعة وإما النهار معدوم.
 - ۵) عکس مثال اخیر.
 - ۶) ان كان العلم سبباً للسعادة فان كان الانسان عالماً كان سعيداً.
 - ۷) اذا كان اللفظ فرداً فإما أن يكون اسماً أو فعلاً أو حرفاً.
 - ۸) ان كان كلما كانت الشمس طالعة فالعالم منور فالشمس مستلزماً لضوء العالم.
 - ۹) ان كان العدد إما زوجاً أو فرداً فالعدد ليس له قسم ثالث .
- اشارات ۱۳۰/۱ جوهر النضید / ۴۱ - مقصود الطالب / ۲۲۰
- نکته ۲ : شرطیه منفصله از دو طرف ویا بیشتر تشکیل شده است. دو طرف در منفصله صورت به ترتیب متصله برای آن مقصود است که شش صورت آن صحیح است در جوهر النضید دلیل چنین آمده است:
- ان مقدم المتصله لما تميّز عن تاليها بالطبع - بخلاف المنفصله - كانت اقسام المتصله تسعة واقسام المنفصله ستة جوهر النضید/ ۴۱ .

قضیه بر دو نوع است:

الف : یک مرتبه قضیه بر طبق قالب منطقی اش به کار می رود یعنی هر جزء از اجزاء قضیه در جایگاه خود قرار گرفته است. به این گونه از قضایا، قضایای مستقیمه گویند مثل:

۱ - کل انسان حیوان در این قضیه حملیه سور که کلمه (کل) است داخل بر موضوع شده است حق در نیز همین است.

۲ - إذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود در این قضیه شرطیه متصله اداه اتصال (اذا) ذکر شده است وانسان به راحتی نوع قضیه را تشخیص بدهد.

۳ - العدد اما زوج او فرد در این قضیه شرطیه منفصله اداه انفصال (اما) آمده است و تشخیص قضیه به آسانی صورت می گیرد.

ب) یک مرتبه قضیه بر طبق قالب منطقی‌اش بکار نمی‌رود یعنی اجزاء قضیه در جای خود قرار نگرفته است به این گونه قضایا، قضایای منحرفه گویند.

انحراف گاهی در قضیه حملیه صورت می‌گیرد مثل اینکه سور بر محمول داخل شود با اینکه جایگاه سور این بود که بر موضوع داخل شود مثل: الانسان بعض الحيوان.

در این مثال الانسان موضوع والحيوان محمول است و کلمه بعض به سور است بر محمول داخل شده است. قانون این بود که (الحيوان) موضوع قرار بگیرد و کلمه (بعض) بر آن داخل شود و گفته شود بعض الحيوان انسان.

و گاهی انحراف در قضیه شرطیه صورت می‌گیرد مثل اینکه قضیه شرطیه متصله از اداه اتصال و شرطیه منفصله از اداه انفصال خالی باشد مثل:

۱ - لا تكون الشمس طالعةً او يكون النهار موجوداً این قضیه منحرفه است که می‌توان آن را به صورت متصله یا منفصله در آورد به این صورت: کما كانت الشمس طالعةً فالنهار موجود.

اما أن لا تكون الشمس طالعةً واما أن يكون النهار موجوداً.

۲ - ليس يكون النهار موجوداً الا والشمس طالعةً این قضیه منحرفه است که می‌توان آن را به صورت متصله یا منفصله فوق در آورد.

۳ - لا يجتمع المال الا من شح أو حرام این قضیه منحرفه را می‌توان به صورت شرطیه متصله و یا منفصله در آورد به این صورت: إن اجتمع المال فاجتماعه اما من شح أو حرام - اما أن يجتمع المال من شح أو من حرام شرح مطالع / ۱۲۶ - جوهر النضيد / ۵۸ الفصل الثاني : في احكام ال قضایا والشب بينهما .

استدلال کردن بر صدق و یا کذب یک قضیه بر دو نوع است:

الف) گاهی انسان مستقیماً بر صدق و یا کذب آن قضیه استدلال می‌کند یعنی بر صدق قضیه دیگری استدلال نمی‌کند تا کذب قضیه مورد نظر او اثبات شود و یا بر کذب قضیه دیگری استدلال نمی‌کند تا صدق قضیه مورد نظر او اثبات شود و هکذا. به این گونه از استدلال استدلال مباشر گویند.

ب) گاهی انسان مستقیماً بر صدق و یا کذب آن قضیه استدلال نمی‌کند این قسم صوری دارد:

۱ - گاهی بر صدق یک قضیه دیگری که با قضیه مورد نظر نسبتی دارد استدلال می‌شود تا کذب قضیه مورد نظر اثبات شود و یا بر کذب آن قضیه دیگر استدلال می‌شود تا صدق قضیه مورد نظر اثبات شود این در جایی است که دو قضیه با یکدیگر متناقض باشند دو قضیه متناقض به این صورت است که: اذا صدق احدهما كذب الاخرى واذا كذب احدهما صدق الاخرى.

۲ - گاهی بر صدق قضیه دیگری استدلال می‌شود تا صدق قضیه مورد نظر او اثبات شود و یا بر کذب قضیه دیگر استدلال می‌شود تا کذب قضیه مورد نظر او اثبات شود این در جایی است که بین دو قضیه نسبت عکس بر قرار باشد چون چنان که خواهد آمد در باب عکس دو قاعده وجود دارد:

اول: اذا صدق الاصل صدق عكسه.

دوم: اذا كذب العكس كذب أصله.

مثال: فرض کنید ما در مقام استدلال بر قضیه بعض الحيوان انسان هستیم ما بر قضیه کل انسان حيوان استدلال می‌کنیم بعد از این که بر صدق این قضیه استدلال نمودیم می‌گوییم قضیه اول عکس این قضیه است و اذا صدق الاصل صدق العكس پس آن قضیه اول که قضیه مورد نظر ما بود صادق است.

و یا فرض کنید در مقام استدلال بر قضیه لا شيء من الانسان بحيوان هستیم ما بر کذب لا شيء من الحيوان بانسان استدلال می‌کنیم. این که کاذب شد گوییم: این قضیه عکس قضیه اول است و اذا كذب العكس كذب الاصل پس آن قضیه مورد نظر اول کاذب است.

نکته ۱ - زمانی که دو قضیه این صفت را داشته باشند که بین صدق یکی و کذب دیگری تلازم بود به این معنا که اگر یکی صادق بود دیگری کاذب می‌شود و اگر یکی کاذب شد دیگری صادق می‌شود در این صورت دو قضیه متناقض خواهند بود.

ولذا اگر شما می‌خواهید بر صدق قضیه « الروح موجودة » استدلال کنید اگر مستقیماً نمی‌توانید بر صدق آن استدلال کنید همین که بر صدق کذب « الروح ليست بموجودة » استدلال کنید کافی است تا علم به صدق قضیه اول پیدا کنید.

نکته ۲ - در تناقض مفردات صرف اختلاف به ایجاب و سلب کافی است مثل انسان ولا انسان ولی در تناقض قضایا کافی نیست چون گاهی دو قضیه که در کیف با یکدیگر اختلاف دارند صادق اند مثل: یبعض الحيوان انسان وبعض الحيوان انسان و بعض الحيوان بانسان لیس بانسان و گاهی هر دو کاذبند مثل: کل حیوان انسان و لا شیء من الحيوان بانسان پس می‌بایست قواعد تناقض خواند تا بتوانیم نقیض هر قضیه را مشخص نمائیم.

مقدمه:

تناقض بر دو قسم است:

الف: تناقض در مفردات مثل انسان ولا انسان در مبحث تقابل از این قسم بحث شد.

ب: تناقض در قضایا در جزء دوم در خصوص این قسم بحث می‌شود.

تعریف التناقض

تناقض در قضایا این است که دو قضیه با یکدیگر اختلاف داشته باشند اختلافی که سبب صدق یکی از دو قضیه و کذب دیگری شود مثل: کل انسان حیوان و بعض الانسان لیس حیوان این در قضیه با یکدیگر در کم و کیف اختلاف دارند این اختلاف سبب شده است که قضیه اول صادق و قضیه دوم کاذب شود ولذا بین این دو قضیه نسبت تناقض بر قرار است در این دو قضیه متناقضان گویند. نکته: در تعریف تناقض کلمه (لذاته) به کار رفته است «ذات» به معنای حقیقت می‌باشد و ضمیر «لذاته» به اختلاف بر می‌گردد آنگاه تعریف تناقض چنین می‌شود: تناقض اختلافی است در دو قضیه که حقیقت این اختلاف (نه امر خارجی) سبب صدق یکی از دو قضیه و کذب دیگری می‌شود.

توضیح: به این دو قضیه توجه کنید: کل انسان حیوان - لا شیء من الانسان بحیوان این دو قضیه با یکدیگر در کیف اختلاف دارند این اختلاف سبب شده است که یکی از دو قضیه صادق و دیگری کاذب شود والا اگر اختلاف در کیف نداشتند یا هر دو صادق می‌بودند و یا هر دو کاذب آنگاه حقیقت این اختلاف (اختلاف در کیف تنها) سبب صدق یکی و کذب دیگری نشده است چون اگر حقیقت این اختلاف سبب شده باشد می‌بایست هر جا این اختلاف در دو قضیه پیدا شد سبب صدق یکی و کذب دیگری شود و حال آنکه چنین نیست چون گاهی دو قضیه با اینکه اختلاف در کیف دارند هر دو صادقند و گاهی هر دو کاذب اند.

مثال برای اول:

بعض الحيوان انسان، بعض الحيوان لیس بانسان.

مثال برای دوم: کل حیوان انسان، لا شیء من الحيوان بانسان.

پس معلوم می‌شود که در دو قضیه کل انسان حیوان ولا شیء من الانسان بحیوان حقیقت اختلاف در کیف سبب صدق یکی و کذب دیگری نشده است بلکه یک امر خارجی سبب آن شده است. و آن امر خارجی این است که موضوع در این دو مثال اخص و محمول اعم است و هنگامی که چنین بود، نمی‌شود هم اثبات محمول برای موضوع صادق باشد و هم سلب محمول از موضوع صادق باشد بلکه باید یکی صادق و دیگری کاذب باشد.

نتیجه: آن اختلاف که سبب صدق یک قضیه و کذب دیگری می‌شود اختلاف در کیف و کم است این نوع اختلاف در هر دو قضیه‌ای که پیدا شد این اثر را دارد. شرح جنیعی / ۵۴ - شرح شمسیه / ۱۱۷
فائده: مصنف بحث تناقض را بر سایر نسبتها مقدم نمود چون شناختن نسبتهای دیگر متوقف بر بحث تناقض است به دلیل اینکه در ادله عکوس از این مبحث استفاده خواهد شد. شروط التناقض الواحدات الثمان
طبق عقیده مشهور دو قضیه متناقض یابد در هشت امر متحد بوده و در کم و کیف یا یکدیگر اختلاف داشته باشند این امور هشتگانه عبارتند از:

- ۱ - موضوع (اگر بگوییم: حسن خواب است و حسین خواب نیست تناقض نخواهد بود درست است)
- ۲ - محمول اگر بگوییم: امروز جمعه است و امروز شنبه نیست تناقض نخواهد بود.
- ۳ - زمان اگر بگوییم: هوا امروز گرم است و هوا فردا گرم نیست تناقض نخواهد بود.
- ۴ - مکان اگر بگوییم: یاسر در تهران معلم است یاسر در شیراز معلم نیست تناقض نخواهد بود.
- ۵ - قوه و فعل اگر بگوییم: ناصر بالقوه دکتر است و ناصر بالفعل دکتر نیست تناقض نخواهد بود.
- ۶ - کل و جزء اگر بگوییم: جزء انسان گردن است و کل انسان گردن نیست تناقض نخواهد بود.

نکته: برای اختلال این شرط سه مثال پیدا می‌شود:

الف: مراد از موضوع موجه جزء واز سالبه کل باشد.

ب: عکس.

ج: مراد از هر دو جزء باشد ولی دو جزء متغایر .

۷ - شرط اگر بگوییم: حسن به شرط کوشش موفق است و حسن به شرط تنبلی موفق نیست تناقض نخواهد بود. ۸ - اضافه

(نسبت) اگر بگوییم: سه نصف است نسبت به شش و سه نصف نیست نسبت به هفت تناقض نخواهد بود. آموزش منطق / ۱۰۵

نکته: اقوال در وحدات:

الف: قول منسوب به فارابی: وحدات معتبر در تناقض سه چیز است:

موضوع، محمول، زمان

ب: قول امام رازی: وحدات معتبر در تناقض دو امر است:

موضوع، محمول

ج: قول منسوب به فارابی: در تناقض تنها یک وحدت معتبر است و آن وحدت حمل است و سایر وحدات به وحدت نسبت بازگشت

می‌کند.

د: قول ملا صدرا: ۹ وحدت معتبر است.

ه: قول ابن سینا: در تناقض علاوه بر هیئت وحدت مشهور چهار وحدت دیگر معتبر می‌باشند: که آن چهار وحدت عبارتند از وضع

کیفیت، فاعل، منفعل.

و) - عده‌ای وحدات را بیش از سی عدد ذکر نموده‌اند

ترجمه تهذیب ۱۰۰۱ - شرح مطالع / ۱۶۷ - شروح شمسیه / ۱۲۱ - مقصود الطالب / ۲۲۹ .

مقدمه: حمل بر دو قسم است:

الف: حمل ذاتی: در جایی است که موضوع و محمول مفهوما یکی هستند. مثل:

الانسان انسان.

ب: حمل شایع صناعی: در جایی است که موضوع و محمول مصداقا یکی هستند مثل: الانسان ضاحک.

ملا صدرا فرموده است: اگر دو قضیه بخواهند متناقضان شوند باید در حمل نیز اتحاد داشته باشند یعنی حمل در هر دو قضیه باید

یکی باشد یا حمل در هر دو اولی باشد و یا حمل در هر دو «شایع صناعی» باشد و در صورت اختلاف دو قضیه متناقضان نخواهد بود.

مثال:

الجزئی جزئی، الجزئی لیس بجزئی

در این قضیه چهار احتمال است:

الف: حمل در هر دو «اولی» باشد در این صورت متناقضان هستند چون قضیه اول صادق و دوم کاذب است.

ب: حمل در هر دو «شایع» باشد در این صورت نیز متناقضان هستند چون قضیه اول کاذب و دوم صادق است.

ج: حمل در مثال اول «شایع» و در دوم «ذاتی» باشد. در این صورت هر دو قضیه کاذب است.

د: حمل در مثال اول «ذاتی» باشد و در دوم شایع باشد در این صورت هر دو قضیه صادق است. الاختلاف رهبر خرد / ۲۱۳

دو قبضه در صورتی متناقض خواهند بود که در سه امر با یکدیگر اختلاف داشته باشند:

الف: در کیف: چون اگر هر دو موجه باشند گاهی هر دو صادق اند همچون:

کل انسان حیوان، بعض الانسان حیوان.

وگاهی هر دو کاذب اند، همچون:

کل انسان حجر و بعض الانسان حجر.

و اگر هر دو سالبه باشند نیز گاهی هر دو صادق اند، همچون:

لا شیء من الانسان بحجر و بعض الانسان لیس بحجر.

وگاهی هر دو کاذب اند: هم چون لا شیء من لانسان بحیوان و بعض الا نسان لیس بحیوان ب، در کم چون اگر هر دو کلیه باشند گاهی هر دو کاذب اند مثل کل حیوان انسان ولا شیء من الحیوان بانسان.

و اگر هر دو جزئی باشند گاهی هر دو صادق اند مثل بعض المعدن حديد و بعض المعدن لیس بحديد.

ج: در جهت: یعنی هر گاه قضیه موجه باشد علاوه بر اختلاف در «کیف و کم» اختلاف در «جهت» نیز لازم است زیرا گاهی دو قضیه ضروریه هر دو کاذب اند و تناقض تحقق نمی یابد مانند: هر انسانی بالضروره کاتب است، و هیچ انسانی بالضروره کاتب نیست و گاهی هر دو قضیه که دارای یک جهت اند با اختلاف در «کیف» هر دو صادق اند: مثل:

کل انسان کاتب بالامکان العام لا شیء من الانسان بکاتب بالامکان العام . ترجمه تهذیب / ۱۵۶

نقیض کل شیء رفعه یعنی نقیض هر چیزی رفع و برداشتن آن چیز است مثلاً نقیض ایجاب برداشتن ایجاب است یعنی سلب و نقیض سلب برداشتن سلب است یعنی ایجاب و نقیض کلیت برداشتن آن است یعنی جزئیت برداشتن آن است یعنی کلیت.

با توجه به این نکته اگر قضیه ای دارای جهت بود می بایست این جهت را با جهت دیگری که مناقض آن است برداریم این جهت دیگر دو حالت دارد:

الف: یک مرتبه این جهت دیگر از جهات معروفه ای است که گذشت در این صورت برای این قضیه موجهه نقیض صریح پیدا می شود مثلاً نقیض صریح ضروریه مطلقه موجهه، ممکنه عامه سالبه است چون مفاد و محتوای «ضروریه مطلقه موجهه» این است که محمول برای موضوع ضرورت دارد و محتوای ممکنه عامه سالبه» این است که محمول برای موضوع ضرورت ندارد. ممکنه عامه از جهات معروفه است در این صورت گویند: ممکنه عامه «نقیض صریح» ضروریه مطلقه است.

مثال: کل انسان حیوان بالضروره بعض الانسان لیس بحیوان بالامکان العام.

ب: یک مرتبه این جهت دیگر از جهات معروفه ای که بحث آن گذشت نیست در این صورت برای این جهت غیر معروفه یک جهت معروفه ای

که ملازم با آن است پیدا می کنیم و مجازاً اسم این جهت معروفه را بر روی آن جهت غیر معروفه می گذاریم در این صورت برای آن قضیه موجهه نقیض صریح پیدا نشده است مثلاً محتوای قضیه دائمه مطلقه این است که محمول برای موضوع دوام دارد ما دامی که موضوع موجود است نقیض صریح این قضیه سلب دوام است ولی سلب دوام از جهات معروفه نیست ولی لازمه سلب دوام این است که سلب محمول از موضوع تحقق پیدا کرده باشد که تحقق سالبه محمول از موضوع محتوای مطلقه عامه است و لذا مجازاً گفته می شود که نقیض دائمه مطلقه «مطلقه عامه» است.

مثال: الارض متحرک دائماً = الارض لیست بمتحرکه بالفعل.

نکته: نقیض قضایای موجهه بسیطه عبارت است از:

نقیض صریح ضروریه مطلقه = ممکنه عامه.

نقیض صریح مشروطه عامه = حینیه ممکنه.

لازمه نقیض دائمه مطلقه = مطلقه عامه.

لازمه نقیض عرفیه عامه = حینیه مطلقه . حاشیه / ۷۱ - شرح منظومه / ۶۲

برای پیدا کردن نقیض قضایای مرکبه به حاشیه والقواعد الجلیه ص ۲۹۵ مراجعه شود.

دو قضیه محصوره سه صورت دارند:

الف: در کم و کیف اختلاف دارند در این صورت متناقضان هستند.

مثال: موجهه کلیه = سالبه جزئیه.

موجهه جزئیه = سالبه کلیه.

ب: در کم تنها اختلاف دارند در این صورت متداخلتان هستند.

مثال: موجهه کلیه = موجهه جزئیه

سالبه کلیه = سالبه جزئیه.

ج : در کیف تنها اختلاف دارند و این دو صورت دارد:

۱ - هر دو کلیه باشند در این صورت متضادان هستند.

مثال: موجه کلیه = سالبه کلیه

۲ - هر دو جزئیه هستند در این صورت داخلان تحت التضاد هستند.

مثال: موجه جزئیه = سالبه جزئیه اشارات / ۱۸۲ - جوهر النضید / ۷۴ - التحصیل / ۷۸ .

در اول فصل دوم گفته شد که انسان گاهی مستقیماً بر قضیه مورد نظر خود نی تواند استدلال کند در این صورت بر صدق قضیه دیگری استدلال می کند و از صدق آن قضیه، صدق قضیه مورد نظر خود را بدست می آورد و این در صورتی است که بین قضیه مورد نظر و قضیه دیگر رابطه عکس (عکس المستوی و یا نقیض) بر قرار باشد به اینکه قضیه مورد نظر عکس و قضیه دیگر اصل باشد.

مثال: ما در مقام استدلال بر صدق قضیه « بعض الحیوان انسان » هستیم در اینجا بر صدق قضیه کل انسان حیوان برهان اقامه می کنیم بعد از اینکه صدق این قضیه معلوم شد گوییم: پس قضیه اول نیز صادق است چون اذا صدق الاصل صدق العکس.

العکس المستوی

به جا بجا کردن دو طرف قضیه با دو شرط عکس مستوی گویند:

الف : کیف باقی باشد.

ب : صدق قضیه باقی باشد.

مثال: (۱). کل انسان حیوان این یک قضیه حملیه صادقه می باشد دو طرف این قضیه حملیه عبارتست از:

موضوع و محمول انسان موضوع و حیوان محمول است اگر ما دو طرف این قضیه را جابجا یی کنیم یعنی موضوع را در جای محمول و محمول را در جای موضوع قرار دهیم و کیف و صدق هم باقی بماند عکس مستوی تشکیل می شود و لذا کل انسان حیوان = بقاء کیف و عدم بقاء صدق.

کل انسان حیوان = بعض الحیوان انسان = بقاء کیف . و بقاء صدق

(۲) کلماً کانت الشمس طالعةً فالنهار اگر دو طرف اینقضیه را جابجا کرده و کیف و صدق آن باقی بماند عکس مستوی تشکیل می شود.

عکس مستوی این قضیه چنین است:

قد یکون اذا کان النهار موجوداً فالشمس طالعةً.

نکته ۱: در عکس بقاء کم شرط نیست بلکه گاهی باقی است و گاهی خیر.

نکته ۲ - کلمة عکس دارای دو معنا است:

الف : معنای حقیقی: تبدیل و جابجائی کردن که کار انسان است.

ب : معنای مجازی: آن قضیه ای که بعد از تبدیل حاصل می شود، طبق این معنا عکس به معنای معکوس است چنانکه خلق به معنای مخلوق است .

در باب عکس مستوی چهار قاعده وجود دارد:

الف : اذا صدق الاصل صدق العکس.

یعنی اگر فرض صدق اصل شد عکس نیز صادق خواهد بود مثل: کل انسان حیوان = بعض الحیوان انسان.

ب : لیس اذا کذب الاصل کذب العکس.

یعنی عکس در کذب تابع اصل نیست بلکه ممکن است اصل کاذب و عکس صادق باشد مثل:

کل حیوان انسان = بعض الانسان حیوان.

ج : اذا کذب العکس کذب الاصل

یعنی اصل در کذب تابع عکس است که اگر عکس کاذب شد اصل نیز کاذب می شود مثل:

فرض کنید قضیه بعض الانسان شجر عکس است، این عکس کاذب است اصل آن چه موجه کلیه باشد یعنی کل شجر انسان وچه موجه جزئی باشد یعنی بعض الشجر انسان کاذب است.

د : لیس اذا صدق العکس صدق الاصل

یعنی اصل در صدق تابع عکس نیست که اگر عکس صادق شد اصل نیز صادق شود چون ممکن است عکس صادق واصل کاذب باشد مثل:

کل حیوان انسان (اصل) = بعض الانسان حیوان (عکس).

نکته: ۱- بقاء صدق در عکس واجب است چون عکس لازمه اصل است چنان که حرارت لازمه آتش است وصدق ملزوم بدون صدق لازم محال است جوهر النضید / ۸۳ئ - شرح منظومه / ۶۷ .

نکته ۲ - بقاء کذب در عکس شرط نیست چون کذب ملزوم (اصل) مستلزم کذب لازم (عکس) نیست به دلیل اینکه لازم گاهی «اعم» است و«انحصار» که ملزوم است مستلزم انعدام «عدم» که لازم است نمی شود . شرح شمسیه

نکته ۳ - اگر قضیه ای را به قضیه دیگری تبدیل نموده وکیف آن باقی باشد ولی صدق آن باقی نباشد این تبدیل به گفته فارابی به نام انقلاب قضیه موسوم است نه انعکاس مثل:

الموجبتان تنعکسان موجبه جزئیة کل انسان حیوان = کل حیوان انسان (انقلاب) .

نکته ۱ - عکس قضیه موجه کلیه موجه جزئی می باشد و نه موجه کلیه.

دلیل) مقدمه: در دو صورت قضیه موجه کلیه صادق تشکیل می شود:

الف : محمول اعم از موضوع باشد مثل کل انسان حیوان.

ب : محمول مساوی با موضوع باشد کل انسان ناطق با حفظ این مقدمه گفته می شود:

در هر دو صورت موجه جزئی، به عنوان عکس صادق است ولی موجه کلیه به عنوان عکس در صورت (الف) هیچ نیست لذا کل

انسان حیوان = بعض الحيوان انسان ، کل انسان ناطق = بعض الناطق انسان.

پس عکس لازم الصدق موجه کلیه در تمام مواد وکلیه موارد قضیه موجه جزئی است و تخلف صدق موجه کلیه در عکس موجه

کلیه در بعضی مواد (مثل صورت الف) برهان است بر عدم ملازمه بین دو کلیه رهبر خرد / ۲۳۰ - شرح جنیسی ۶۱ .

نکته ۱ - عکس قضیه موجه جزئی موجه جزئی می باشد و نه کلیه .

دلیل) مقدمه: در چهار صورت قضیه موجه جزئی صادق تشکیل می شود:

الف : محمول اعم مطلق از موضوع باشد: یعنی بعضی الانسان حیوان.

ب : محمول اخص مطلق از موضوع باشد یعنی بعضی الحيوان انسان.

ج : محمول اعم من وجه از موضوع باشد: یعنی بعضی الطیر اسود

د : محمول مساوی با موضوع باشد: یعنی بعضی الناطق انسان.

با حفظ این مقدمه گفته می شود:

در چهار صورت موجه جزئی به عنوان عکس صادق است ولی موجه کلیه به عنوان عکس در صورت (الف و ج) صحیح نیست

ولذا: بعض الانسان حیوان = بعض الحيوان انسان، بعض الحيوان انسان = بعض الانسان حیوان.

بعض الطیر أبيض = بعض الابيض طیر،

بعض الناطق انسان = بعض الانسان ناطق.

پس عکس لازم الصدق موجه جزئی در تمام مواد وکلیه موارد موجه جزئی است.

نکته ۳ - عکس قضیه سالبه کلیه = سالبه کلیه می باشد.

دلیل) مقدمه: در قضیه سالبه کلیه صادق تنها در یک صورت تشکیل می شود و آن در صورتی است که بین موضوع و محمول تباین

کلی برقرار باشد مثل:

لا شيء من الانسان بحجر

با حفظ این مقدمه گفته می شود: هر یک از متباینات را می توان از تمام افراد دیگری سلب نمود ولذا گفته می شود:

لا شيء من الانسان بحجر

لا شيء من الحجر بانسان.

برای اینکه عکس سالبه کلیه برهان شود گوییم: فرض این است که قضیه لا شيء من الانسان بحجر صادق است. مدعی این است که قضیه لا شيء من الحجر بانسان نیز صادق است.

دلیل: اگر قضیه لا شيء من الحجر بانسان صادق نباشد باید نقیض آن که بعض الحجر انسان است صادق باشد. زمان که قضیه (بعض الحجر انسان) صادق شد باید عکس مستوی آن که بعض الانسان حجر است نیز صادق باشد چون اذا صدق الاصل صدق العکس، آنگاه زمانی که این قضیه (بعض الانسان حجر) را با تقید لا شيء من الانسان بحجر مقایسه می‌کنیم می‌بینیم این دو قضیه نقیض یکدیگرند اگر قضیه (بعض الانسان حجر) صادق باشد باید (لا شيء من الانسان بحجر) کاذب باشد و حال آنکه فرض بر این شد که صادق است پس برای اینکه خلاف فرض پیدا نشود باید قضیه لا شيء من الحجر بانسان صادق باشد تا منشأ برای خلاف فرض نشود.

تعقیب: و می‌شود به این صورت نیز استدلال کرد:

۱) فرض این است که قضیه (لا شيء من الانسان بحجر) صادق است پس نقیض آن که (بعض الانسان حجر) است کاذب است. ۲) آنگاه این قضیه (بعض الانسان حجر) عکس مستوی برای قضیه (بعض الشجر انسان) است. قضیه بعض الانسان حجر کاذب شد قضیه بعض الشجر انسان نیز کاذب می‌شود به دلیل اینکه اذا کذب العکس کذب الاصل. ۳) قضیه (بعض الشجر انسان) که کاذب شد نقیض آن که (لا شيء من الشجر بانسان) است صادق می‌شود و مدعی ما همین است که عکس مستوی سالبه کلیه به صورت سالبه کلیه صادق است.

در این طرز استدلال اولاً از قاعده تناقض استفاده شد از صدق یک قضیه کذب نقیض آن استفاده شد (در قسمت یک). ثانیاً: از قاعده دوم در باب عکس مستوی استفاده شد (در قسمت دوم).

ثالثاً برای بار دوم از قاعده تناقض استفاده شد از کذب یک قضیه صدق نقیض آن استفاده شد (در قسمت سوم).

فائده: دلیل بر اینکه عکس سالبه کلیه سالبه کلیه می‌شود این است که در غیر این صورت سلب شيء از نفس لازم می‌آید برای توضیح این دلیل به شرح منظومه ص ۶۷ مراجعه شود. نکته ۴ - قضیه سالبه جزئیه عکس مستوی ندارد.

چون گاهی در سالبه جزئیه موضوع اعم از محمول می‌باشد مثل بعض الحيوان ليس بانسان و در صورتی که عکس آن سالبه باشد چه به نحو کلیه و چه به نحو جزئیه لازمه اش این است که اعم را از اخص به نحو کلی (در کلیه) یا به نحو جزئی (در جزئیه) سلب نماییم و سلب اعم از اخص به هیچ نحوی صحیح نیست و لذا:

بعض الحيوان ليس بانسان. لا شيء من الانسان بحيوان ، بعض الانسان ليس حيوان
قضیه شرطیه بر دو نوع است

الف متصله: این نوع قضیه در عکس داشتن و نداشتن مثل قضیه حملیه می‌باشد.

ولذا متصله موجبیه کلیه = متصله موجبیه جزئیه.

متصله موجبیه جزئیه = متصله موجبیه جزئیه.

متصله سالبه کلیه = متصله سالبه کلیه.

متصله سالبه جزئیه عکس ندارد.

مثال : کلما كانت الشمس طالعةً كان النهار موجوداً = قد يكون اذا كان النهار موجوداً كانت الشمس طالعةً.

ب : منفصله: این نوع قضیه فائده‌ای در عکس آن نیست چون چه شما طرف اول ر مقدم را طرف دوم را تالی بدانید و چه عکس، محتوا و مضمون قضیه در هر دو صورت یکی باشد مضمون قضیه در هر دو صورت این است که این دو طرف با یکدیگر تنافی و عناد و ناسازگاری دارند و لذا

العدد اما زوج و اما فرد = العدد إما فرد و إما زوج

بِه اگر قضیه منفصله را به قضیه حملیه بر گردانیم عکس پیدا خواهد کرد مثل:

العدد ينقسم الى زوج و فرد ما ينقسم الى زوج و فرد عدد شروح شمسیه ۱۶۷ - جوهر النضید / ۹۶

عکس النقیض فائده: برای تحقیق در باره عکس قضایای توجهات به کتابهای جوهر النضید / ۹۶ القواعد الجلیه / ۲۱۹ شرح منظومه / ۷۶ - حاشیه / ۷۶ - شروح شمسیه / ۱۴۴ و ترجمه تهذیب / ۱۶۹ مراجعه شود . .

برای عکس نقیض دو تعریف بیان شده است (۱). شروح شمسیه / ۱۶۹ - حاشیه / ۸۱

الف : تعریف قدام

به قرار دادن نقیض موضوع «محمول و نقیض محمول» موضوع با دو شرط عکس نقیض گویند:

(۱) صدق باقی بماند.

(۲) کیف باقی بماند مثال:

کل انسان حیوان = کل لا حیوان لا انسان.

در قضیه اول انسان موضوع و حیوان محمول است در قضیه دوم نقیض حیوان موضوع و نقیض انسان محمول قرار گرفته است قضیه اول موجب صادق است و قضیه دوم نیز چنین است.

نکته: به عکس نقیض طبق روش قدام عکس نقیض موافق گویند چون عکس در کیف موافق با اصل است.

ب : تعریف متأخرین:

به قرار دادن نقیض محمول موضوع و عین موضوع را محمول به شرط بقاء صدق عکس نقیض گویند.

مثال: کل انسان حیوان = لا شیء من اللاحیوان بانسان.

در قضیه اول انسان موضوع و حیوان محمول است.

در قضیه دوم نقیض حیوان موضوع و خود انسان محمول قرار گرفته است و هر دو قضیه صادق است.

نکته: به عکس نقیض طبق روش متأخرین عکس نقیض مخالف گویند چون عکس در کیف مخالف با اصل است.

قاعده عکس النقیض : من حجه الكم

از جهت کم (کلیت و جزئیت) حکم قضایای سالبه در عکس نقیض مثل حکم قضایای موجب است و حکم قضایای موجب در عکس نقیض مثل حکم قضایای سالبه است یعنی:

سالبه کلیه = سالبه جزئیه (عقیده قدام)، موجب جزئیه (عقیده متأخرین).

سالبه جزئیه سالبه جزئیه (عقیده قدام)، موجب جزئیه (عقیده متأخرین).

موجب کلیه موجب کلیه (عقیده قدام)، سالبه کلیه (عقیده متأخرین).

موجب جزئیه عکس ندارد (طبق هر دو عقیده).

مثال: لا شیء من الانسان بشجر بعض لا شجر لیس بلا انسان، بعض لا شجر انسان.

بعض الانسان لیس بأبيض بعض لا أبيض لیس بلا انسان، بعض لا أبيض انسان.

کل انسان حیوان کل لا حیوان لا انسان، لا شیء من الاحیوان بانسان.

بعض الاحیوان انسان عکس ندارد.

برهان هر یک از این چهار حکم به ترتیب خواهد آمد توجه به این نکته لازم است که در مباحث بعدی به جای نقیض موضوع از حرف ب که بالای آن فتحه قرار دارد (ب) استفاده می شود و به جای نقیض محمول از حرف (ح) استفاده می شود

البرهان عکس السالبه الکلیه .

برای عکس نقیض سالبه کلیه باید دو برهان آورده شود:

الف : برهان برای عکس نقیض موافق: در این قسمت باید برها آورده شود که اولاً عکس نقیض موافق سالبه جزئیه است.

ثانیا: عکس نقیض موافق سالبه کلیه نیست.

ب : برهان برای عکس نقیض مخالف: در این قسمت باید برهان آورده شود که اولاً عکس نقیض مخالف موجب جزئیه است.

ثانیا: عکس نقیض مخالف موجب کلیه نیست.

فعلاً بحث ما در باره برهان عکس نقیض موافق است ابتدا سه نکته به عنوان مقدمه و سپس اصل برهان

نکته ۱ - قضیه سالبه کلیه صادق تنها در صورتی تشکیل می شود که بین دو طرف تباین کلی باشد.

مثال: لا شيء من الانسان بشجر بين انسان وشجر تباین کلی برقرار است ولذا این قضیه سالبه کلیه صادق است.
نکته ۲ - بین دو نقیض در کلی متباینی نسبت تباین جزئی برقرار می‌باشد به این معنا که در بعضی مثالها بین دو نقیض دو کلی متباین، تباین کلی است مثل موجود، معدوم = لا موجود، = لا معدوم ودر بعضی مثالها عموم و خصوص من وجه است.
مثل: انسان، شجر = لا انسان * لا شجر.

زمانی که گفته شد بین دو نقیض در کلی تباین نسبت تباین جزئی برقرار است این تباین جزئی شامل تباین کلی می‌شود شامل عموم و خصوص من وجه نیز می‌شود پس اگر گفته می‌شود بین دو نقیض دو کلی متباین خصوص تباین کلی برقرار است غلط است چنانکه اگر گفته شود بین دو نقیض در کلی متباین خصوص نسبت خصوص و عموم من وجه است غلط می‌باشد.

نکته ۳ - بازگشت تباین کلی به دو قضیه سالبه کلیه و بازگشت تباین جزئی به دو قضیه سالبه جزئی است.
مثال برای تباین کلی: انسان، شجر = لا شيء من الانسان شجر، لا شيء من الشجر بانسان.
مثال برای تباین جزئی از نوع عموم و خصوص من وجه: لا انسان * لا شجر = بعض الانسان لیس بلا شجر، بعض لا شجر لیس بلا انسان.

مثال برای تباین جزئی از نوع تباین کلی: لا موجود، لا معدوم = بعضی لا موجود لیس بلا معدوم و بعضی لا معدوم لیس بلا موجود.
با حفظ این سه نکته گفته می‌شود که ما در مدعا داریم که می‌بایست هر دو برهان اثبات شود.
اول - عکس نقیض موافق سالبه جزئی است.
یعنی زمانی که قضیه سالبه صادق شد قضیه سالبه جزئی به عنوان عکس نقیض نیز صادق است.
برهان: برهان در دو مرحله بیان می‌شود

(۱) زمانی که قضیه لا ب ح صادق شد به این معناست که بین دو طرف نقیض (ب و ح) تباین کلی برقرار است.
(۲) زمانی که بین ب و ح تباین کلی برقرار شد بین نقیض این دو یعنی ب و ح تباین جزئی وجود پیدا می‌کند تباین جزئی که برقرار شد دو قضیه سالبه جزئی صادق خواهد بود که عبارتند از: بعض ب لیس ح، بعض ح لیس ب مدعای اول ما نیز همین بود که زمانی که لا ب ح صادق شد بعض ح لیس ب نیز صادق است.
دوم - عکس نقیض موافق سالبه کلیه نیست.

برهان: گاهی بین دو نقیض دو کلی متباین تباین کلی است مثل موجود و معدوم که بین نقیض این دو تباین کلی است و گاهی بین دو نقیض دو کلی متباین عموم و خصوص من وجه است مثل انسان و شجر که بین نقیض این دو عموم و خصوص من وجه است پس سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض برای سالبه کلیه همیشه صادق نیست.

مثال: یعنی زمانی که این قضیه لا ب ح صادق شد به این معناست که بین ب و ح تباین کلی برقرار است ولی این طور نیست که بین نقیض این دو نیز تباین کلی برقرار است تا دو سالبه کلیه صادق شود: لا ب ح لا ح ب چون ممکن است بین دو نقیض عموم و خصوص من وجه باشد.

در این قسمت نیز مدعای ما ثابت شد، مدعای ما این بود که زمانی که لا ب ح صادق شد این طور نیست که همیشه لا ح ب نیز صادق باشد.

برهان عکس نقیض المخالف .

در باره عکس نقیض مخالف برای سالبه کلیه ما دو مدعا داریم:

۱ - عکس نقیض مخالف موجب جزئی است.

یعنی زمانی که یک سالبه کلیه صادق شد همچون لا شيء من الانسان بشجر موجب جزئی به عنوان عکس نقیض مخالف صادق است یعنی بعض لا شجر انسان.

دلیل:

الف : زمانی که ما یک قضیه سالبه کلیه صادق داشته باشیم معنایش این است که بین دو طرف تباین کلی برقرار است.

مثلا اگر لا شيء من الانسان بشجر صادق شد به این معناست که بین انسان و شجر تباین کلی است.

ب : خاصیت تباین کلی این است که هر طرف با نقیض طرف دیگر اجتماع و صدق می کند مثلا انسان با لا شجر و شجر لا انسان آنگاه زمانی که انسان با لا شجر اجتماع کرد قطعا لا شجر هم با انسان اجتماع می کند.

ج : صدق لا شجر با لا انسان دو صورت دارد:

اول - یک مرتبه صدق به صورت موجبه کلیه است یعنی کل لا شجر انسان.

دوم - یک مرتبه صدق به صورت موجبه جزئیه است یعنی بعض لا شجر انسان.

قدر مسلم این است که به صورت موجبه جزئیه باشد پس مدعای اول ثابت شد که اذا صدق لا شیء من الانسان بشجر صدق بعض لا شجر انسان.

دوم - عکس نقیض مخالف موجبه کلیه نیست

یعنی زمانی که یک قضیه سالبه کلیه صادق شد این طور نیست که در تمامی مواد و کلیه موارد موجبه کلیه به عنوان عکس نقیض صادق باشد مثل لا شیء من الانسان بشجر که صادق است ولی کل لا شجر انسان صادق نیست.

دلیل: الف : زمانی که یک قضیه سالبه کلیه صادق داشته باشیم معنایش این است که دو طرف بایکدیگر تباین کلی دارند مثل لا شیء من الانسان بشجر که بین انسان و شجر تباین کلی است.

ب : بین دو نقیض دو کلی متباین گاهی نسبت عموم و خصوص من وجبه بر قرار است مثل: انسان، شجر // لا انسان * لا شجر.

ج : خاصیت عموم و خصوص من وجه این است که یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق دارند.

مثال: بین لا انسان و لا شجر عموم و خصوص من وجه است پس یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق دارند.

ماده اجتماع: لا انسان و لا شجر باشد مثل کتاب.

ماده افتراق ۱ - لا انسان باشد ولی لا شجر نباشد یعنی بعض انسان لیس بلا شجر ن مثل شجر

ماده افتراق ۲ - لا شجر باشد ولی لا انسان نباشد یعنی بعض لا شجر لیس بلا انسان مثل انسان در مورد ماده اجتماع، لا شجر بالا انسان اجتماع کرده اند پس انسان بر این مورد اجتماع صدق نخواهد کرد چون انسان با لا انسان نقیض هستند و زمانی که لا انسان صادق بود مسلم انسان صادق نخواهد بود پس گفتن کل لا شجر انسان غلط است و این مدعای دوم است.

تا اینجا بحث ما در باره عکس نقیض موافق و مخالف سالبه کلیه تمام شد در مطلب بعدی برای عکس نقیض سالبه جزئیه برهان خواهیم آورد.

عکس السالبتة الجزئیه برهان

در باره عکس نقیض موافق برای سالبه جزئیه مادوم مدعی داریم :

عکس نقیض موافق برای سالبه جزئیه سالبه جزئیه است.

یعنی: زمانی که یک سالبه جزئیه صادق شد مثل بعض الانسان لیس بأبيض سالبه جزئیه به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است یعنی بعض لا أبيض لیس بلا انسان.

دلیل: قضیه سالبه در سه صورت صادق است:

الف : بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد در این صورت بین نقیض دو طرف تباین جزئی است و بازگشت تباین جزئی به دو سالبه جزئیه است مثال: بعض الانسان لیس بأبيض بین انسان و أبيض عموم و خصوص من وجه است و لذا این قضیه سالبه جزئیه صادق است. بین نقیض این دو یعنی لا انسان و لا أبيض تباین جزئی است و لذا این دو قضیه سالبه جزئیه صادق است: بعض لا انسان لیس بلا أبيض و بعض لا أبيض لیس بلا انسان و این مدعای اول ماست.

ب : بین دو طرف تباین کلی باشد در این صورت نیز بین نقیض دو طرف تباین جزئی است و بازگشت تباین جزئی به دو سالبه جزئیه است.

مثال: بعض الانسان لیس بشجر بین انسان و شجر تباین کلی است و لذا این قضیه سالبه جزئیه صادق است. بین نقیض این دو یعنی لا انسان و لا شجر تباین جزئی است و لذا این دو قضیه سالبه جزئیه صادق است: بعض لا انسان لیس بلا شجر و بعض لا شجر لیس بلا انسان و این مدعای اول ماست.

ج : موضوع اعم مطلق از محمول باشد مثل بعض الحيوان ليس بانسان بين حيوان وانسان عموم وخصوص مطلق است ودر این مثال حيوان که موضوع است اعم از محمول می باشد در این صورت بين نقیض دو طرف نیز عموم وخصوص مطلق بر قرار است ولی به این صورت که نقیض اخصّ اعمّ و نقیض اعمّ اخصّ می شود و لذا این قضیه سالبه جزئیة بعض لا انسان ليس بلا حيوان صادق است چون در این صورت سلب اخصّ از اعم شده است که مشکلی ندارد و این مدعی اول ماست.

نتیجه: قضیه سالبه جزئیة تنها در این سه صورت صادق است و بنابر هر سه صورت سالبه جزئیة به عنوان عکس نقیض موافق صادق است.

۲ - عکس نقیض موافق برای سالبه جزئیة سالبه کلیه نیست.

یعنی زمانی که یک سالبه جزئیة صادق شد این طور نیست که در تمامی مواد و کلیه موارد سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق باشد.

دلیل: گفته شد که قضیه سالبه جزئیة در سه صورت صادق است:

الف : بين دو طرف عموم وخصوص من وجبه باشد در این صورت بين نقیض دو طرف دو صورت دارد:

اول - گاهی تباین کلی است مثل لا انسان * حیوان = انسان، لا حیوان.

در این صورت اگر به صورت سالبه جزئیة گفته شد: بعض لا انسان ليس بحیوان سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق است یعنی لا شیء من لا حیوان بانسان.

دوم - گاهی عموم وخصوص من وجه است مثل: انسان * ابيض لا انسان * لا ابيض.

در این صورت اگر به صورت سالبه جزئیة گفته شود: بعض الانسان ليس بأبيض سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق نیست یعنی لا شیء من لا ابيض بلا انسان .

ب : بين دو طرف تباین کلی باشد در این صورت بين نقیض هر طرف دو صورت دارد:

اول: گاهی تباین کلی است مثل موجود، معدوم لا موجود، لا معدوم در این صورت اگر به صورت سالبه جزئیة گفته شد بعض الموجود ليس بمعدوم سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق است یعنی لا شیء من لا معدوم بلا موجود .

دوم: گاهی عموم وخصوص من وجه است مثل، انسان، شجر لا انسان * لا شجر در این صورت اگر به صورت سالبه جزئیة گفته شود بعض الانسان ليس شجر سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق نیست یعنی لا شیء من لا شجر بلا انسان .

ج : موضوع اعم مطلق از محمول باشد مثل بعض الحيوان ليس بانسان در این صورت بين نقیض دو طرف عموم وخصوص مطلق است ولی به این صورت که نقیض اخصّ، اعم و نقیض اعم، اخصّ می شود آنگاه اگر به صورت سالبه جزئیة گفته شود بعض الحيوان ليس بانسان سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق نیست یعنی لا شیء من لا انسان بلا حیوان.

نتیجه: طبق بعضی از صورتهای سالبه جزئیة مثل صورت دوم از حالت الف و ب مثل صورت ج سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض صادق نیست پس نمی شود گفت که عکس نقیض سالبه کلیه است چون موارد خلاف دارد، مدعی دوم ما همین است.

در باره عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئیة ما دو مدعا داریم:

۱ - عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئیة موجهه جزئیة است.

یعنی: زمانی که یک قضیه سالبه جزئیة صادق شد مثل بعض الانسان ليس بشجر موجهه جزئیة به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است یعنی بعض لا شجر انسان.

دلیل: گفته شد قضیه سالبه جزئیة در سه صورت صادق است:

الف : بين دو طرف عموم وخصوص من وجه باشد در این صورت بين دو نقیض عام و خاص من وجه تباین جزئی است و خاصیت تباین جزئی این است که یکی بدون دیگری می تواند تحقق پیدا کند.

مثال: بعض الانسان ليس بأبيض بين انسان و ابيض عموم وخصوص من وجه است بين نقیض این دو تباین یعنی لانسان و لا ابيض تباین جزئی است یعنی می شود در یک مورد لا ابيض ولی لا انسان نباشد زمانی که لا انسان نبود حتما انسان خواهد بود چون انسان ولا انسان نقیضان هستند ودر نقیضان زمانی که احدهما نبود قطعاً دیگری خواهد پس این قضیه بعض لا ابيض انسان صادق است و همین مدعی اول ماست.

ج : موضوع اعم مطلق از محمول باشد در این صورت نقیض اعم اخصّ و نقیض اخصّ اعم می شود.

مثال: بعض الحيوانات ليس بانسان بين حيوان وانسان عموم وخصوص مطلق است به این صورت که حیوان اعم وانسان اخص است بین نقیض این دو یعنی لا حیوان ولا انسان نیز عموم وخصوص مطلق است ولی به این نحوه که لا اخص و لا انسان اعم می شود آنگاه می شود دریک مورد لا انسان را عم ، باشد و لی لا حیوان (اخص) نباشد . لا حیوان حیوان که نبود حتما حیوان خواهد بود چون حیوان ولا حیوان نقیضان هستند پس این قضیه بعض لا انسان حیوان صادق است و این مدعای اول ماست.

آ - عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئیه موجبیه کلیه نیست

یعنی زمانی که سالبه جزئیه صادق باشد این طور نیست که در تمامی مواد وکلیه موارد موجبیه کلیه به عنوان عکس نقیض مخالف صادق باشد.

دلیل: دلیل در ضمن ۴ مرحله بیان می شود:

مرحله ۱ - گاهی بین دو نقیض موضوع و (محمول) در سالبه جزئیه نسبت عموم وخصوص من وجه بر قرار است مثال: این دو مثال: بعض الانسان ليس بأبيض بين لا انسان ولا ابيض عموم وخصوص من وجه است.

مرحله ۲ - مرجع و بازگشت عموم وخصوص موجبیه بر یک موجبیه جزئیه و دو سالبه جزئیه است ولذا این دو موجبیه جزئیه صادق است: بعض لا أبيض لا انسان، بعض لا شجر لا انسان.

مرحله ۳ - با توجه به این دو موجبیه جزئیه معدولۀ المحمول هستند و هر قضیه معدولۀ المحمول را می شود به سالبه محصلۀ المحمول بر گرداند ولذا می شود این دو قضیه موجبیه را به این دو قضیه برگرداند: بعض لا أبيض ليس بانسان، بعض لا شجر ليس بانسان.

توجه به این امر لازم است که این دو قضیه موجبیه معدولۀ الطرفین هستند ولی با معدولۀ المحمول بودن تنافی ندارد.

مرحله ۴ - زمانی که این قضیه سالبه جزئیه محصلۀ المحمول صادق شد نقیض آن که موجبیه کلیه است کاذب خواهد بود یعنی کل لا أبيض انسان وکل لا شجر انسان وهمین مدعای دوم ماست.

نکته ۱ - علت اینکه بر گرداندن قضیه موجبیه معدولۀ المحمول به سالبه محصلۀ المحمول صحیح است این است که قضیه سالبه اعم از موجبیه معدولۀ المحمول است و زمانی که سالبه اعم شد هر زمان که موجبیه صادق بود قطعاً سالبه که اعم است نیز صادق خواهد بود پس اگر بعض لا أبيض لا انسان (موجبیه) صادق بود قطعاً بعضی لا أبيض ليس بانسان (سالبه) نیز صادق خواهد بود علت اعمیت این است که موجبیه تنها با وجود موضوع صادق است یعنی موضوعش باید موجود باشد تا صادق شود ولی سالبه با وجود وعدم موضوع هر دو صادق است.

نکته ۱ - به این تحویل و برگرداندن نقض المحمول گویند که بحث آن خواهد آمد.

مثل: الانسان لا شجر = ليس الانسان شجرا.

در اینجا عکس نقیض موافق و مخالف برای سالبه جزئیه به پایان رسید، در مطلب بعدی در بارۀ عکس نقیض موجبیه کلیه خواهیم کرد برهان عکس موجبیه کلیه .

نکته ۲ - عکس نقیض موافق برای موجبیه کلیه موجبیه کلیه می باشد.

یعنی زمانی که یک قضیه موجبیه کلیه مثل کل انسان ناطق ویا کل انسان حیوان صادق شد موجبیه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق هم صادق است یعنی کل لا ناطق لا انسان وکل لا حیوان لا انسان.

دلیل: فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است.

مدعای ما این است که قضیه کل لا حیوان لا انسان به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است.

اگر این قضیه صادق نباشد باید نقیض آن که بعض لا حیوان ليس لا انسان سالبه جزئیه است صادق باشد و زمانی که این نقیض صادق شد باید عکس نقیض موافق این نقیض که بعض الانسان ليس بحيوان است نیز صادق باشد زمانی که این قضیه بعض الانسان ليس بحيوان صادق شد باید نقیض آن که کل انسان حیوان است کاذب باشد و این خلاف مفروض است چون فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است منشأ افتادن در خلاف فرض صادق نبودن قضیه کل لا حیوان لا انسان است پس براینکه در خلاف فرض واقع نشویم باید بگوییم این قضیه صادق است و این مدعا است.

چنان که ملاحظه می‌کنید در این دلیل خلف ابتدا از بحث تناقض سپس از عکس نقیض موافق و برای بار دوم از بحث تناقض استفاده شده است.

نکته ۲- عکس نقیض مخالف برای موجه کلیه سالبه کلیه می‌باشد.

یعنی زمانی که قضیه موجه کلیه مثل کل انسان حیوان و یا کل انسان ناطق صادق شد، سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض مخالف هم صادق است یعنی لا شیء من لا حیوان بانسان ولا شیء من لا ناطق بانسان دلیل: فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است.

مدعای ما این است که قضیه لا شیء من لا حیوان بانسان به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است اگر این قضیه صادق نباشد باید نقیض آن که بعض لا حیوان انسان (موجه جزئی) است صادق باشد زمانیکه این قضیه بعض لا حیوان انسان صادق شد باید عکس مستوی آن که قضیه (بعض الانسان لا حیوان) است نیز صادق باشد این قضیه بعض الانسان لا حیوان موجه جزئی معدولاً المحمول است که آن را به قضیه سالبه جزئی محصله المحمول بر می‌گردانیم یعنی بعض الانسان لیس بحیوان زمانی که این قضیه بعض الانسان لیس بحیوان صادق شد نقیض آن که کل انسان حیوان است کاذب می‌شود و این خلاف فرض است چون فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است منشأ افتادن در خلاف فرض صادق نبودن قضیه لا شیء من لا حیوان بانسان است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشویم بگوییم این قضیه صادق است. و مدعای ما هم همین است.

الموجه الجزئی لا تنعکس

موجه جزئی عکس لازم الصدق ندارد نه عکس نقیض موافق و نه عکس نقیض مخالف.

توجه به این امر لازم است که ما تنها برهان خواهیم آورد که عکس نقیض موجه جزئی، جزئی (موجه جزئی طبق عقیده قدما و سالبه جزئی طبق عقیده متأخرین) نخواهد بود بعد از اینکه ثابت شد جزئی به طریق اولی اثبات می‌شود عکس نقیض موجه جزئی، کلیه طبق عقیده قدما و سالبه کلیه متأخرین (نخواهد چون هزینه داخل در کلیه است و زمانیکه جزئی کاذب شد کلیه نیز کاذب خواهد بود ما ابتدا برای عکس نقیض موافق استدلال می‌آوریم و سپس برای عکس نقیض مخالف عکس نقیض موافق: دلیل بر اینکه قضیه موجه جزئی، موجه جزئی به عنوان عکس نقیض موافق ندارد در ضمن سه مرحله روشن می‌شود:

مرحله ۱ - گفته شد قضیه موجه در چهار مورد صادق است:

الف: بین دو طرف نسبت تساوی باشد مثل: بعض الانسان ناطق.

ب: موضوع اخص و محمول اعم باشد مثل: بعض الانسان حیوان.

ج: عکس صورت فوق مثل: بعض الحيوان انسان.

د: بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد مثل:

بعض الانسان أبيض بین انسان و أبيض عموم و خصوص من وجه است و مثل: بعض الانسان حیوان بین لا انسان و حیوان عموم و خصوصی من وجه است.

مرحله ۲ - در صورت اخیر بین دو نقیض عام و خاص من وجه تباین جزئی است یعنی:

در بعضی از امثله بین دو نقیض عام و خاص من وجه و به نسبت عموم و خصوص من وجه است مثل لا انسان * ابيض = انسان * لا حیوان لا ابيض . و در بعضی از امثله بین دو نقیضی عام و خاص من وجه نیست تباین است مثل لا انسان + حیوان انسان - لا حیوان .

مرحله ۳ - زمانی که بین دو نقیض تباین کلی بر قرار بود چنین گوئیم:

فرض این است که قضیه بعض لا انسان حیوان صادق است.

مدعی این است که قضیه بعض لا حیوان انسان به عنوان عکس نقیض موافق کاذب است.

دلیل این است که بین لا حیوان و انسان تباین کلی است تباین کلی که بود پس این دو قضیه سالبه کلیه صادق است:

لا شیء من الانسان بلا حیوان / لا شیء من الحيوان بانسان.

این قضیه دوم که صادق بود نقیض آن که (بعض لا حیوان انسان) است کاذب می‌شود مدعای مانیز همین است. وقتی این جزئی کاذب شد قضیه کل لا حیوان انسان که موجه کلیه است به طریق اولی کذاب خواهد بود .

عکس نقیض مخالف: دلیل بر این که قضیه موجه جزئی، قضیه سالبه جزئی به عنوان عکس نقیض مخالف ندارد در ضمن سه مرحله روشن می‌شود:

مرحله ۱ - گفته شد گاهی بین دو نقیض دو طرف در موجه جزئی نسبت تباین کل بر قرار است تباین کلی که بود دو قضیه سالبه کلیه صادق خواهد بود.

مثال به صورت رمزی: (بعض ب ح) این یک قضیه موجه جزئی است «ب» موضوع و «ح» محمول است بین «ب» و «ح» نسبت عموم و خصوص من وجه است و بین نقیض این دو یعنی «ب» و «ح» نسبت تباین کلی است تباین کلی که بود دو قضیه سالبه صادق است: لا ب ح و لا ح ب.

مرحله ۲ - زمانی که قضیه (لا ح ب) صادق شد که یک قضیه سالبه کلیه است پس این قضیه موجه کلیه (کل ح ب) نیز صادق خواهد بود چون «لا» سلب است «ب» نیز سلب است و سلب در سلب اثبات می‌شود.
یعنی: کل ح ب به این نقض المحمول گویند که می‌آید.

مرحله ۳ - زمانی که (کل ح ب) صادق شد نقیض آن که (بعض ح لیس ب) است کاذب می‌شود مدعا یا نیز همین است وزمانی که این سالبه جزئی کاذب شد سالبه کلیه یعنی (لا ح ب) به طریق اولی کاذب خواهد بود.

نکته: شما می‌توانید در مثال به جای ب لا انسان و به جای ح حیوان بگذارید.
مقدمه النقض در جمله مباحثی که همچون مبحث عکس از منزلت و ارزش بالایی برخوردار است مبحث نقض می‌باشد علت اینکه مصنف این مبحث را از ملحقات مبحث عکس شمرده‌اند این است که چنانکه در باب عکس از علم به صدق یک قضیه علم به صدق عکس آن پیدا می‌شد در اینجا نیز از علم به صدق یک قضیه علم به صدق نقض آن قضیه نیز پیدا می‌شود چون در این حکم شبیه به هم می‌باشد لذا از مبحث نقض از ملحقات مبحث عکس شمرده است.

مثال: گوئیم اگر قضیه کل انسان حیوان صادق شد قطعاً قضیه لا شیء من الانسان بلا حیوان نیز که نقض المحمول قضیه اول است صادق خواهد بود.

نقض آن است که یک قضیه به قضیه دیگری تغییر داده شود که اگر قضیه اول صادق بود لازمه‌اش صدق قضیه دیگر نیز می‌باشد مشروط به اینکه طرف قضیه در محل و جایگاه خود باقی بمانند.

مثال: کل انسان حیوان لا شیء من الانسان بلا حیوان قضیه اول صادق و قضیه دوم نیز صادق است و موضوع و محمول هر دو در جای خود باقی مانده‌اند.

نقض به سه نوع است:

الف: نقض الموضوع: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و خود محمول قضیه اول محمول برای قضیه دوم باشد. به این تغییر و دگرگونی نقض الموضوع به قضیه دوم منقوضه الموضوع گویند.

مثل: کل انسان حیوان بعض لا انسان لیس بحیوان

ب: نقض المحمول: آن است که نقیض محمول قضیه اول به عنوان محمول برای قضیه دوم و خود موضوع قضیه اول موضوع برای قضیه دوم باشد به این تغییر نقض المحمول و به قضیه دوم منقوضه المحمول گویند.

مثال: کل انسان حیوان (لا شیء من الانسان بلا حیوان).

ج: نقض تام: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و نقیض محمول به عنوان محمول باشد به این تغییر نقض تام و به قضیه دوم منقوضه الطرفین گویند.

مثال: کل انسان حیوان = بعض لا انسان لا حیوان.

نکته: مصنف ابتدا مبحث نقض المحمول را مطرح می‌کنند به علت اینکه نقض المحمول در تمامی محصورات چهار گانه پیاده می‌شود بر خلاف دو قسم دیگر که در بعضی محصورات است چنان که خواهد آمد. قاعده نقض المحمول

نکته: برای بدست آوردن قضیه منقوضه المحمول به صورت صادق اولاً:

باید کیف قضیه را تغییر داد.

ثانیاً: محمول قضیه را به نقیض تبدیل نمود.

ثالثاً: موضوع به حال خود باقی بماند و نقیض نشود.

رابعاً: کم قضیه حال خود باقی بماند.

مثال: کل انسان حیوان = لا شیء من الانسان بلا حیوان.

نکته ۲ - منقوضه‌المحمول محصورات چهار گانه همراه با برهان هر یک عبارتند از:

(۱) منقوضه‌المحمول موجب کلیه سالبه کلیه می‌باشد مثل کل انسان حیوان = لا شیء من الانسان بلا حیوان.

دلیل: فرض این است که قضیه کل ب ح صادق است.

مدعی این است که قضیه لا ب ح که منقوضه‌المحمول قضیه اول است نیز صادق است.

دلیل: این است که اگر قضیه کل ب ح صادق شد عکس نقیض مخالف آن که سالبه کلیه می‌باشد نیز صادق است یعنی ح ب تا

زمانیکه این قضیه لا ب ح صادق شد عکس مستوی آنکه سالبه کلیه می‌باشد نیز صادق است یعنی لا ب ح مدعی ما نیز صدق این قضیه است.

نکته: شما می‌توانید به جای حروف رمزی از مثال کل انسان حیوان استفاده کنید.

(۲) منقوضه‌المحمول موجب جزئیه سالبه جزئیه می‌باشد مثل بعض حیوان انسان = بعض حیوان لیس بلا انسان. دلیل: فرض این

است که قضیه ع ب ح صادق است.

مدعی این است که قضیه س ب ح که منقوضه‌المحمول قضیه اول است نیز صادق است.

دلیل این است که اگر قضیه س ب ح که سالبه جزئیه است صادق نباشد باید نقیض آن که موجب کلیه است یعنی کل ب ح

صادق باشد وزمانی که این موجب کلیه صادق شد باید نقیض‌المحمول آن که سالبه کلیه است یعنی لا ب ح صادق باشد وزمانی ک لا

ب ح صادق شد نقیض آن که موجب جزئیه است یعنی ع ب ح صادق کاذب خواهد بود ولی کذب این قضیه خلاف فرضین است که ع

ب ح صادق است است آنچه منشأ برای خلاف فرض شد عدم صدق س ب ح است پس برای اینکه خلاف فرض نشود گوییم س ب ح

صادق است مدعی ما نیز همین است.

۳ - منقوضه‌المحمول سالبه کلیه موجب کلیه است مثل لا شیء من الماء بجامد = کل ماء غیر جامد.

دلیل: فرض این است که قضیه لا ب ح صادق است.

مدعی این است که کل ب ح که منقوضه‌المحمول قضیه اول است نیز صادق است.

دلیل این است که اگر کل ب ح صادق نباشد باید نقیض آن که سالبه جزئیه است یعنی س ب ح صادق باشد وزمانی که این قضیه

س ب ح صادق شد قهراً قضیه ع ب ح که موجب جزئیه است نیز صادق خواهد بود چون (لیس) ادات سلب است و(ح) نیز دارای سلب

است و سلب در سلب اثبات خواهد شد وزمانی که ع ب ح صادق شد نقیض آن که سالبه کلیه است یعنی لا ب ح کاذب خواهد بود و این

فرض خلاف است چون فرض این است که لا ب ح صادق است برای اینکه خلاف فرض پیدا نشود می‌بایست قضیه کل ب ح صادق باشد

و صدق این قضیه مدعی ما است.

(۴) منقوضه‌المحمول سالبه جزئیه موجب جزئیه است مثل لیس کل معدن ذهباً = بعض المعدن غیر ذهب.

دلیل فرض این است که قضیه س ب ح صادق است.

مدعی این است که قضیه ع ب ح که منقوضه‌المحمول قضیه اول است نیز صادق است.

دلیل این است که اگر س ب ح صادق شد عکس نقیض مخالف آن که موجب جزئیه است یعنی ع ب ح صادق خواهد بود وزمانی که

ع ب ح صادق شد قطعاً عکس مستوی آن که موجب جزئیه است یعنی ع ب ح نیز صادق خواهد شد مدعی ما هم صدق این قضیه

است.

تنبیهان - طریق تحویل الاصل

نکته ۱ - برای منقوضه‌المحمول موجب کلیه و سالبه جزئیه چنین برهان آوردیم که اگر اصل قضیه صادق است عکس نقیض

مخالف آن نیز صادق است وزمانی که عکس نقیض مخالف آن صادق شد عکس مستوی این عکس نقیض نیز صادق است.

مدعای ما نیز همین است به این برهان طریقه تحویل الاصل گویند و در باب قیاس خواهیم گفت که این برهان داخل در قیاس مساوات است نحوه قیاس مساوات بودن آن چنین است منقوضه المحمول لازمه عکس نقیض مخالف اصل است (به دلیل اینکه منقوضه المحمول عکس مستوی برای عکس نقیض است و با صدق یک قضیه عکس مستوی آن نیز صادق خواهد بود) و عکس نقیض مخالف لازمه اصل است پس منقوضه المحمول لازمه اصل است چون لازم الزام لازم از این برهان در مباحث نقض الموضوع و نقض تام استفاده خواهد شد و در مبحث عکس نقیض هم استفاده می شود مثلاً می گوییم مدعای ما این است که عکس نقیض موافق موجب کلیه است.

این مدعا ما را با طریقه تحویل الاصل اثبات می کنیم به این صورت:

فرض این است که کل انسان حیوان که موجب کلیه است صادق می باشد.

مدعا این است که کل لا حیوان لا انسان که موجب کلیه است به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است.

دلیل این است که صدق قضیه مفروض مستلزم صدق نقض المحمول آن است یعنی لا شیء من الانسان بلا حیوان و صدق این نقض المحمول مستلزم صدق عکس مستوی آن است یعنی لا شیء من لا حیوان بانسان.

و صدق این قضیه مستلزم صدق نقض المحمول آن است که مدعی است می باشد یعنی کل لا حیوان لا انسان.

نکته ۲ - در برهان برای منقوضه المحمول موجب جزئی و سالبه کلیه از راه نقیض وارد شدیم به این برهان برهان بر کذب نقیض و یا برهان خلاف گویند. تحویل معدوله المعمول

دو نوع تحویل و تغییر زیر نیز از اقسام منقوضه المحمول می باشند:

الف : تغییر قضیه موجب معدوله المحمول به قضیه سالبه محصله المحمول، این تغییر صحیح است چون معنای هر دو قضیه یکی است با این فرق که در اول حمل السلب و در دوم سلب الحمل می باشد.

مثال: الانسان لا شجر = لیس الانسان شجر ما از این تغییر در بحث عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئی و موجب کلیه استفاده کردیم مراجعه شود.

ب : تغییر قضیه سالبه معدوله المحمول به موجب محصله المحمول این تغییر نیز صحیح است چون معنای هر دو قضیه یکی است.

مثال: لیس الانسان بلا حیوان = الانسان حیوان ما از این تغییر در بحث عدم انعکاس موجب جزئی به عکس نقیض مخالف و در بحث نقض المحمول سالبه کلیه استفاده کردیم مراجعه شود.

قاعده النقض التام و نقض الموضوع

نکته ۱ - برای بدست آوردن قضیه منقوضه الطرفین به صورت صادق:

اولاً باید موضوع قضیه را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را موضوع قرار دهیم و محمول قضیه را به نقیض تبدیل کرد و نقیض را محمول قرار دهیم

ثانیاً کم قضیه را تغییر دهیم ولی کیف بحال خود باقی بماند. مثال: کل انسان حیوان (بعض الانسان لا حیوان).

نکته ۳ - در بین محصورات چهار گانه تنها موجب کلیه و سالبه کلیه دارای منقوضه الطرفین و منقوضه الموضوع می باشد.

دلیل: اما موجب کلیه: فرض این است که قضیه کل فضه معدن صادق است.

مدعی این است که قضیه بعض لا فضه لا معدن که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعضی لا فضه لیس معدناً که منقوضه الموضوع است هر دو صادق می باشند.

دلیل آن است که اگر قضیه کل فضه معدن صادق قضیه اول است عکس نقیض موافق آن که موجب کلیه است نیز صادق است یعنی کل لا معدن لا فضه و اگر این قضیه کل لا معدن لا فضه صادق است عکس مستوی آن که موجب جزئی است نیز صادق می باشد یعنی بعض لا فضه لا معدن و همین مدعای اول ماست آنگاه اگر این قضیه بعض لا فضه لا معدن صادق شد قطعاً نقض المحمول آن هم که سالبه جزئی است صادق خواهد بود یعنی بعض لا فضه لیس معدناً و همین مدعای دوم ماست.

اما سالبه کلیه فرض این است که قضیه لا شیء من الحديد بذهب صادق است.

مدعا این است که قضیه بعضاً حديد لیس بلا ذهب که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعض لا حديد ذهب که منقوضه الموضوع قضیه اول است هر دو صادق می باشند.

دلیل این است که اگر قضیه لا شیء من الحديد بذهب صادق شد عکس مستوی آن که سالبه کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی لا شیء من الذهب بحديد و زمانی که قضیه لا شیء من الذهب بحديد صادق شد عکس نقیض موافق آن که سالبه جزئیه است نیز صادق خواهد بود یعنی بعض لا حديد ليس بلا ذهب و همین مدعی اول ماست آنگاه اگر این قضیه بعض لا حديد ليس بلا ذهب صادق شد قطعاً نقض المحمول آن هم که موجهه جزئیه است صادق خواهد بود یعنی بعض لا حديد ذهباً و همین مدعی دوم ماست.

نکته ۱ - قضیه موجهه جزئیه نقض نام ندارد نقض تام آن موجهه جزئیه نیست موجهه کلیه هم نیست ولی تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن موجهه جزئیه نخواهد بود در اینکه این مطلب اثبات شد بطریق اولی اثبات می شود که نقض تام آن موجهه کلیه نیز نخواهد بود و همچنین موجهه جزئیه نقض الموضوع نیز ندارد نقض الموضوع آن سالبه جزئیه نیست سالبه کلیه نیز نیست در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع آن سالبه جزئیه نیست بعد از اینکه این مطلب اثبات شد به طریق اولی اثبات می شود که نقض الموضوع آن سالبه کلیه نیست. نخواهد بود.

نکته ۲ - قضیه سالبه جزئیه نقض تام ندارد نه نقض تام آن سالبه جزئیه است و نه سالبه کلیه ولی ما تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن سالبه جزئیه نیست و همچنین سالبه جزئیه نقض الموضوع ندارد. و نه نقض الموضوع آن موجهه جزئیه است و نه موجهه کلیه ولی در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع موجهه جزئیه نیست به همان دلیلی که در نکته ۱ گفته شد.

الجزئیتان

دلیل بر اینکه قضیه موجهه جزئیه نقض تام و نقض الموضوع ندارد این است که فرض این است که قضیه بعض ب ح که یک قضیه موجهه جزئیه است صادق است در اینجا ما دو مدّعی داریم:

الف: قضیه بعض ب ح که موجهه جزئیه است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست.

ب: قضیه بعض ب ليس ح که سالبه جزئیه است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست به دلیل اینکه گاهی بین دو طرف در موجهه جزئیه نسبت عام و خاص من وجه و بین دو نقیض نسبت بتاین کلی بر قرار است یعنی بعضی ب ج بین ب و ج نسبت عام و خاص من وجه است و بین ب و ح بتاین کلی است بتاین کلی که برقرار بود دو قضیه سالبه کلیه صادق خواهد بود:

۱ - لا شیء من ح ب.

۲ - لا شیء من ب ح زمانی که این سالبه کلیه صادق شد نقیض آن که موجهه جزئیه است یعنی بعض ب ح کاذب است مدعی ما هم همین است که در تمامی مواد و کلیه موارد موجهه جزئیه به عنوان نقض تام صادق نیست زمانی که این موجهه جزئیه صادق نشد موجهه کلیه به طریق اولی صادق نخواهد بود یعنی کل ب ح تا اینجا مدعی اول ما اثبات شد.

اما برای اثبات مدعی دوم گوییم زمانی که این قضیه سالبه کلیه لا ب ح صادق شد نقض المحمول آن که موجهه کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی کل ب ح و زمانی که این موجهه کلیه صادق شد نقیض آن که سالبه جزئیه است کاذب خواهد بود یعنی بعض ب ليس ح مدعی دو ما نیز همین است که سالبه جزئیه به عنوان نقض الموضوع در تمامی مواد و کلیه موارد صادق نیست زمانی که این سالبه جزئیه کاذب شد سالبه کلیه به طریق اولی کاذب است یعنی لا ب ح تا اینجا مدعی دوم نیز اثبات شد.

نکته: شما می توانید به جای ب، لا انسان و به جای ح، حیوان بگذارید پس:

ب = لا انسان، ح = حیوان، ب = انسان، ح = لا حیوان.

دلیل بر اینکه سالبه جزئیه نقض تام و نقض الموضوع ندارد این است که فرض این است که قضیه بعض ب ليس ح که یک قضیه سالبه جزئیه است صادق می باشد در اینجا ما دو مدّعا داریم:

الف) قضیه بعض ب ليس ح کا سالبه جزئیه است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست.

توجه به این امر ضروری است که نقض تام سالبه جزئیه طبق قواعد نقض تام سالبه کلیه می بایست می باشد و لذا می باید سالبه کلیه به عنوان نقض تام رد شود نه سالبه جزئیه.

علت این که سالبه جزئیه را به عنوان نقض تام رد می کنند این است که زمانی که سالبه جزئیه کاذب شد به طریق اولی سالبه کلیه کاذب خواهد بود.

ب) قضیه بعض ب ح که موجه جزئی است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست در اینجا نیز باید گفته شود که نقض الموضوع سالبه جزئی طبق قواعد نقض الموضوع می‌بایست موجه کلیه باشد و لذا باید موجه کلیه به عنوان نقض الموضوع رد شود نه موجه جزئی.

علت مطرح شدن موجه جزئی همان است که گفته شد.

دلیل بر این مدعا آن است که در قضیه سالبه جزئی گاهی موضوع اعم مطلق از محمول می‌باشد مثل: بعض ب لیس ح «بعض الحیوان لیس بانسان و چون نقیض اعم اخص و نقیض اخص اعم خواهد شد این موجه کلیه صادق خواهد بود.

کل ب ح = کل لا حیوان لا انسان.

این موجه کلیه که صادق شد نقیض آن که سالبه جزئی است کاذب است یعنی:

بعض ب لیس ح = بعض لا حیوان لیس بلا انسان.

مدعای ما هم همین است که سالبه جزئی به عنوان نقض تام برای سالبه جزئی در تمامی مواد و کلیه موارد صادق نیست زمانی که سالبه جزئی صادق نشد سالبه کلیه به طریق اولی صادق نیست.

و اما برای اثبات مدعای دوم گوییم: با توجه به اینکه بین نقیض اعم (یعنی ب، لا حیوان) و عین اخص (یعنی ح، انسان) تباین کلی بر قرار است پس این سالبه کلیه صادق است:

لا ب ح « لا شیء من لا حیوان بانسان زمانی که این سالبه کلیه صادق شد نقیض آن که موجه جزئی است کاذب است یعنی بعضی ب ح = بعض لا حیوان انسان مدعای ما همین است که موجه جزئی به عنوان نقض الموضوع در تمامی مواد و کلیه موارد صادق نیست زمانی که موجه جزئی صادق نبود به طریق اولی موجه کلیه صادق نیست. البدیه المنطقیه أو الاستدلال المباشرة البدیهی .

نکته ۱ - تعریف استدلال مباشر

اگر از یک قضیه مستقیماً بر یک قضیه دیگری استدلال شود به این استدلال استدلال مباشر گویند.

این که گفته شد مستقیماً یعنی بودن وساطت قضیه سومی.

مثال ۱ - در باب تناقض از صدق یک قضیه بر کذب قضیه متناقض با او را از کذب یک قضیه بر صدق قضیه متناقض با او استدلال شد.

۱ - در باب عکس از صدق یک قضیه بر صدق عکس نقیض و عکس مستوی او و از کذب عکس استدلال بر کذب اصل می‌کردیم.

۳ - در باب نقض از صدق یک قضیه بر صدق نقض آن و از کذب نقض بر کذب اصل استدلال می‌کردیم.

به این گونه از استدلال که احکام آنها به همراه استدلال بر آنها گذشت استدلال مباشر گویند.

نکته ۲ - علت اینکه این نوع استدلال را استدلال مباشر گویند این است که ذهن انسان مستقیماً از صدق یا کذب یک قضیه به صدق یا کذب قضیه مورد نظرش می‌رشد بدون اینکه هیچ قضیه سومی واسطه باشد.

مقدمه: در علم ریاضی گفته شده است که بین دو شیء (مثل دو عدد) گاهی نسبت تساوی بر قرار است آنگاه اگر شما یک چیزی را به هر دو طرف اضافه و یا ضرب کنید و یا منها و یا تقسیم نمائی نسبت تساوی از بین نخواهد رفت مثل: $b = c$ - $b = c + 4$ - $b = c * 4$ - $b = c / 4$

$b = c + 4$ - $b = c - 4$ / $b = c * 4$ / $b = c / 4$. ح. = ۴ =

و همچنین اگر بین دو شیء نسبت کوچکتر بودن و یا بزرگتر بودن بر قرار بود با این ۴ عمل (علاوه، منها، ضرب، تقسیم) این نسبت از بین نخواهد رفت.

تعریف (بدیهه در منطقی) یک نوع استدلال در علم منطق مطرح می‌شود که به آن بدیهی منطقی گویند شبیه آنچه که در ریاضی است.

تعریف بدیهی منطقی آن است که اگر شما یک قضیه‌ای داشتید که اضافه شدن یک کلمه به موضوع اضافه شدن همان کلمه به محمول آن صحیح باشد نسبتی که در قضیه اول بوده است تغییر نخواهد کرد.

این که می‌توانید گوییم نسبت تغییر نخواهد کرد یعنی کم و کیف و صدق آن قضیه باقی خواهد ماند پس شما از هر قضیه صادقی استدلال به صدق قضیه دومی بکنید که یک کلمه به موضوع و محمول آن اضافه شده است توجه به این امر ضروری است که اضافه آن کلمه باید صحیح باشد مثل: کل انسان حیوان = کل رأس الانسان رأس حیوان.

قضیه اول موجب کلیه صادق است قضیه ۲ نیز چنین است.

الحجّة وهیئة تألفها أو مباحث الاستدلال

نکته ۱ - تمامی ابواب چهار گانه ای که تا به حال خوانده شد مقدمه برای باب پنجم یعنی مبحث جحت می باشد.

توضیح: لا شک در این که جحت حد اقل از دو قضیه تشکیل می شود پس انسان می بایست مباحث قضایا را بداند تا بتواند از این مباحث در مقام استدلال استفاده کند و بداند که جحت خود را از چه قضایائی را فراهم کند و یا جحت طرف مقابل از چه قضایائی فراهم شده است.

ولا شک در این که هر قضیه ای از دو طرف تشکیل شده است که الفاظ می باشند پس انسان باید مباحث الفاظ را بداند تا از الفاظ مناسب استفاده کند و الفاظی که در جهت و استدلال طرف مقابل بکار رفته است را به خوبی بشناسد.

ولا شک در اینکه موضوع قضیه گاهی جزئی و گاهی کلی می باشد و زمانی که کلی بود یکی از کلیات خمس خواهد بود و همین طور محمول.

پس انسان می بایست مباحث مربوط به کلی و جزئی را بخواند تا بتواند اینها را به خوبی تشخیص دهد.

لا شک در اینکه انسان باید نحوه صحیح تعریف کردن و شرایط و اقسام و تعریف را بداند تا تعریفی صحیح از اجزای قضیه داشته باشد تا بتواند قضیه را بهتر بفهمد.

نتیجه: باب اول و دوم و سوم مقدمه برای باب چهارم یعنی مباحث قضایا می باشند و باب چهارم مقدمه برای باب پنجم است.

پس این سه باب مع الواسطه مقدمه برای باب پنجم هستند.

نکته ۲ - جحت به گفتاری گفته می شود که حد اقل از دو قضیه تشکیل شده است که به وسیله آن انسان به قضیه مورد نظر خود دست می یابد.

مثل اینکه ما به وسیله دو قضیه العالم متغیر و کل متغیر حادث به قضیه العالم حادث می رسیم و به آن اعتقاد پیدا می کنیم به دو قضیه اول جحت گویند چون به وسیله آن بر خصم و طرف مقابل استدلال می شود و دلیل گویند چون دلیل به معنای راهنما است و به وسیله این دو قضیه راهنمایی به قضیه مورد نظر حاصل می شود و به کار که فراهم کردن آن دو قضیه است استدلال گویند.

نکته ۳ - این طور نیست که رسیدن به تمام قضایا و علم پیدا کردن به آنها نیاز به دلیل و استدلال و داشته باشد چون اگر چنین باشد علم به هیچ قضیه ای پیدا نخواهد شد به دلیل اینکه اگر بپرسند از چه راه بر قضیه الف علم پیدا کردن باید گفته شود به وسیله قضیه و اگر بپرسند از چه راه به قضیه ب علم پیدا کردید باید گفته شود به وسیله قضیه ج و همین طور باید نقل کلام به قضیه دیگر کنید و این مستلزم تسلسل است و تسلسل محال است.

پس یک سلسله قضایایی هستند که بدیهی می باشند و نیازی ندارند که با دلیل و استدلال به دست بیایند که به این قضایا مبادی المطالب و یا مواد الاقیسه گویند که همین قضایا سرمایه علمی برای معلومات باشند.

طرق استدلال او اقسام المحجّة

نکته ۱ - بسیاری از مردم در طول شبانه روز استدلالهای زیادی برای خود و یا دیگران می نمایند به نمونه هایی از این استدلالها توجه کنید:

۱ - با دیدن دود نتیجه می گیریم که آتش وجود دارد و بر وجود آتش استدلال می کنیم.

۲ - با مشاهده برق در بین ابرها منتظر شنیدن صدای رعد میمانیم و نتیجه می گوئیم که رعدی واقع خواهد شد و بر تحقق رعد استدلال می کنیم.

۳ - زمانی که به شخصی بر خورد می کنیم که شبیه به شخص کریمی است که او را می شناسیم می گوئیم او نیز کریم است و حکم به کریم بودن او می کنیم به خاطر شباهتی که بین این دو نفر وجود دارد:

انسانها اینگونه استدلالها را می کنند بدون اینکه بدانند هر کدام داخل در کدام یک از اقسام استدلال می باشند.

نکته ۲ - راه استدلال غیر مباشر سه راه است.

الف : قیاس: آن است که ذهن یک سلسله قواعد و قوانین کلی که صحت آنها را قبول کرده به کار می بندد تا به قضیه مورد نظرش منتقل شود مثل اینکه از کل انسان حیوان و کل حیوان حساس قضیه کل انسان حساس منتقل می شود.

ب: تمثيل: آن است که ذهن انسان از حکم یک شیء به حکم شیء دیگری منتقل شود و به خاطر شباهتی که بین آن دو است مثل اینکه از حکم خمر به حکم نبیذ انتقال پیدا می‌شود چون این دو در اسکار شبیه به هم می‌باشند.

ج: استقراء: آن است که ذهن تعدای جزئیات را بررسی می‌نماید و از آنها یک حکم کلی استخراج نماید تمام این باب پنجم در باره این سه نوع استدلال است مصنف ابتدا مبحث قیاس را مطرح می‌کند به خاطر اهمیتی که دارد.
القیاس: تعریف

علمای منطق قیاس را چنین تعریف کرده‌اند:

قول مولف من قضایا متی سلّمتم لزم عنه لذاته قول آخر یعنی قیاس به گفتاری گفته می‌شود که حد اقل از دو قضیه تشکیل شده باشد که لازمه خود این گفتار یک گفتار دیگری می‌باشد.

مثال: العالم متغیر و کل متغیر حادث این یک گفتار است که لازمه خود این گفتار، گفتار العالم حادث می‌باشد.

به العالم متغیر و کل متغیر حادث قیاس گفته می‌شود شرح مطالع / ۲۴۲ - شرح خبیبی / ۷۰

در این تعریف پنج نکته وجود دارد که می‌بایست توضیح داده شود:

نکته ۱ - قول مصنف می‌فرماید قول یعنی مرکب تام خبری.

این کلمه در تعریف جنس است شامل مرکب تامی که از یک قضیه تشکیل شده باشد می‌شود آن مرکبی که از پیش از یک قضیه تشکیل شده باشد نیز می‌شود.

فائده: طبق معنایی که ایشان برای قول نمود قول جنس قریب است ولی اگر ما قول را به معنای لفظ معنا دار بگیریم در این صورت قول جنس بعید خواهد بود.

نکته ۲ - مؤلف من قضایا: ابتدا توجه داشته باشید که کلمه قضایا جمع منطقی است یعنی به دو قضیه قضایا گفته می‌شود چنانکه به بیش از دو قضیه نیز قضایا گفته می‌شود این قسمت از تعریف فعل است که استدلال مباشر از قبیل نقیض، عکس و نقض را از تعریف قیاس خارج می‌کند چون در استدلال مباشر را از یک قضیه به قضیه دوم می‌رسیم.

نکته ۳ - متی سلّمتم این کلمه در تعریف اشاره به این مطلب دارد که قضایای تشکیل دهنده قیاس لازم نسبت در واقع صحیح و صادق باشند بلکه مراد این است که اگر کسی این قضایا را قبول نمود اعم از آنکه در واقع صادق باشد و یا کاذب باشد لازمه‌اش این است که نتیجه را نیز حتما بپذیرد مثلا اگر کسی را بپذیرفت لازمه‌اش این است که فالعالم حارث را نیز بپذیرد و یا اگر کسی کل انسان حجر و کل حجر بما ذا العالم متغیر و کل متغیر حارث پذیرفت لازمه‌اش در نواست که فالانسان جماد را نیز بپذیرد

فائده: مقدمات قیاس نسبت به نتیجه مثل اصل نست به عکس می‌باشد چنان که در باب عکس ما چهار قاعده داشتیم همان چهار قاعده را نیز در اینجا داریم به این صورت:
اذا صدقت القضایا صدقت النتيجة.

لیس اذا کذبت القضایا کذبت النتيجة (چون ممکن است قضایا کاذب باشد ولی نتیجه صادق باشد) اذا کذبت ال نتیجه کذبت القضایا (اگر نتیجه کاذب بود این دلیل است که حتما مقدمات کاذب است) لیس اذا صدقت النتيجة صدقت القضایا . شروح شمسیه ۲ / ۱۸۴

نکته ۴ - لزم عنه یعنی قیاس گفتاری که اگر او مورد قبول واقع شود لازمه قطعی و حتمی او گفتار دیگر است به وسیله این کلمه استقراء و تمثیلی که مفید قطع نیست از تعریف قیاس خارج شد.

مثال از استقراء: الاسد یحرک فکّه الاسفل عند المضغ این قضیه صادق و مورد قبول است.

البقر یحرک فکّه الاسفل عند المضغ این قضیه نیز صادق است.

ولی این نتیجه که کل حیوان یحرک فکّه الاسفل عند المضغ لازمه آن دو مقدمه نیست.

مثال از تمثيل: النبید مسکر اینیک قضیه است النبید کالخمر اینهم یک قضیه است ولی این نتیجه که النبید حرام لازمه آن دو مقدمه نیست.

فائده: استقراء تام و تمثیلیکه مفید یقین است چنان که سید میر شریف در شرح مواقف گفته است از اقسام قیاس است حاشیه / ۳۴۵ - اشارات ۱ / ۲۳۳.

نکته ۵ - لذاته به وسیله این کلمه قیاس مساوات از تعریف خارج شد چون قیاس مساوات لازم‌اش نتیجه است ولی به کمک یک مقدمه خارجی که اگر آن مقدمه خارجی صادق بود نتیجه گرفته شده نیز صادق است و اگر کازر بود نتیجه گرفته شده کاذب است مثلاً الف مساوی است ب مساوی ج است . نتیجه الف مساوی ج است این انتاج بخاطر صدق آن مقدمه خارجی است که مساوی المساوی مساوی

فائده ۱ - قیاس مساوات منحصر به ماده مساوات نیست شهرت این نام به خاطر این بود که معلم اول مثالش مشتمل بر لفظ مساوی بود.

فائده ۲ - هر قیاس مساواتیبه دو قیاس بر می‌گردد که بحث آن در آینده مطرح خواهد شد.

الاصطلاحات العامة فی القیاس

اصطلاحاتی که در قیاس به کار برده می‌شود بر دو نوع است:

الف : اصطلاحات عامه: یعنی اصطلاحاتی که در تمامی اقسام قیاس وجود دارد.

ب : اصطلاحات خاصه: یعنی اصطلاحاتی که مختص به قسم خاصی از قیاس می‌باشد این اصطلاحات را در جای مناسب خود مطرح می‌کنیم.

اینک به بیان اصطلاحات عامه می‌پردازیم که این اصطلاحات عبارتند از:

۱ - صورت و شکل قیاس: مقدمه از صورت قیاس همان شکل ونحوه ترکیب وچینش بین قضایا می‌باشد با قطع نظر از اینکه مواد تشکیل دهنده قضایا از چه نوعی باشند.

۲ - مقدمه ویا ماده قیاس: مقصود از مقدمه ویا ماده همان قضایایی است که قیاس را تشکیل دهنده با قطع نظر از شکلی که به این قضایا داده می‌شود.

این قضایا به طور کلی هشت صنف می‌باشند که عبارتند از:

یقینیات، مظنونات، موهومات، مخیلات، مسلمات، مقبولات، مشهورات، مشبهات.

۳ - مطلوب: به آن گفتاری که از قضایای تشکیل دهنده قیاس لازم می‌آید. مطلوب گویند.

۴ - نتیجه: نتیجه درواقع همان مطلوب است.

توضیح: زمانی که ذهن انسان شروع به چینش و ترتیب قضایایی می‌کند برای اینکه قضیه سومی را بدست آورد به آن قضیه سوم مطلوب گویند و وقتی که آن را بدست آورد عقیل نمود به آن نتیجه گویند .

پس نتیجه ومطلوب حقیقتاً یک چیزند و فرقی بین آن دو اعتباری است

۵ - حدود: یعنی اجزاء اصلی قضایا، مقصود از اجزاء اصلی عبارت است از آن اجزائی که بعد از تفکیک وتحلیل قضیه باقی می‌مانند.

مثال: زمانی که ما یک قضیه حملیه راتفکیک می‌کنیم تنها موضوع ومحمول باقی می‌ماند به موضوع ومحمول اجزاء اصلی گویند به نسبت بین موضوع ومحمول اجزاء اصلی گفته نمی‌شود چون نسبت چیزی است که قوامش به دو طرف است زمانی که این دو طرف از یکدیگر جدا شوند معنایش این است که نسبت نابود می‌شود و اثری از آن باقی نمی‌ماند سور وجهت نیز از حالات نسبت می‌باشند که بعد ، از بین رفتن آن باقی نمی‌مانند ویا از قضیه شرطیه زمانی که آن را تفکیک تنها مقدم وتالی باقی می‌ماند و دیگر اثری از نسبت نیست پس اجزاء اصلی همان موضوع ومحمول در جمله ومقدم وتالی در شرطیه می‌باشد .

به این قضیه توجه کنید: شارب الخمر فاسق وکل فاسق ترد شهادته فشارب الخمر ترد شهادته.

به هر یک ازدو قضیه اول مقدمه قیاس و به «شارب الخمر» و «فاسق» و «ترد شهادته» اجزاء اصل و به قضیه سوم نتیجه ومطلوب و به نحوه چینش وترکیب بین دو قضیه اول که به صورت شکل اول است صورت قیاس گویند.

نکته: این علامت ،علامت نتیجه می‌باشد که در علم هندسه کار برد دارد ما از این به بعد از این علامت استفاده خواهیم کرد.

اقسام القیاس مجب مادته و هیئة

به طور کلی قیاس دارای دو نوع تقسیم می‌باشد:

الف : تقسیمی که برای قیاس است به اعتبار ماده آن یعنی مقدمات وقضایای تشکیل دهنده آن قیاس اعتبار ماده بر ۵ قسم است:

۱ - قیاس برهانی که قضایای آن یقینیات میباشد.

۲ - قیاس جدلی که قضایای آن مشهورات یا مسلمات است.

۴ - قیاس مغالطی که قضایای آن مشبهات و وهمیات است

۳ - قیاس خطابی که قضایای آن مظنونات، مقبولات و مشهورات است.

۵ - قیاس شعری که قضایای آن مخیلات می باشد.

بحث در باره ماده قیاس در باب ششم مطرح می شود که نامش صناعات خمس می باشد.

ب : تقسیمی که برای قیاس است به اعتبار هیأت و شکل آن

قیاس به اعتبار صورت بر دو قسم است:

(۱) قیاس استثنائی: به قیاسی گفته می شود که خود نتیجه آن و یا نقیض نتیجه تماماً در مقدمات قیاس به صورت صریح آمده است.

مثال: ان كان محمد عالماً فواجب احترامه لکنه عالم
در این قیاس خود نتیجه در مقدمات مذکور است.

لو كان فلان عادلاً فهو لا يعصى الله ولكن قد عصى الله . فما كان عادلاً در این قیاس نقیض نتیجه در مقدمات آمده است.
(۲) قیاس اقترازی: به قیاسی گفته می شود که اجزای نتیجه در بین مقدمات پخش بوده است. نتیجه با آن هیئت و ترتیبی که دارد در یک مقدمه قرار ندارد مثل العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث.
جزء اول نتیجه در مقدمه ۱ و جزء ۲ در قضیه مقدمه ۲ ذکر شده است.
اقسام الاقترازی
قیاس اقترازی بر دو نوع است.

الف : قیاس اقترازی حملی: به قیاس اقترازی گفته می شود که هر دو مقدمه آن قضیه حملیه باشد مثل:
العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث.

ب : قیاس اقترازی شرطی: به قیاس اقترازی گفته می شود که هر دو مقدمه آن یا یکی از مقدمات آن قضیه شرطیه باشد مثل:
كلما كان الماء جارياً كان معتصماً
وكلما كان معتصماً كان لا ينجس بملاقاة النجاسة
• كلما كان الماء جارياً كان لا ينجس بملاقاة النجاسة
هر دو مقدمه این قیاس قضیه شرطیه متصله می باشد :
الاسم كلمه والكلمة اما مبينة أو معربة
• الاسم إما مبني أو معرب

مقدمه اول قیاس قضیه حملیه و مقدمه دوم قضیه شرطیه منفصله می باشد.
مصنف ابتدا مباحث مربوط به قیاس اقترازی حملی را مطرح می کند سپس قیاس اقترازی شرطی و بعد از آن قیاس استثنائی.
الاقترازی الحملی

در قیاس اقترازی حملی دو امر واجب است:

الف : حد اقل از دو مقدمه تشکیل شده باشد.

ب : این (دو) مقدمه مشتمل بر سه جزء و سه عنصر باشد:

۱ - عنصری که مشترک بین دو مقدمه می باشد یعنی در هر دو مقدمه وجود دارد. به این عنصر حد وسط گویند.

۲ - عنصری که مختص به مقدمه اول می باشد یعنی فقط در مقدمه اول وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد و چه به عنوان محمول به این عنصر حد اصغر گویند که موضوع در نتیجه می باشد آنگاه مقدمه ای که مشتمل بر این حد اصغر است صغری نام دارد.

۳ - عنصری که مختص به مقدمه دوم می باشد یعنی فقط در مقدمه دوم وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد و چه به عنوان محمول به این عنصر حد اکبر گویند که محمول در نتیجه می باشد آنگاه مقدمه ای که مشتمل بر این حد اکبر است کبری نام دارد.
به این مثال توجه کنید:

شارب الخمر فاسق و الفاسق ترد شهادته فشارب الخمر ترد شهادته.
به «فاسق» حد وسط و به «شارب الخمر» اصغر و به «شارب الخمر فاسق» صغری و به «ترد شهادته» اکبر و به «الفاسق ترد شهادته» کبری گویند.

فائده ۱ - عنصری که مشترک بین دو مقدمه است را به نامهای زیر می نامند:

الف : حد اوسط یا وسط: چون این عنصر بین اصغر و اکبر واسطه شده است برای اینکه در نتیجه به هم نسبت داده شوند.

ب : جهت: چون به وسیله همین عنصر مشترک بر نسبت بین اصغر و اکبر استدلال می شود.

ج : واسطه در اثبات: چون در ذهن و در استدلال حکم بین اصغر و اکبر را اثبات می کند.

فائده ۲ - از این جا به بعد به جای حد اصغر حرف ب و به جای حد اکبر حرف ج و به جای حد وسط از حرف م استفاده می کنیم.

قیاس اقترانی چه حملی و چه شرطی اگر بخواهد منتج باشد ۵ قاعده دارد که اگر یکی از این قواعد منتفی شد قیاس منتج نخواهد بود و به اصطلاح عقیم است:

قاعده ۱ - حد وسط به تمامه در دو مقدمه تکرار شود اگر حد وسط کاملاً در دو مقدمه تکرار نشود این حد وسط بین اصغر و اکبر رابطه و بیو بند ایجاد نمی کند و به نتیجه نخواهیم رسید.

دو مثال:

الف : الحائط فيه فأرة و كل فأرة لها اذنان این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الحائط له اذنان به دلیل اینکه حد وسط مجموع فيه فأرة است که در صغری محمول قرار گرفته است و این حد وسط به تمامه در کبری ذکر نشده است بلکه بخشی از آن ذکر شده است که فأرة باشد اگر بخواهیم این قاعده اول را در این مثال مراعات کنیم باید یکی از دو عمل را انجام دهیم:

۱) فيه فأرة را حد وسط بگیریم و آن را در کبری بیاوریم که البته در این صورت کبرای قیاس کاذب خواهد شد چون چنین می شود:

الحائط فيه فأرة و كل ما فيه فأرة له اذنان.

۲) حد وسط را فأرة بگیریم نه مجموع فيه فأرة آنگاه قیاس چنین می شود:

الحائط فيه فأرة و كل فأرة لها اذنان فالحائط فيه ما لها اذنان

در این صورت نتیجه صادق است.

ب : الذهب عین وکل عین تدمع این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الذهب یدمع چون لفظ عین مشترک لفظی است در صغری یک معنا دارد و در کبری به معنای دیگری استعمال شده است پس حد وسط به تمامه و کماله در دو مقدمه تکرار نشده است.

قاعده ۲ - به دو مقدمه قیاس و یابکی از دو مقدمه موجب باشد پس اگر هر دو سالبه بود قیاس منتج نیست.

دلیل: مرحله اول: اگر یک چیز با دو چیز دیگر تباین داشته باشد دو صورت دارد:

الف : خود آن دو چیز با هم تباین نداشته باشند مثل اینکه فرس با انسان وناطق تباین دارد ولی انسان وناطق با یکدیگر تباین ندارند.

ب : خود آن دو چیز با یکدیگر تباین داشته باشند مثل اینکه فرس با انسان وناطق تباین دارد خود انسان و طا هرهم باخود تباین دارد.

مرحله ۲: اگر مقدمه اول قیاس سالبه کلیه باشد معنایش ایناست که حد وسط با اصغر تباین دارد و اگر مقدمه دوم قیاس سالبه کلیه باشد معنایش این است که حد وسط با اکبر تباین دارد پس وضعیت حد اوسط با آن دو برای ما روشن است ولی خود اصغر و اکبر احتمال دارد که متباینان باشند که طبق این احتمال نتیجه سلبی خواهد بود و احتمال دارد که متضادان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد باشد پس اختلاف در نتیجه پیدا شد یعنی به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو سالبه ایجابی است و یا سلبی.

مرحله ۳: اختلاف در نتیجه سب عدم انتاج است چون قبلاً گفته شد که نتیجه لازمه مقدمات است در اینجا گوییم اگر لازمه مقدمات موجب است نباید در پاره ای از موارد سالبه باشد و اگر لازمه مقدمات سالبه باشد نباید در بعضی موارد موجب است . (حاشیه

مثال: لا شيء من الانسان بفرس ولا شيء من الفرس بطائر نتیجه این قیاس سلبی است یعنی لا شيء من الانسان بطائر حال اگر به جای مقدمه دوم این مقدمه را بگذارید:

لا شيء من الفرس بنطاق وچنین بگوئید: لا شيء من الانسان بفرس ولا شيء من الفرس بنطاق نتیجه این قیاس سلبی نخواهد بود پس نمی توان گفت نتیجه سالبه دائماً سلبی است ویا ایجابی.

قاعده ۳ - هر دو مقدمه ویا یکی از دو مقدمه کلیه باشد پس اگر هر دو مقدمه جزئیه است قیاس منتج نخواهد بود به دلیل اینکه اگر هر دو مقدمه جزئیه باشند حد وسط نمی تواند بین اصغر واکبر رابطه وپیوند ایجاد کند نه رابطه به صورت ایجابی که نتیجه موجب شود و نه رابطه به صورت سلبی که نتیجه سالبه شود.

دلیل: مرحله ۱: اگر مقدمه اول جزئیه باشد معنایش این است که حد وسط و اصغر در بعضی از افراد تصادق دارند ویا یکدیگر تلاقی می کند و اگر مقدمه دوم نیز جزئیه باشد معنایش این است که حد وسط واکبر در بعضی از افراد تصادق دارند نهایت دلالتی که قضیه جزئیه دارد همین است مثل:

بعض الانسان حیوان و بعض حیوان فرس

مرحله ۲: این بعض الافراد که اوسط و اصغر در او تصادق دارند احتمال دارد همان بعض الافراد باشد که اوسط واکبر در او تصادق دارد که طبق این احتمال نتیجه موجب خواهد بود و احتمال دارد غیر اینها باشد که طبق این احتمال نتیجه سالبه خواهد بود پس دو احتمال است و طبق هر احتمال یک نتیجه ای.

مرحله ۳: با وجود این دو احتمال وضعیت اصغر واکبر معلوم نخواهد شد که آیا بر هم تصادق دارند ویا اینکه متباینان هستند پس نتیجه در بعضی موارد موجب ودر بعضی موارد سالبه خواهد بود پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو جزئیه موجب است ویا سالبه.

قاعده ۴ - ابتدا می گوئیم در بین کلیت و جزئیت اشرف و جزئیت اخس (پست) می باشد چون کلیت اضبط و نافع تر در علوم و دانشهاست ودر بین ایجاب و سلب ایجاب اشرف و سلب اخس چون ایجاب وجودی و سلب عدمی است و وجود اشرف از عدم است. (۱) با حفظ این مطلب قاعده چهارم این است که نتیجه تابع جنس دو مقدمه است یعنی اگر یک مقدمه جزئیه و یکی کلیه بود نتیجه جزئیه است و اگر یکی موجب و دیگری سالبه بود نتیجه سالبه است. (۱) شروح شمسیه / ۱۹۷ - شرح مطالع / ۲۴۸ قاعده ۵ - صغریایی که سالبه کلیه است با کبرایی که موجب جزئیه است نتیجه نمی دهند.

دلیل: مرحله ۱: اگر صغری سالبه کلیه باشد معنایش این است که اوسط با اصغر تباین دارد و اگر کبری موجب جزئیه باشد معنایش آن است که اوسط واکبر در بعضی از افراد با یکدیگر تصادق دارند پس وضعیت اوسط با اصغر واکبر برای ما روشن است.

مرحله ۲: در این مرحله ما کاری با اوسط نداریم می خواهیم بدانیم که وضعیت اصغر واکبر چگونه است اصغر واکبر احتمال دارد متباینان باشند که طبق این احتمال نتیجه سلبی خواهد بود و احتمال دارد که با یکدیگر متضادان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد شد.

پس به صورت یک قاعده کلیه نمی توان گفت که نتیجه ایجابی ویا سلبی است یعنی اختلاف در نتیجه پیدا می شود و اختلاف به سبب عدم انتاج قیاس است.

مثال: لا شيء من الغراب بانسان و بعض الانسان اسود نتیجه این قیاس سلبی نخواهد بود یعنی بعض الغراب لیس بأسود پس نمی توان به صوت قاعده کلیه گفته اگر صغری سالبه کلیه و کبری موجب جزئیه شد نتیجه سلبی است حال اگر شما مقدمه دوم را برداشته و به جای آن این مقدمه بعض الانسان ابيض را قرار بدهید این صورت بگوئید لا شيء من الغراب بانسان و بعض الانسان ابيض نتیجه این قیاس ایجابی نخواهد بود یعنی بعض الغراب ابيض پس نمی توان به صورت قاعده کلیه گفت نتیجه ایجابی است.

نکته ۱ - گفته شد که قیاس اقترانی حملی دارای سه عنصر می باشد به نامهای:

اصغر، اوسط، اکبر

در این نکته می گوئیم که وضعیت اوسط در قیاس مختلف است و به طور کلی چهار صورت پیدا می کند که به هر صورتی شکل گویند.

الف : اوسط در صغری محمول ودر کبری موضوع باشد در این صورت به قیاس قیاس شکل اول گویند ودر بین اشکال شکل اول طبیعی ترین و روش ترینی اشکال است یعنی ذهن انسان در این شکل به راحتی نتیجه می گیرد.

ب : اوسط در صغری محمول ودر کبری نیز محمول باشد در این صورت به قیاس، قیاس شکل دوم گویند این شکل در رتبه بعد از شکل اول است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل سوم به نتیجه می رسد.

ج : اوسط در صغری موضوع ودر کبری نیز موضوع باشد در این صورت به قیاس، قیاس شکل سوم گویند.

این شکل در رتبه بعد از شکل دوم است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل چهارم به نتیجه می رسد.

د : اوسط در صغری موضوع ودر کبری محمول باشد در این صورت به قیاس، قیاس شکل چهارم گویند که در رتبه بعد از شکل سوم قرار دارد .

نکته ۲ - اوسط در قیاس اقترانی شرطی نیز همین چهار صورت را دارد به این معنا که گاهی تالی در صغری و مقدم در کبری است و گاهی مدم در هر دو و گاهیتالی در هر دو و گاهی مقدم در صغری و تالی در کبری است .

قیاس شکل اول دارای دو شرط است

الف : ایجاب صغری به دلیل اینکه اگر صغری سالبه باشد در بعضی از امثله نتیجه ای که از این شکل گرفته می شود ایجابی ودر بعضی سلب است پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفته نتیجه ایجابی است ویا سلبی است و به عبارت دیگر اگر صغری سالبه باشد دو احتمال است.

۱ - احتمال دارد که اکبر تباین با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس سلبی خواهد بود مثل:

لا شیء من الحجر بنبات وکل نبات نام.

۲ - احتمال دارد که اکبر متصادق با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس ایجابی خواهد بود مثل:

لا شیء من الانسان بنبات وکل نبات نام با وجود این دو احتمال نمی توان به صورت کلی حکم نمود که اگر صغری سالبه و کبری کلیه بود نتیجه سلب ویا ایجاب است.

ب : کلیه کبری: اگر کبری جزئیه باشد احتمال دارد که آن بخش از اوسط که در کبری موضوع قرار گرفته است واکبر بر آن حمل شده است غیر از آن بخش اوسط است که در صغری محمول قرار گرفته است و بر اصغر حمل شده است و با وجود این احتمال نتیجه را موجب آورد تا به این وسیله اکبر را برای اصغر اثبات نمود و احتمال هم دارد که همان باشد و با وجود این احتمال میتوان نتیجه را موجب آورد واکبر را برای اصغر اثبات نمود پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه موجب ویا سالبه است مثل کل انسان حیوان و بعض حیوان فرس که نمی توان نتیجه گرفت بعض الانسان فرس .

نکته: در واقع این شرط دوم به همان قاعده اول که تکرار حد وسط بود بازگشت می کند.

هر یک از صغری و کبری قیاس می تواند به صورت یکی از محصورات اربع باشد از ضرب چهار حالت صغری در چهار حالت کبری شانزده حالت متصور است که به هر یک از آنها ضرب، اقترا وقرینه گفته می شود با توجه به دو شرطی که برای شکل اول گفته شد از این شانزده صورت تنها چهار صورت دارای شرایط می باشد: الف : صغری و کبری هر دو موجب کلیه باشند.

ب : صغری موبه کلیه و کبری سالبه کلیه باشد.

ج : صغری موجب جزئیه و کبری موجب کلیه باشد.

د : صغری موجب جزئیه و کبری سالبه کلیه باشد .

اشکال الثانی شکل دوم به قیاسی گفته می شود که حد وسط محمول در صغری و کبری می باشد مثل:

کل انسان حیوان و لا شیء من الشجر حیوان فلا شیء من الانسان بشجر.

این شکل دارای ۲ ویژگی می باشد:

الف : اصغر در این شکل مثل شکل اول موضوع در صغری و موضوع در نتیجه می باشد و چون اولیه جزء نتیجه که اصغر است در صغری نیز اولین جزء قضیه است ذهن در انتقال از مقدمات به نتیجه نسبت به اشکال بعدی کمتر دچار زحمت می شود.

ب : اکبر در این شکل موضوع در کبری و محمول در نتیجه می باشد همین ویژگی باعث شده است که شکل بین الانتاج نباشد و قیاس بودن آن قول مولف من قضایا... محتاج به دلیل باشد .

این شکل دوم دارای دو شرط می باشد

شرط اول: دو مقدمه در ایجاب و سلب مختلف باشند یعنی اگر یکی موجهه است دیگری سالبه باشد پس اگر هر دو مقدمه این شکل موجهه و یا هر دو سالبه باشند منتجه نخواهد بود . دلیل : مرحله ۱- اگر هر دو مقدمه موجهه و یا هر دو سالبه باشند اصغر و اکبر دو حالت دارند که طبق هر حالت نتیجه ای خاص از قیاس گرفته می شود.

الف : هر دو متباین هستند مثل کل انسان حیوان و کل فرس حیوان هر دو مقدمه موجهه است انسان اصغر و فرس اکبر می باشند و این دو متباین هستند با اینکه این اصغر و اکبر متباین هستند ولی در این نکته اشتراک دارند که حیوان بر هر دو حمل شده است. لا شیء من الانسان بحجر و لا شیء من الفرس بحجر هر دو مقدمه سالبه است.

انسان اصغر و فرس اکبر می باشد و این دو متباین هستند با اینکه این اصغر و اکبر متباین هستند ولی در این نکته اشتراک دارند که حجر از هر دو سلب شده است.

ب : هر دو متصادقان هستند مثل کل انسان حیوان و کل ناطق حیوان هر دو مقدمه موجهه است انسان اصغر و ناطق اکبر می باشد و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشتراک دارند که حیوان بر آنها حمل شده است.

لا شیء من الانسان بحجر و لا شیء من الناطق بحجر هر دو مقدمه سالبه است انسان اصغر و ناطق اکبر می باشد و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشتراک دارند که حجر از آنها سلب شده است.

خلاصه مرحله اول: اگر دو مقدمه در ایجاب و سلب موافق با هم باشند اصغر و اکبر دو حالت پیدا می کند و با وجود این دو حالت نمی توان به صورت قاعده کلیه گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است یعنی اختلاف در نتیجه پیدا می شود و اختلاف دلیل بر عدم انتاج است .

مرحله ۲ - اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند یعنی یکی موجهه و دیگری سالبه باشند در این صورت برای اصغر و اکبر مثل صورت اول که برای آنها دو حالت پیدا شد دو حالت پیدا نمی شود بلکه یک حالت بیشتر ندارد و آن اینکه هر دو متباین خواهند بود به دلیل اینکه به یکی اوسط حمل شده و از دیگری سلب شده است متباینان که بودند نتیجه قیاس فقط سلبی است و لذا در شکل دوم در تمامی ضروب نتیجه سلب است پس در صورت اختلاف دو مقدمه در کیف به صورت قاعده کلیه می توان گفت نتیجه سلب است مثل: کل انسان حیوان و لا شیء من الحجر بحیوان = فلا شیء من الانسان بحجر.

شرط دوم: کلیت کبری

دلیل: اگر دو مقدمه واجد شرط اولی باشند ولی کبری جزئیه باشد اصغر و اکبر دو حالت دارند:

الف : در بعضی از امثله اصغر و اکبر متباینان هستند که طبق این حالت نتیجه سلبی خواهد بود مثل کل مجتر ذو ظلف و بعضی الطائر لیس بذی ظلف مجتر اصغر و طائر اکبر است این دو متباینان هستند و لذا نتیجه قیاس سلبی است نه ایجابی.

ب : در بعضی از امثله اصغر و اکبر متضادان هستند که طبق این حالت نتیجه ایجابی خواهد بود.

مثل: کل مجتر ذو ظلف و بعضی حیوان لیس بذی ضالف مجتر اصغر و حیوان اکبر است این دو متصادق هستند و لذا نتیجه این قیاس ایجابی است نه سلبی دلیل بر این مطالب گفته شده در دلیل این است که اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند و کبری جزئیة باشد این دو مقدمه دلالت دارند که اصغر با بعضی از اکبرها که در قضیه ذکر شده است منافات دارد ولی نسبت به بعضی دیگر از اکبرها که در قضیه ذکر نشده است دلالت ندارد که اصغر با آنها متنافی است.

و یا خیر پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه صغری کلیه و کبری جزئیه ایجابی است و یا سلبی یعنی اختلاف در نتیجه پیدا می شود و با وجود اختلاف قیاس منتج نخواهد بود.

باتوجه به ضروبه دو شرطی که برای شکل دوم گفته شد از شانزده صورتی که برای این شکل مقصود است تنها چهار صورت منتج می باشد به دلیل اینکه این شکل دارای دو شرط بود:

الف : اختلاف دو مقدمه در کیف به وسیله این شرط هشت صورت ساقط می شود که عبارتند از:

سالبه کلیه و سالبه کلیه سالبه کلیه و سالبه جزئیه سالبه جزئیه و سالبه کلیه سالبه جزئیه و سالبه جزئیه
موجهه کلیه و موجهه کلیه موجهه کلیه و موجهه جزئیه موجهه جزئیه و موجهه کلیه موجهه جزئیه و موجهه جزئیه

ب : کلیت کبری به وسیله این شرط چهار صورت ساقط می شود که عبارتند از:

سالبه کلیه و موجه جزئیه سالبه جزئیه و موجه کلیه موجه جزئیه و سالبه جزئیه
ضروب منتجه این شکل عبارتند از:

ضرب ۱ - صغری موجه کلیه و کبری سالبه کلیه که نتیجه در این صورت سالبه کلیه است.

مثال: کل مجتر ذو ظلف و لا شیء من الطائر بذی ظلف فلا شیء من المجتر بطائر

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقدمه صادق سالبه کلیه می شود این است که:

اولاً کبری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود: لا شیء من ذی ظلف بطائر.

ثانیاً این عکس را به صغری ضمیمه می کنیم که در این صورت ضرب دوم از شکل اول حاصل می شود و همین نتیجه ای می دهد که این شکل داد، به این صورت که:

کل مجتر ذ ظلف و لا شیء من ذی ظلف بطائر فلا شیء من المجتر بطائر.

ضرب ۲ - صغری سالبه کلیه و کبری موجه کلیه که نتیجه در این صورت سالبه کلیه است.

مثل: لا شیء من الممكنات بدائم و کل حق دائم فلا شیء من الممكنات بحق.

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقدمه صادق سالبه کلیه می شود این است که اولاً صغری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود لا شیء من الدائم بممکن.

ثانیاً این عکس را کبری و کبری اصل قضیه را صغری قرار می دهیم به این صورت

کل حق دائم و لا شیء من الدائم بممکن فلا شیء من الحق بممکن.

ثالثاً نتیجه را عکس مستوی می کنیم آنگاه همان نتیجه ای بدست می آید که از شکل دوم بدست آمد.

ضرب ۳ - صغری موجه جزئیه و کبری سالبه کلیه در این صورت نتیجه سالبه جزئیه می شود مثل:

بعض المعدن ذهب و لا شیء من الفضة بذهب فبعض المعدن ليس فضة.

دلیل بر این ضرب عیناً دلیلی است که برای ضرب اول آورده شد لذا آن را تکرار نمی کنیم.

ضرب ۴ - صغری سالبه جزئیه و کبری موجه کلیه که در این صورت نتیجه سالبه جزئیه می شود

مثل: بعض الجسم ليس بمعدن و کل ذهب معدن فبعض الجسم ليس بذهب.

برای دلیل بر این ضرب از دلیلی که برای سه ضرب قبل آورده شد استفاده نمی شود چون صغری در این ضرب سالبه جزئیه است و

سالبه جزئیه عکس مستوی ندارد و اگر کبری را عکس مستوی کنیم عکس مستوی آن موجه جزئیه می شود و با توجه به اینکه صغری

سالبه جزئیه است لازمه اش تشکیل قیاس از دو جزئیه است که طبق قواعد عامه ای که گفته شد صحیح نیست لذا باید برای این ضرب

دلیل دیگری آورد که نامش طریقه خلف است بیان دلیل چنین است:

اولاً: مدعای ما این است که این سالبه جزئیه یعنی بعض الجسم ليس بذهب که نتیجه این ضرب ۴ می باشد صادق است اگر صادق

نباشد باید نقیض آن که موجه کلیه است صادق باشد یعنی کل جسم ذهب.

ثانیاً: این نقیض را صغری برای کبری اصل قرار می دهیم که در این صورت ضرب او را از شکل اول درست می شود به این صورت

کل جسم ذهب و کل ذهب معدن فکل جسم معدن.

ثالثاً: اگر این نتیجه صادق باشد باید نقیض آن که سالبه جزئیه است کاذب باشد یعنی بعض الجسم ليس بمعدن و کذب این نقیض

خلاف فرض است چون فرض این است که این قضیه صادق است پس برای اینکه در خالف فرض واقع نشویم باید قضیه بعض الجسم

ليس بذهب صادق باشد که مدعای ما نیز همین است .

شرح مطالع / ۲۵۱ - جواهر النضید / ۱۱۶

الشکل الثالث

شکل سوم

به قیاسی گفته می شود که اوسط در صغری و کبری موضوع است مثل:

کل انسان حیوان و کل انسان ناطق فبعض الحيوان ناطق.

در این شکل اصغر در مقدمه اول محمول و در نتیجه موضوع می باشد و چون اصغر که جزء اول نتیجه است جایگاه طبیعی خود را در مقدمات از دست داده است انتقال ذهن از مقدمات به نتیجه پیچیده تر از شکل دوم می باشد ولی از جهت اینکه اکبر جایگاه طبیعی خود را داراست انسان از این شکل راحت تر از شکل چهارم به نتیجه می رسد.
این شکل دارای دو شرط است:

الف: ایجاب صغری

اگر صغری سابه باشد چه کبری موجب باشد و چه کبری سالبه باشد قیاس منتج نخواهد بود، چون اختلاف در نتیجه پیدا می شود. اینکه هر دو صورت را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - صغری سالبه و کبری موجب باشد معنای سالبه بودن صغری این است که اوسط با اصغر مابین است و معنای موجب بودن کبری این است که اوسط با اکبر متصادق است بنابراین اوسط مابین اصغر و متصادق با اکبر شد ولی اصغر و اکبر متصادق است که در این صورت نتیجه ایجابی است و محتمل است متباینان باشند که در این صورت نتیجه سلبی است پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است مثل: ۶ خط جا مانده ص ۷۸ جزو
لا شیء من الذهب بفرس ولا شیء من الذهب ب حیوان نتیجه این قیاس ایجابی است
لا شیء من الذهب بشجر ولا شیء من الذهب ب حیوان نتیجه این قیاس سلبی است.
ب): کلیت احدی المقدمتین

یعنی هر دو مقدمه و یا یکی از دو مقدمه کلیه باشند پس اگر هر دو مقدمه جزئی باشد قیاس منتج نیست به همان دلیلی که در قاعده سوم از قواعد عامه گفته شد. شروح شمسیه ۲۰۰ / ۲

برای شکل سوم نیز شانزده ضرب مقصود است که به وسیله شرط اول هشت ضرب و به وسیله شرط دوم دو ضرب ساقط می شود بنابراین ضروب منتج این شکل شش ضرب است که می بایست برای هر یک برهان اقامه نمود.

ضرب ۱ - صغری موجب کلیه و کبری نیز موجب کلیه که نتیجه در این صورت موجب جزئی است.

کل ذهب معدن و کل ذهب غالی الثمن فبعض المعدن غالی الثمن

دلیل: اولاً صغری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود: بعض المعدن ذهب

ثانیاً این عکس را صغری برای کبری اصل قرار می دهیم که در این صورت ضرب سوم از شکل اول بدست می آید و منتج همان نتیجه ای است که از شکل سوم گرفته شد. به این صورت:

بعض المعدن ذهب و کل ذهب غالی الثمن فبعض المعدن غالی الثمن.

نکته: نتیجه این ضرب ۱ موجب جزئی است نه موجب کلیه چون احتمال دارد اصغر اعم از اکبر باشد که طق این احتمال قضیه موجب کلیه صادق نخواهد بود مثل همین مثال که ذکر شد که بین معدن (اصغر) و غالی الثمن (اکبر) نسبت عموم و خصوص من وجه بر قرار است و لذا قضیه کل معدن غالی الثمن صادق نیست.

با توجه تنبیهات به این که شکل دوم و سوم بدیهی الانتاج نمی باشد می بایست برای هر یک از ضروب منتج ایندو شکل دلیل اقامه نمود یکی از ادله ای که مورد استفاده قرار می گیرد برهان حذف می باشد این برهان از نوع استدلال غیر مباشر است چون در این برهان با ابطال نقیض مطلوب از راه خلاف فرض صدق مطلوب اثبات می شود.

برهان خلف در ضمن چهار مرحله توضیح داده می شود:

الف : در این مرحله می گوئیم نتیجه ای که از شکل مورد نظر گرفته شده است صادق است. اگر این نتیجه صادق نباشد قهراً باید نقیض آن صادق باشد.

ب : نقیض را به یکی از دو مقدمه شکل ضمیمه می کنیم و بدین وسیله یک ضرب از ضروب شکل اول فراهم می شود.

ج : نتیجه ای که از این قیاس گرفته می شود مناقض با آن مقدمه دیگری است که نتیجه قیاس اول را با او ترکیب نکرده ایم آنگاه گوئیم اگر این نتیجه صادق باشد آن مقدمه کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است چون فرض این است که هر دو مقدمه صادق است.

د : منشأ خلاف فرض عدم صدق نتیجه قیاس اول می باشد پس باید نتیجه صادق باشد که مدعای ما نیز همین است، این برهان را در ضرب پنجم از شکل سوم ببینید.

نکته: بر محصل لازم است که این برهان را در تمامی ضروب پیاده کند البته توجه به این نکته داشته باشد که نقیض نتیجه قیاسول را با مقدمه‌ای ترکیب کند که او را به ضرب منتج برساند.

دلیل الافتراض مقدمه: برای دوم برهان افتراض است این برهان تنها در ضروبی از شکل دوم و سوم و چهارم مورد استفاده قرار می‌گیرد که یکی از دو مقدمه آن ضرب جزئی باشد پس اگر ضربی از دو کلیه تشکیل شده بود از این دلیل در آنجا استفاده نخواهد شد.

برهان افتراض از سه مرحله تشکیل شده است:

الف: مرحله فرض: در این مرحله ما آن قضیه جزئی را چه ایجابی چه سلبی در نظر می‌گیریم و برای آن بعض الافراد که مورد حکم ایجابی و یا سلبی قرار گرفته است یک اسم مثل (د) فرض می‌کنیم مثلاً در ضرب پنجم از شکل سوم گوئیم:

کل حیوان حساس و بعض حیوان لیس بانسان فبعض الحساس لیس بانسان کبرای قیاس سالبه جزئی است.

ما برای این بعض حیوانات که انسان از آنها سلب شده است اسم (د- حیوان غیر انسان) قرار می‌دهیم پس بعض حیوان = د.

ب: مرحله استخراج: بعد از مرحله اول که مرحله فرض بود ما می‌توانیم دو قضیه صادق استخراج کنیم:

۱- موجه کلیه‌ای که موضوع آن همان اسم مفروض (د) است و محمول آن موضوع قضیه جزئی می‌باشد مثلاً در مثال فوق گوئیم:

«کل د حیوان» این قضیه صادق است چون د بعض حیوان و اعم (حیوان) بر تمامی افراد اخص به نحو موجه کلیه حمل می‌شود.

۳- قضیه‌ای کلیه‌ای که کیف آن تابع کیف قضیه جزئی است موضوع این قضیه کلیه همان اسم مفروض (د) است و محمول آن محمول قضیه جزئی است در همان مثال فوق گوئیم: لا شیء من د بانسان این قضیه سالبه صادق است چون این (د) همان بعض حیوانات است که انسان از آنها سلب شده است.

ج: مرحله تألیف: در اینجا ثروت علمی ما زیاد شده است چون دارای چهار قضیه صادق شده‌ایم که عبارتند از:

دو مقدمه قیاس و این دو قضیه بدست آمده، ما این قضایا را با یکدیگر ترکیب کرده و دو قیاس تألیف می‌کنیم: قضیه موجه کلیه کل د حیوان را صغری و صغری اصل را کبری قرار دهیم به این صورت

کل د حیوان و کل حیوان حساس = فکل د حساس (ضرب اول از شکل اول).

آنگاه این نتیجه را صغری و قضیه سالبه کلیه «لا شیء من د بانسان» را کبری قرار می‌دهیم به این صورت:

کل د حساس و لا شیء من د بانسان نتیجه این قیاس که ضرب دوم از شکل سوم است همان نتیجه‌ای است که از ضرب پنجم شکل سوم بدست آمد یعنی: بعض الحساس لیس بانسان پس به وسیله دلیل افتراض این ضرب پنجم اثبات شد.

از جمله ادله‌ای برهان ردّ که برای انتاج شکل دوم و سوم و چهارم آورده می‌شود برهان ردّ است آن است که ما این اشکال را به شکل اول که بدیهی الانتاج است بر گردانیم به شکل اول به واسطه راههایی صورت می‌گیرد که در ذیل به بعضی از آنها اشارت می‌شود:

الف: جابجایی دو مقدمه این صورت که صغری را کبری و کبری را صغری قرار دهیم مثل:

کل انسان حیوان و کل ناطق انسان = فبعض حیوان ناطق (ضرب اول شکل چهارم)

کل ناطق انسان و کل انسان حیوان = فکل ناطق حیوان = فبعض حیوان ناطق (عکس مستوی نتیجه).

ب: عکس کردن یکی از دو مقدمه قیاس چنانکه در بعضی از ضروب شکل دوم کبری و بعضی از ضروب شکل سوم صغری عکس شد.

مثال: ۱- کل مجتر ذو ظلف و لا شیء من الطائر بذی ظلف = فلا شیء من المجتر بطائر (ضرب ۱- از شکل ۲).

کل مجتر ذو ظلف و لا شیء من ذی ظلف بطائر = فلا شیء من المجتر بطائر (ضرب ۲ از شکل ۱).

۲- کل ذهب معدن و کل ذهب غالی الثمن = فبعض المعدن غالی الثمن (ضرب ۱ از شکل ۳).

بعض المعدن ذهب و کل ذهب غالی الثمن = فبعض المعدن غالی الثمن (ضرب ۲/ از شکل ۱).

ج: استفاده کردن از نقض المحمول مثل:

بعض الجسم لیس و کل ذهب معدن فبعض الجسم بذهب (ضرب ۴ از شکل ۲) بعض الجسم لا معدن و لا شیء من الذهب بلا معدن (صغری و کبری نقض المعقول شدم د). استفاده کردن از عکس نقیض مثل: کل حیوان حساس و بعض حیوان لیس بانسان

فبعض الحساس لیس بانسان (ضرب ۵ از شکل ۳)

۰۰ فبعض الحساس ليس بحيوان.

(ضرب ۵ از شکل ۳) لا شی من الحيوان بلا حساس وبعض الحيوان الانسان (صغرى وكبرى نقض المحمول شد) لا شی الحيوان بلا حساس وبعض الانسان حيوان (كبرى عكس مستوی شد) (نتیجه).
آنگاه نتیجه عكس نقیض موافق شد به این صورت فبعض الحساس ليس بانسان این نتیجه همان . نتیجه ای است که از ضرب ۵ شکل ۳ گرفته شد

نکته ۱ - شکل چهارم به قیاسی گفته می شود که اوسط موضوع صغری و محمول کبری است و لذا کاملاً مخالف شکل اول است و به همین جهت انتقال ذهن از مقدمات به نتیجه از این شکل در نهایت پیچیدگی است و لذا بعضی از علمای منطق از جمله خود ارسطو در کتب خود از شکل چهارم بحثی به میان نیآورده اند و آن را حذف کرده اند .

نکته ۲ - شکل چهارم طبق عقیده بعضی از علمای منطق دارای پنج شرط است .

الف : از دو سالبه تشکیل شده باشد.

ب : از دو جزئی تشکیل شده باشد.

ج : از صغرای سالبه و کبرای جزئی تشکیل شده باشد.

این سه شرط همان شرایطی است که در هر شکل معتبر می باشد.

د : هیچ یک از مقدمات سالبه جزئی نباشد.

هـ : اگر هر دو مقدمه موجب بود صغری کلیه باشد.

نکته ۳ - با توجه به شرایطی که برای این شکل گفته شد ضروب منتج این شکل پنج ضرب است و یازده ضرب دیگر عقیم هستند . ضروب منتج همراه با دلیل هر یک در کتاب مذکور است.

فائده ۱ - در بعضی از کتب منطق شرایط شکل چهارم به نحو دیگری بیان شده است . حاشیه / ۹۰

فائده ۲ - شرایط که تا به حال در مورد اشکال اربعه گفته شد تماماً در مورد کیف و کم این اشکال بود و این اشکال از نظر جهت نیز شرایطی دارند که آنها را باید در شروع شمسیه ص ۲۱۰ ج ۲ دید.
گفته شد قیاس اقترانی بر دو نوع است:

الف : اقترانی حملی: به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه آن قضیه حملیه باشد.

مثل: کل الانسان حيوان و کل الحيوان حساس = فكل انسان حساس.

ب : اقترانی شرطی: به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه با یکی از مقدمات آن قضیه شرطیه باشد.

نکته ۱ - چنانکه قیاس اقترانی حملی مشتمل بر صغری و کبری و اصغر و اکبر و اوسط است قیاس اقترانی شرطی نیز مشتمل بر این امور می باشد.

مثل: کلما كان الانسان عاقلاً قنع بما يكفيه (صغرى) و كلما قنع بما يكفيه استغنى (كبرى) = فكلما كان الانسان عاقلاً استغنى (نتیجه).

در این مثال «كان الانسان عاقلاً» اصغر و «استغنى» اکبر و «قنع بما يكفيه» اوسط است.

نکته ۲ - گاهی اصغر و اکبر و اوسط تمام مقدم یا تمام تالی در قضیه شرطیه است مثل مثال فوق که اصغر تمام مقدم در شرطیه اول و اکبر تمام تالی دو شرطیه دوم و اوسط تالی در شرطیه اول و مقدم در شرطیه دوم است.

نکته ۳ - گاهی اوسط قسمتی از مقدم و یا تالی در قضیه شرطیه است.

قیاس اقترانی در یک تقسیم بر هشت قسم است که عبارتند از:

مرکب از دو متصله / مرکب از دو منفصله / صغری متصله و کبری منفصله / عكس / صغرى حملیه و کبری متصله / عكس / صغرى حملیه و کبری منفصله / عكس.

قیاس اقترانی شرطی شرطی به اعتبار اینکه اوسط آیا جزء تام است (یعنی تمام مقدم یا تالی) و یا جزء غیر تام (یعنی بخشی از مقدم یا تالی) بر سه قسم است:

الف : یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس تمام مقدم و یا تمام تالی است مثلاً در مثال:

«كلما كان الانسان عاقلاً...» حد وسط در شرطیه اول تمام تالی و در شرطیه دوم تمام مقدم است.

ب : یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس بخشی از مقدم ویا تالی است نه تمام مقدم و تالی مثل:

اذا كان القرآن معجزه فالقرآن خالد (صغری)

و اذا كان الخلود معناه البقاء نخالد لا يتبدل (كبری)

فاذا كان القرآن معجزه، فاذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا يتبدل برای نتیجه گرفتن از این قسم دوم زمانی که قیاس از دو

متصله تشکیل شده باشد باید مراحل زیر را انجام داد:

۱ - از تالی در صغری و تالی در کبری یک قیاس اقترانی حملی از شکل اول فراهم کنیم و از آن نتیجه بگیریم مثلاً در مثال فوق

گوییم:

القرآن خالد والخالد لا يتبدل = فالقرآن لا يتبدل.

۲ - قضیه شرطیه‌ای را فراهم می‌کنیم که مقدم آن، مقدم کبری است و تالی آن نتیجه‌ای است که از اقترانی حملی گرفته شد به

این صورت: اذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا يتبدل.

۳ - این قضیه شرطیه را تالی برای قضیه شرطیه کبیره‌ای قرر می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است و این همان نتیجه مطلوب

است یعنی: اذا كان القرآن معجزه فاذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا يتبدل

ج : یک مرتبه حد وسط در یک مقدمه جزء تام است و در مقدمه دیگر جزء تام نیست این قسم از قیاس اقترانی شرطی دارا ی

صور متعددی است که به دو صورت اشاره می‌شود:

۱ - قیاس اقترانی شرطی یک مقدمه‌اش حملیه و مقدمه دیگرش شرطیه باشد بحث این قسم و شرایط آن خواهد آمد. مثل: كلما

كان المعدن ذهباً كان نادراً (صغری)

وكل نادر بثمانين (كبری)

فكلما كان المعدن ذهباً كان ثميناً (نتیجه)

در این مثال حد وسط (نادر) در صغری بخشی از تالی و در کبری موضوع است.

۳ - قیاس اقترانی شرطی هر دو مقدمه این شرطیه متصله باشد مثل:

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً فلا يترك أمته سدى (صغری)

و اذا لم يترك أمته سدى وجب أن ينصب هادياً (كبری)

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب ان ينصب هادياً (نتیجه).

برای نتیجه گرفتن در این قسم باید دو مرحله را پشت سر گذاشت:

الف: به وسیله تالی صغری و تمامی کبری یک قیاس اقترانی شرطی از قسم اول (حد وسط در دو مقدمه جزء تام باشد) تشکیل

می‌دهیم به این صورت:

اذا كان محمد نبياً فلا يترك أمته سدى (صغری)

و اذا لم يترك أمته سدى وجب أن ينصب هادياً (كبری)

فاذا كان محمد نبياً وجب أن ينصب هادياً (نتیجه)

ب : این نتیجه را تالی برای یک قضیه شرطیه‌ای قرار می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است آنگاه همین قضیه شرطیه نتیجه

مطلوبه است یعنی: اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب أن ينصب هادياً.

اگر قیاس اقترانی شرطی از دو قضیه متصله تشکیل شده باشد سه صورت دارد:

الف : حد وسط در هر دو مقدمه جزء غیر تام باشد.

ب: حد وسط در یک مقدمه جزء تام باشد. و در مقدمه دیگر جزء غیر تام باشد
از این دو قسم بحث نمی‌شود.

ج: حد وسط در هر دو مقدمه جزء تام باشد مثل:

كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود (صغری)

وكلما كان النهار موجودا كان العالم مضيئا (كبری)

فكلما كانت الشمس طالعة كان العالم مضيئا (نتیجه)

نکته ۱ - این قسم سوم از جهت داشتن اشکال اربعه و شرایط هر یک و دلیل بر انتاج هر ضرب عینا مثل قیاس اقترانی حملی می‌باشد و لذا در مورد آن توضیح نمی‌دهیم.

کافی است که شخص محصل از اشکال اربعه‌ای که برای اقترانی حملی گفته شد به جای قضیه جملیه، قضیه شرطیه متصله بگذارد و همان اشکال را با شرایط هر یک پیاده کند.

نکته ۱ - اگر قیاس اقترانی از دو متصله تشکیل شده بود می‌بایست این دو متصله لزومیه باشند نه اتفاقیه به دلیل اینکه دو قضیه اتفاقیه بین اوسط و اکبر و اصغر یک پیوند ذاتی و واقعی نیست تا قطع به نتیجه حاصل شود لذا اگر قیاس نتیجه قطعی و جزئی است در حالی که نتیجه قضایای اتفاقیه چنین نمی‌باشد.

مثل: كلما كان زيد متكلمًا كان الحمار ناهقا (صغری)

كلما كان الحمار ناهقا كان بكر جالسا (كبری)

فلکما كان زيد متكلمًا كان بكر جالسا و نتیجه)

قیاس اقترانی شرطی از دو منفصله تشکیل نمی‌شود

دلیل: اگر مقدمه اول قیاس منفصله باشد مفاد آن این است که بین اوسط و اصغر عناد و تنافی می‌باشد و اگر مقدمه دوم نیز منفصله باشد محتوای آن این است که بین اوسط و اکبر عناد و تنافی می‌باشد ولی در خود اصغر و اکبر دو احتمال است:

الف: احتمال دارد که بین آن دو تنافی نباشد که در این صورت نتیجه سلبی خواهد بود تا بر سلب عناد دلالت نماید.

مثال: الشیء إما موجود وإما معدوم (صغری) والشیء إما معدوم وإما بالفعل (كبری).

در این مثال معدوم با وجود و بالفعل تنافی ندارد ولی خود آن دو با یکدیگر عناد دارند و لذا نتیجه ایجابی غلط است که بگوییم: فالشیء إما موجود واما بالفعل.

ب: احتمال دارد که بین آن دو تنافی باشد که در این صورت نتیجه ایجابی خواهد بود تا دلالت بر عناد بین آن دو نماید:

مثل: الجسم إما أبيض وإما اسود (صغری) والجسم إما أسود وإما أحمر (كبری) در این مثال اسود با ابيض واحمر عناد دارد خود آن دو نیز با یکدیگر عناد دارند و لذا نتیجه ایجابی صحیح است.

به این صورت که بگوییم: فالجسم إما ابيض واما اسود پس اختلاف در نتیجه پیدا شد و با وجود اختلاف تباین منتج نخواهد بود.

نکته ۱ - اگر قضیه منفصله را به متصله برگردانیم در این صورت قیاس از دو منفصله تشکیل خواهد شد و نتیجه منفصله خواهد بود و لذا باید نحوه برگرداندن قضیه منفصله به متصله و بالعکس توضیح داده شود که در مطلب سوم می‌آید.

نکته ۲ - اگر قیاس اقترانی شرطی از دو قضیه منفصله تشکیل شده باشد سه صورت دارد مثل همان سه صورتی که دو قضیه متصله داشت.

قضیه منفصله موجب بر سه نوع است

الف: حقیقیه: قضیه حقیقیه را می‌توان به چهار شرطیه متصله برگرداند که در کم و کیف موافق با آن حقیقیه می‌باشند این چهار شرطیه متصله عبارتند از:

۱ - متصله‌ای که مقدم آن عین طرف اول منفصله و تالی آن نقیض طرف دوم منفصله است.

۲ - متصله‌ای که مقدم آن عین طرف دوم منفصله و تالی آن نقیض طرف اول منفصله است.

۳ - متصله‌ای که مقدم آن نقیض طرف اول منفصله و تالی آن عین طرف دوم منفصله است

- ۴ - متصله‌ای که مقدم آن نقیض طرف دوم منفصله وتالی آن عین طرف اول متصله است.
ب : مانعۃ الجمع: قضیه مانعۃ الجمع را می‌توان به دو متصله برگرداند این دو متصله عبارتند از:
۱ - متصله‌ای که مقدم آن عین طرف اول منفصله وتالی آن نقیض طرف دوم منفصله است.
۱ - متصله‌ای که مقدم آن عین طرف دوم منفصله وتالی آن نقیض طرف اول منفصله است.
ج : مانعۃ الخلو: قضیه مانعۃ الخلو را می‌توان به دو متصله برگرداند این دو متصله عبارتند از:
۱ - متصله‌ای که مقدم آن نقیض طرف اول منفصله وتالی آن عین طرف دوم منفصله است.
۱ - متصله‌ای که مقدم آن نقیض طرف دوم منفصله وتالی عین طرف اول منفصله است.

قضیه منفصله سالبه بر ۳ نوع است

الف : حقیقیه:قضیه حقیقه به چهار قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می‌توان برگرداند که این چهار متصله عیناً مثل آن چهار متصله‌ای است که حقیقیه موجهه به آن برگردانده می‌شد تنها فرقی که این چهار متصله با آن چهار متصله دارد این است که این چهار متصله سالبه جزئی است.

ب : مانعۃ الجمع قضیه مانعۃ الجمع به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می‌توان برگرداند این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله‌ای است که مانعۃ الجمع موجهه به آن برگردانده می‌شد با این فرق که این دو متصله سالبه جزئی است مثل: لیس اما آن یکون الجسم غیر ابيض او غیر اسود.

قد لا یکون اذا كان الجسم غیر ابيض فهو لیس غیر اسود قد لا یکون اذا كان الجسم غیر اسود فهو لیس غیر ابيض.

ج : مانعۃ الخلو: قضیه مانعۃ الخلو به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند برگردانده می‌شود این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله‌ای است که مانعۃ الخلو موجهه به آن برگردانده می‌شد با این فرق که سالبه جزئی هستند مثل: لیس اما آن یکون الجسم ابيض واما ان یکون الاسود.

قد لا یکون اذا لم یکن الجسم ابيض کان اسود، قد لا یکون اذا لم یکن الجسم اسود کان ابيض.

مقدمه نکته ۱ - گفته شد قیاس اقترانی شرطی بر ۸ نوع است

بحث در باره نوع اول قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو متصله) تمام شد فعلاً بحث ما در باره نوع دوم است یعنی قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو منفصله.

نکته ۲- مرحوم مصنف فرمودند قبل از اینکه نوع دوم را مطرح کنیم به عنوان مقدمه می‌بایست دو نکته را بیان نماییم:

الف : نحوه برگرداندن قضیه متصله به منفصله فعلاً بحث ما در باره این نکته می‌باشد ولذا در ذیل این نکته را مطرح می‌کنیم.
باتوجه به این مطلب که بحث ما در باره قضیه متصله لزومیه می‌باشد و نه اتفایه می‌گوییم: قضیه متصله لزومیه دو صورت دارد:
۱ - موجهه متصله لزومیه موجهه به دو قضیه منفصله برگردانده می‌ود که از نظر کم وکیف موافق با آن متصله است. این دو قضیه منفصله عبارتند از

الف : مانعۃ الجمع: این مانعۃ الجمع از عین مقدم متصله ونقیض تالی متصله فراهم شده است پس بین عین مقدم ونقیض تالی نسبت منع الجمع وجود دارد به این معنا که جمع بین این دو صحیح نیست به دلیل اینکه مقدم مستلزم تالی وهمیشه تالی را به دنبال خود می‌کشد آنگاه اگر مقدم با نقیض تالی جمع شود اجتماع نقیضان می‌شود نقیضان یعنی تالی ونقیض آن واجتماع نقیضان محال است پس بین عین مقدم ونقیض تالی نسبت منع الجمع است. مثال:

کلما غرق زید فهو فی الماء = متصله لزومیه موجهه

دائماً اما زید قد غرق او لیس فی الماء = منفصله مانعۃ الجمع موجهه

ب: مانعۃ الخلو: این مانعۃ الخلو از نقیض مقدم وعین تالی تشکیل شده است بر عکس مانعۃ الجمع که از عین مقدمه ونقیض تالی فراهم شده است پس بین نقیض مقدم وعین تالی نسبت منع الخلو وجود دارد یعنی اجتماع این دو نقیض (مقدم وعین تالی) ممکن است به این صورت که در مثال غرق نباشد وزید در آب باشد ولی ارتفاع این دو محال است چون منجر به خلاف فرض شود به دلیل اینکه فرض این است که بین غرق شدن که عین مقدم است ونبودن در آب که نقیض تالی است نسبت منع الجمع است و لذا در مثال گوییم: دائماً اما زید لم یغرق او فی الماء = منفصله مانعۃ الغلو موجهه.

معنای این مانعۃ الخلو این است که واقع خالی از هر دو طرف نمی‌باشد والا منجر به خلاف فرض نمی‌شود.

۲- سالبه نیز همچون موجه به دو قضیه منفصله برگردانده می‌شود که از نظر کم و کیف موافق با آن متصله سالبه است این دو منفصله یکی مانعاً الجمع و دیگری مانعاً الخلو می‌باشد. مثال:

لیس البته اذا كانت الشمس طالعة كان الليل موجوداً

لیس البته اما أن تكون الشمس طالعة واما الليل ليست بموجوده (مانعاً الجمع)

لیس البته أما ان لا تكون الشمس طالعة واما الليل موجود (مانعاً الخلو) مقدمه مرحوم مظفر تمام شد اینکه ایشان شروع به اصل بحث که قیاس اقترانی شرطی مؤلف از منفصلات بود می‌نماید مطلب ایشان را در ضمن سه نکته مطرح می‌کنیم.

نکته ۱ - در قضیه شرطیه منفصله بین مقدم وتالی یک ترتیب طبیعی وجود ندارد پس امتیازبین مقدم وتالی نخواهد بود ولذا می‌شود طرف اول منفصله را مقدم و طرف دوم را تالی قرار داد ویا بالعکس و اگر ما نام طرف اول را مقدم و نام طرف دوم را تالی می‌گذاریم از باب الحاق به متصله است بر خلاف قضیه متصله که طبیعت قضیه دلالت دارد بر اینکه کدام مقدم و کدام تالی است.

نکته ۲ - چنان که بین مقدم وتالی در منفصله یک ترتیب طبیعی وجود ندارند بین دو منفصله‌ای که با یکدیگر ترکیب شده‌اند و تشکیل قیاس داده‌اند نیز یک ترتیب طبیعی وجود ندارد ولذا می‌توان منفصله اول را صغری و منفصله دوم را کبری قرار داد ویا بالعکس سپس قیاسی که از دو منفصله تشکیل شده باشد اشکال اربعه پیدا نمی‌کند.

نکته ۳ - علمای منطق برای قیاس اقترانی شرطی که از دو منفصله تشکیل شده است شرایطی بیان کرده‌اند از جمله شرایط این است هر دو مقدم قیاس ه موجه باشند و هر دو مانعاً الجمع باشند حقیقه نیز نباشند مصنف می‌فرماید شرایطی که علما برای این قیاس بیان کرده‌اند ناشی از این می‌شود که خواسته‌اند مستقیماً از دو منفصله نتیجه بگیرند بدون اینکه منفصله را به متصله برگردانند ولی ما با روشی که ارائه خواهیم داد خواهیم دید که نیازی به این شرایط نیست. روش ما این است که:

اولاً: هر یک از منفصله‌ای که صغری و کبری قرار گرفته‌اند به قضایای متصله بر می‌گردانیم مثلاً اگر صغری و کبری هر دو حقیقه باشند هر کدام به چهار متصله و اگر مانعاً الجمع ویا مانعاً الخلو باشند هر کدام به دو متصله برگردانده می‌شود.

ثانیاً: قضایای متصله‌ای که از صغری بدست آمده است با قضایای متصله‌ای که از کبری بدست آمده است مقایسه می‌کنیم آنگاه آنها را با یکدیگر ترکیب می‌کنیم و تشکیل قیاس می‌دهیم سپس از بین صورتهای متعددی که پیدا می‌شود صورتی که مشتمل بر تمامی شروط قیاس است انتخاب می‌کنیم.

ثالثاً: در مرحله آخر نتیجه می‌گیریم که قهراً نتیجه متصله خواهد بود آنگاه این قضیه متصله را به منفصله بر می‌گردانیم مثال:

دائماً اما ان يكون العدد زوجا واما ان يكون فردا (صغری منفصله حقیقه)

و دائماً اما أن يكون العدد فردا واما أن يكون منقسماً بمتساويين (کبری منفصله حقیقه)

منفصله اول به چهار متصله برگردانده می‌شود که عبارتند از:

۱ - كلما كان العدد زوجا فهو ليس بفرد

۲ - كلما كان العدد فردا فهو ليس بزوج

۳ - كلما يكن العدد زوجا فهو فرد

۴ - كلما لم يكن العدد فردا فهو زوج

منفله دوم نیز به چهار متصله بر گردانده می‌شود که عبارتند از:

الف : كلما كان العدد فردا فهو ليس بمنقسم بمتساويين

ب : كلما كان العدد منقسماً بمتساويين فهو ليس بفرد

ج : كلما لم يكن العدد فردا فهو منقسم بمتساويين

د : كلما لم يكن العدد منقسماً بمتساويين فهو فرد

هر یک از متصله‌های دسته اول را با متصله‌های دسته دوم ترکیب می‌کنیم که مجموعاً ۱۶ صورت به دست می‌آید از بین این صورتهای هشت صورت به علت عدم تکرار حد وسط منتج نیست که این صورتهای عبارتند از:

۱ و ب شکل دوم است ولی شرایط آن شکل را که اختلاف در مقدمه است دارا نیست / ا و ج شکل اول / ۲ و الف شکل سوم / ۲ و د شکل چهارم / ۳ و الف شکل اول است ۳ دو شکل دوم است که شرایط آن را ندارد / ۴ و ب شکل چهارم است / ۴ و ج شکل سوم است .

- نکته ۱ - بحث در آن قیاس اقترانی شرطی می باشد که از دو متصله ومنفصله تشکیل شده است این نوع قیاس سه صورت دارد:
- الف : حد وسط در هر دو جزء تام باشد ما تنها از این قسم بحث می کنیم.
- ب حد وسط در هر دو جزء غیر تام باشد.
- ج : حد وسط در یک مقدمه جزء تام ودر دیگری جزء غیر تام باشد.
- نکته ۲ - این نوع نوع قیاس مرکب از متصله ومنفصله ۴- صورت دارد:
- الف : متصله صغری وحد وسط در مقدم او واقع شده باشد.
- ب : متصله صغری وحد وسط در تالی او واقع شده باشد.
- ج ، متصله کبری و حد وسط در مقدم او واقع شده باشد
- د، متصله کبر وحدّ وسط در تالی او واقع شده باشد .
- نکته ۳ - برای نتیجه گیری از این قیاس باید اولاً شرطیه منفصله را به متصله برگردانیم ثانیاً متصلات بدست آمده را با متصله اصلیه ترکیب نموده وقیاسی که مشتمل بر شرایط باشد تشکیل می دهیم.
- مثال: العدد اما أن یکون زوجا واما أن یکون فردا (صغری)
- اذا کان العدد زوجا فهو ینقسم بمتساویین (کبری)
- قضیه منفصله را به ۴ - متصله بر می گردانیم که عبارتنداز:
- الف : اذا کان العدد زوجا فهو لیس بفرد.
- ب : اذا کان العدد فردا فهو لیس بزواج.
- ج : اذا لم یکن العدد زوجا فهو فرد.
- د : اذا لم یکن العدد فردا فهو زوج.

مثال: دائماً اما ای یکون العدد زوجاً و اما ان یکون فرداً (صغری منفصله حقیقیه) و دائماً اما ان یکون العدد فرداً و اما ان یکون منقسماً بمستاویین (کبری - منفصله حقیقیه) منفصله اول به چهار متصله برگردانده می شود که عبارتند از :

۱- کَلِّما كان العدد زوجاً فهو ليس بفردٍ

۲- کَلِّما كان العدد فرداً فهو ليس بزوجٍ

۳- کَلِّما لم يكن ، العدد فرداً فهو فرد

۴- کَلِّما لم يكن العدد فرداً فهو زوج

منفصله دوم نیز به چهار منفصله برگردانده می شود که عبارتند از :

الف: کَلِّما كان العدد فرداً فهو ليس بمنقسمٍ بمستاویین:

ب: کَلِّما كان العدد منقسماً بمستاویین فهو ليس بفردٍ

ج: کَلِّما كان العدد فرداً فهو منقسمٍ بمستاویین

د: کَلِّما لم يكن العدد منقسماً بمستاویین فهو فرد

هریک از متصله های دسته اول را با متصله های دسته دوم ترکیب می کنیم که مجموعاً ۱۶ دسته، به دست می آید که از بین صورتها، هشت صورت به علت عدم تکرار منتج نیست که این صورتها عبارتند از:

۱ وب ؛ شکل دوم است ولی شرایط آن، مشکل را که اختلاف دو مقدمه است دارا نیست.

۱ و ج ؛ شکل اول است .

۲ و الف ؛ شکل سوم است .

۲ و د ؛ شکل چهارم است .

۳ و الف ؛ شکل اول است .

۳ و د ؛ شکل دوم است که شرایط آن را ندارد .

۴ و ب ؛ شکل چهارم است .

۴ و ج ؛ شکل سوم است .

نکته : بحث در آن قیاس التزامی شرطی می باشد که از دو متصله و منفصله تشکیل شده است این نوع قیاس سه صورت دارد ؛ الف (حدّ وسط در هر دو جزء تام باشد . ما تنها از این قسم بحث می کنیم.

ب) حدّ وسط در هر دو جزء غیر تام باشد .

ج) حدّ وسط در یک مقدمه جزء تام و در دیگری جزء غیر تام باشد .

نکته ۲- این نوع قیاس مرکب از متصله و منفصله ۴ صورت دارد ؛

الف) متصله صغری و حدّ وسط در مقدم او واقع شده باشد .

ب) متصله صغری و حدّ وسط در تالی او واقع شده باشد .

ج) متصله کبری و حدّ وسط در تالی او واقع شده باشد

نکته ۳- برای نتیجه گیری از این قیاس باید : اولاً شرطیه منفصله را به متصله برگردانیم.

ثانیاً: متّصلات به دست آمده را با متصله اصلیه ترکیب نموده و قیاسی که مشتمل بر شرایط باشد تشکیل دهیم.

مثال: العدد اما ان یکون زوجاً و اما ان یکون فرداً (صغری)

اذا كان العدد زوجاً فهو يفستم بمستاویین . (کبری)

قضیه منفصله را به ۴ متصله برگردانیم که عبارتند از :

الف) اذا كان العدد زوجاً فهو ليس بفردٍ

ب) اذا كان العدد فرداً فهو ليس بزوجٍ

ج) اذا لم يكن العدد زوجاً فهو فردٌ

د) اذا لم يكن العدد فرداً فهو زوجٌ

با ترکیب متصله کبری با متصله شماره الف شکل سوم پدید می آید . و با ترکیب متصله کبری با متصله شماره دو شکل اول و یا چهارم به دست می آید و در صورت ترکیب متصله کبری با متصله شماره «ب» و «ج» قیاس عقیم است چون حد وسط در آن تکرار نشده است .

نکته ۴ : بعضی از علماء منطق چنین فرموده اند ؛

شرط متصله ای که در این قیاس مرکب از متصله و منفصله وجود دارد آن است که سالبه نباشد . مصنف می فرماید : این شرط تا حدی صحیح است به دلیل اینکه اگر قضیه منفصله سالبه باشد ما آن را به متصله سالبه جزئی بر می گردانیم و خوشبختانه در بین ضروب . منتجه ای که برای اشکال اربعه گفته شد در دو ضرب سالبه جزئی وجود داشت که عبارتند از :

ضرب ۵ از شکل سوم و ضرب ۴ از شکل دوم .

بنابر این اگر منفصله سالبه باشد مانعی ندارد چون با برگرداندن آن به متصله سالبه جزئی می توان با ترکیب این متصله اصلیه قیاس بر طبق دو ضرب فوق تشکیل داد و نتیجه گرفت البته این دو ضرب نسبت به ضروب دیگر نادرست است پس به طور مطلق شرط این عده از علماء منطق صحیح نیست . مثال : لیس البتة اما ان یکون هذا انساناً أو فرساً (صغری - سالبه منفصله مانعة الخلو)

کَلَمَا کان هذا ناطقاً کان انساناً (کبری - متصله)

متصله صغری به هر متصله زیر بر گردانده می شود ؛

قد لا یکون اذا لم یکن هذا انساناً فهو فرس - قد لا یکون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان .

با ترکیب متصله اصلیه با متصله آخر شکل دوم تشکیل می شود و نتیجه می گیریم به این صورت :

قد لا یکون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان و کَلَمَا کان هذا ناطقاً کان انساناً .. قد لا یکون اذا لم یکن هذا فرساً فهو ناطق .

فایده : در این قیاس مرکب از متصله و منفصله اگر منفصله سالبه بود ما تنها یک شرط می کنیم و آن شرط این است ؛ متصله ای که از این منفصله به دست می آید بتواند با متصله اصلیه تشکیل یک قیاس منتج بدهد . مثل مثال فوق و بر خلاف مثال زیر :

لیس البتة اما ان یکون هذا انساناً أو فرساً (صغری - منفصله سالبه)

وکَلَمَا کان هذا انساناً کان حیواناً (کبری - شرطیه متصله)

صغری به دو متصله سالبه جزئی زیر بر گردانده می شود :

الف) قد لا یکون اذا لم یکن هذا انساناً فهو فرس

ب) قد لا یکون اذا لم یکن هذا فرساً فهو انسان

اگر متصله شماره «الف» را با متصله ترکیب نمائیم قیاس منتج نخواهد بود چون حدّ وسط تکرار نشده است و اگر متصله شماره «ب» را با متصله اصلیه ترکیب نمائیم یا شکل اول و یا شکل چهارم فراهم می شود که باز قیاس منتج نخواهد بود . چون سالبه جزئی در ضروب منتجه این دو شکل نتیجه نمی دهد .

با این توضیحات در فائده معلوم شد که شرط آن دسته از علماء تا حدی صحیح و در پاره ای از موارد نه در همه جا .

جوهر النضید / ۱۶۱

بحث در آن قسم از قیاس اقترانی، شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است . در باره این نوع از قیاس مجموعاً ۵ نکته خارج می شود .

نکته ۱- برای حد وسط از این نوع قیاس چهار صورت مّصوّر است :

الف) حدّ وسط در هر دو مقدمه قیاس جزء باشد یعنی تمام موضوع و یا محمول در حملیه و تمام مقدم و یا تالی در شرطیه . این صورت معقول نیست چون قضیه شرطیه از دو جزء بنامهای مقدم و تالی تشکیل شده است که هر کدام در اصل قضیه بوده اند آنگاه تمام مقدم و یا تالی که خود قضیه هستند نمی تواند در حملیه حد وسط باشد چون قضیه حملیه مشتمل به قضیه دیگری نیست تا آن قضیه دیگر حدّ وسط باشد بلکه قضیه حملیه از هر جزء بنامهای موضوع و محمول تشکیل شده است که هر دو مفرد می باشند .

ب) حدّ وسط در هر دو مقدمه قیاس جز غیر تامّ باشد یعنی بخشی از موضوع و یا محمول و بخشی از مقدم و یا تالی . این صورت معقول نیست چون موضوع و محمول در قضیه حملیه مفرد هستند و در نتیجه دارای اجزاء نیستند تا حدّ وسط بخشی از موضوع و یا محمول باشد .

ج) حد وسط در حملیه جزء غیر تام و در شرطیه جزء تامّ باشد . این صورت نیز معقول نمی باشد .

(د) حد وسط در حملیه جزء تام و در شرطیه جزء غیر تام باشد. این صورت معقول و صحیح است. مثال: کَلَّمَا كَانَ الْمَعْدَن ذَهَبًا كَانَ نَادِرًا (صغری)

و کل نادر ثمین (کبری) فکلما کان المعدن ذهباً کان ثمیناً (نتیجه)

در این مثال کلمه نادر حد وسط است که در مقدمه اول یعنی صغری بخشی از تالی و در مقدمه دوم یعنی کبری تمام موضوع می باشد.

شرح مطالع / ۳۱۳

نکته ۲- قیاس اقترانی شرطی مرکب از حملیه و متصله چهار نوع است.

(الف) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

(ب) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد.

(ج) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

(د) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد. طبق عقیده مصنف شماره های (ب) و (د) موافق با طبع می باشند و لذا ایشان برای این هر قسم مثال ذکر می کنند که بدلیل شباهتی که به شکل اول دارد مثل: کَلَّمَا كَانَ هَذَا إِنْسَانًا كَانَ حَيَوَانًا وَ كُلِّ حَيَوَانٍ جِسْمٌ فَكَلَّمَا كَانَ هَذَا إِنْسَانًا كَانَ جِسْمًا.

شروح شمسیه / ۲۳۳ - القواعد البحریه / ۳۷۶

نکته ۳ - برای نتیجه گیری از این نوع قیاس می بایست دو مرحله زیر را پشت سر گذاشت.

(الف) قضیه حملیه را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع شده است ترکیب می نمائیم و از این هریک قیاس حمله واجد شرائط تشکیل می دهیم و یک نتیجه حملیه از آن می گیریم.

(ب) نتیجه قیاس فوق را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع نشده است ترکیب نموده و یک قضیه متصله به دست می آوریم که همین قضیه متصله نتیجه می باشد. به دو مثال زیر توجه کنید:

۱- کَلَّمَا كَانَ الْمَعْدَن ذَهَبًا كَانَ نَادِرًا (صغری، و کل نادر ثمین) (کبری)

با ترکیب تالی متصله یعنی کان نادرًا و حملیه یعنی کل نادر ثمین یک قیاس همان شکل اول تشکیل می دهیم. به این صورت:

کان المعدن نادرًا و کل نادر ثمین فکان المعدن ثمیناً.

آنگاه این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که حد وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی: کَلَّمَا كَانَ الْمَعْدَن ذَهَبًا كَانَ ثَمِينًا

۲- لا احد من الاحرار بذلیل (صغری) و کَلَّمَا كَانَتِ الْحُكُومَةُ ظَالِمًا فَكُلٌّ مَوْجُودٌ فِي الْبَلَدِ ذَلِيلٌ (کبری) با ترکیب قضیه حملیه یعنی لا احد من الاحرار بذلیل و تالی متصله یعنی کل موجود فی البلد ذلیل یک قیاس حملی شکل دوم تشکیل می دهیم که چنین می شود: لا احد من الاحرار بذلیل و کل موجود فی البلد ذلیل فلا احد من الاحرار بموجود فی البلد.

آنگاه این نتیجه و تالی برای یک شرطیه متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که حد وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی:

فکَلَّمَا كَانَتِ الْحُكُومَةُ ظَالِمًا فَلا احد من الاحرار بموجود فی البلد.

نکته ۴- طبق عقیده مصنف از چهار قسمتی که این نوع قیاس پیدا می کند تنها دو قسم موافق با طبع می باشد شرایط این دو قسم عبارتند از:

(الف) از قضیه حملیه و تالی متصله یک شکل واجد شرایط فراهم شود.

(ب) متصله موجب باشد و اگر متصله مسالبه بود بتوان آن را به وسیله ای همچون نقض المحمول به قضیه موجب بر گرداند. به مثال زیر توجه کنید:

لیس البتة اذا كانت الدولة جائرة فبعض الناس احرار (صغری، متصله سالبه)

و کل سعید حد (کبری حملیه)

ابتدا متصله سالبه کلیه را به منقوضه المحمول تبدیل می کنیم منقوضه المحمول آن موجب کلیه ای می شود که تالی آن نقیض تالی متصله سالبه است به این صورت ؛

كلما كانت الدولة جائرة فلا شيء من الناس باحراق .

آنگاه تالی این موجب کلیه را با حملیه ترکیب نموده و قیاسی از شکل دوم تشکیل می دهیم به این صورت لاشیء من الناس باحراق و کل سعید حر فلا شيء من الناس بسعید .

سپس این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قرار می دهیم که مقدم آن مقدم موحیه کلیه است . یعنی : كلما كانت الدولة جائرة لاشیء من الناس بسعید .

فائده - برای هر قسم از اقسام چها گانه این نوع قیاس اقترانی شرطی، شرایطی وجود دارد.

نکته ۵- این نوع از قیاس دارای اهمیت فراوانی می باشد در اهمیت این نوع همین نکته بس که قیاس خلف که بحث آن در آینده خواهد آمد منحل به هر قیاس می شود که یک قیاس آن همین قیاس مرکب از متصله و حملیه می باشد .

بحث در قیاس اقترانی شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است . در باره این نوع از قیاس سه نکته مطرح می شود .

نکته ۱- به همان علتی که در قسم قبل گفته شد حدّ وسط در این نوع جزء تام در حملیه و جزء غیر تام در منفصله می باشد .

نکته ۲- این نوع قیاس ۴ صورت دارد :

الف) حملیه صغری و حد وسط با تمامی اجزاء منفصله سازگاری داشته باشد . مثلاً :

الثلاثة عدد (صغری ، حملیه)

و العدد اما زوج و اما فرد (کبری ، منفصله)

و الثلاثة اما زوج و اما فرد

کلمه عدد که حدّ وسط است با تمامی اجزاء منفصله (زوج و فرد) سازگاری دارد .

ب) حملیه صغری و حد وسط با بعضی از اجزاء منفصله سازگاری داشته باشد .

د) حملیه کبری و حد وسط با تمامی اجزاء منفصله سازگاری دارد مصنف تنها برای قسم الف مثال :

القیاس الاستثنایی :

می زند:

نکته ۳- برای نتیجه گیری در این نوع از قیاس :

اولاً : حدّ وسط را حذف می کنیم .

ثانیاً : باقیمانده حملیه را به باقیمانده منفصله ضمیمه می کنیم مثل :

الثلاثة عدد و العدد اما زوج و اما فرد فالثلاثة اما زوج و اما فرد

القیاس الاستثنایی

نکته ۱- قیاس در یک تقسیم بر دو نوع است .

الف (قیاس کامل : به قیاسی گفته می شود که نتیجه گرفتن آن محتاج به مقدمه خارجیه نیست . مثل : هذا انسان و کل انسان ناطق

از این دو مقدمه بدون کمک از مقدمه خارجیه نتیجه : فهذا ناطق را بدست می آوریم . از جمله قیاسهای کامل قیاس استثنایی می

باشد . مثل هذا العدد اما زوج و اما فرد، لکنه زوج . از این دو مقدمه نیز بدون کمک از مقدمه خارجیه فهذا العدد لیس بفرد را نتیجه

می گیریم .

ب) قیاس ناقص : به قیاسی گفته می شود که نتیجه گرفتن از آن نیازمند به مقدمه خارجیه است . مثل قیاس مساوات که نتیجه گیری

از این قیاس محتاج به مقدمه خارجیه کاذب باشد قیاس منتج نیست همچون «الف» مساوی «ب» است و « ب » مساوی «ج» است

پس «الف» مساوی «ج» است . نتیجه گیری از دو مقدمه بخاطر مقدمه خارجیه مساوی مساوی می باشد . نکته ۲ - قیاس

الاستثنایی به قیاسی گفته می شود که خود نتیجه و یا نقیض آن در مقدمات قیاس ذکر شده است به دو مثال زیر توجه کنید .

الف) اما أن يكون هذا العدد زوجاً أو فرداً (صغری) لکن هذا العدد لیس بفرد (کبری) فهذا العدد زوج (نتیجه) در صغری در قسمت ذکر

شده است .

ب) اما آن يكون هذا اعدد زوجاً او فرداً (صغرى) لكن هذا العدد فد (كبرى) فهذا العدد ليس بزوج (نتیجه) نقيض نتیجه در صغرى در قسمت مقدم ذكر شده است .

با توجه به تعريفى كه براى قياس استثنائى بيان شد دو نکته روشن مى شود .

اول: نتیجه و يا نقيض آن نمى توانند يك مقدمه مستقل بشوند بلكه بايد قسمتى از مقدمه قياس باشند بدليل اينكه هدف از ترتيب مقدمات اين است كه انسان بوسيله آنها به نتیجه برسد آنگاه اگر خود نتیجه يك مقدمه مستقل باشد معنايش اين است كه شما از راه نتیجه مى خواهيد برسيد و اين معقول نيست چون مصادره به مطلوب است . مصادره به مطلوب آن است كه از خود شئى براى اثبات خودش استفاده شود و در اينجا براى اثبات نتیجه از خود او استفاده شده است و اگر نقيض نتیجه به عنوان يك مقدمه مستقل باشد معنايش آن است كه شما مى خواهيد چيزى را بوسيله نقيض او اثبات كنيد اين نيز معقول نيست پس اينكه مى گوئيم نتیجه و يا نقيض آن در مقدمات قياس ذكر شده است به اين معناست كه به عنوان بخشى از مقدمه ذكر شده است نه به عنوان يك مقدمه مستقل.

جوهر النضيد/ ١٧٥

در شروح شمسيه صفحه ٢٣١ چنين آمده است :

إنّ القياس الاستثنائى ما يكون عين النتيجة او نقيضها مذكوراً فيه با لفعل فا لمذكور فيه من النتيجة او نقيضها اما مقدمه ن مقدماته و هو محال و الا لزم اثبات الشئ و بنفسه او بنقضيه او ...

القياس الاستثنائى : تقسيمه و شرطيه

دوم : با توجه به اينكه نتیجه قضيه است و در عين حال بخشى از مقدمات قياسى مى باشد . پس آن مقدمه اى كه نتیجه و يا نقيض آن در آن ذكر شده است يك قضيه شرطيه باشد . چون شرطيه از دو قضيه تشكيل شده است پس دائماً يكي از دو مقدمه قياس شرطيه است و مقدمه ديگر يك قضيه حمله است كه مشتمل بر اداه استثناء (لكن) مى باشد و علت نامگذاري اين نوع قياس به استثنائى اشمال آن براداه استثناء مى باشد .

تقسيمه

قياس استثنائى بر دو نوع است :

الف) اتصالى : اگر قضيه شرطيه در قياس استثنائى متصله باشد اتصالى گویند . مثل :

اذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود لكن الشمس طالعة فالنهار موجود

ب) انفصالى: اگر قضيه شرطيه در قياس استثنائى متصله باشد انفصالى گویند . مثل :

العدد اما زوج و اما فرد لكن زوج فهو ليس بفرد

شروطيه

اين قياس داراى سه شرط است :

الف) هر دو مقدمه و يا يكي از دو مقدمه كليه باشد پس اگر هر دو مقدمه جزئيه بود قياس منتج نيست .

ب) اگر شرطيه متصله است لزوميه باشد و اگر منفصله است عناديه باشد پس شرطيه اتفاقيه منتج نيست .

ج) شرطيه اگر منفصله است موحيه باشد و اگر متصله است موحبه باشد و يا اگر سالبه باشد به موحيه اى كه لازمه آن است بر گردانده شود .

شروح شمسيه / ٢٣٣ - القواعد الجليّه / ٣٨٣ و شرح مطالع / ٣٢٩

القياس الاستثنائى : حكم الاتصالى

نكته ١- براى نتیجه گرفتن از قياس استثنائى اتصالى دو راه وجود دارد .

الف) از راه استثناء عين مقدم يعنى آوردن اداه استثناء بر روى عين مقدم كه در اين صورت نتیجه عين تالى مى باشد بدليل اينكه مقدم ملزوم و تالى لازم است و هر زمان كه ملزوم تحقق پيدا كند لازم نيز تحقق پيدا مى كند اعم از آنكه لازم مساوى و يا اعم باشد . به دو مثال زير توجه كنيد .

اول : اذا كانت الشمس طالعة فانهار موجود لكن الشمس طالعة فالنهار موجود در مقدمه اول که قضیه شرطیه است طلوع شمس مقدم و وجود نهار تالی است این تالی لازمه مساوی مقدم می باشد که با وجود آن مقدم تحقق دارد و با عدم آن مقدم معدوم است در این مثال با استثناء عین مقدم تالی را نتیجه گرفته ایم.

دوم : اذا كان هذا انساناً كان حيواناً لكن هذا انسان فهذا حيوان تالی لازمه اعمّ مقدم است که با وجود و عدم مقدم سازگاری دارد . در این مثال نیز با استثناء عین مقدم تالی را نتیجه گرفته ایم ولی از استثناء عین تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی تالی عین مقدم نتیجه گرفته نمی شود چون احتمال دارد لازم ، لازم اعمّ باشد مثل مثال دوم و با اثبات اعمّ مقدم که احض است اثبات نمی شود .
(ب) از راه استثناء نقیض تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی نقیض تالی که در این صورت نتیجه نقیض مقدم می باشد بدلیل اینکه زمانیکه لازم منتفی شد ملزوم نیز قطعاً منتفی خواهد شد چه لازم ، لازم مساوی باشد و چه لازم ، لازم اعمّ باشد . این راه را در دو مثال فوق پیاده کنید ولی از استثناء نقیض مقدم نقیض تالی نتیجه گرفته نمی شود چون امکان دارد تالی که لازم است اعمّ باشد مثل مثال دوم ونفی اخصّ ، نفی اعمّ را به دنبال ندارد .

رهبان خرد / ۳۲۵

نکته ۲- قیاس استثنائی انفصالی سه صورت دارد :

القیاس الاستثنائی : حکم الانقضائی

صورت ۱- شرطیه ، منفصله حقیقیه باشد . در این صورت برای نتیجه گرفتن ۴ راه وجود دارد .

(الف) از راه استثنائی عین مقدم که نتیجه در این صورت نقیض تالی است .

(ب) از راه استثنائی عین تالی که نتیجه در این صورت نقیض مقدم است .

(ج) از راه استثناء نقیض مقدم که نتیجه در این صورت عین تالی است .

(د) از راه استثناء نقیض تالی که نتیجه در این صورت عین تالی است .

العدد اما زوج و اما فرد لکنه زوج فهود لیس بفرد

لکنه فرد فهو لیس بزوج

لکنه لیس بزوج فهو فرد

لکنه لیس بفرد فهو زوج

فائده : قضیه شرطیه منفصله دو صورت دارد :

(الف) دارای دو طرف باشد مثل العدد اما زوج و اما فرد . در این صورت حکم همان است که گفته شد .

(ب) دارای بیش از دو طرف باشد مثل الکلمه اسم أو فعل أو حرف . در این صورت استثناء عین یک طرف قضایای حملیه ای را به تعداد

اطراف باقیمانده نتیجه می دهد مثلاً لکن الکلمه اسم فهی لیست فعلا و لیست حرفاً . واستثناء نقیض یک طرف قضیه منفصله ای که از

عین اجزاء باقیمانده تشکیل شده است نتیجه می دهد مثلاً لکن الکلمه لیست اسماً فهی اما فعل اما فعل أو حرف . و شما برای بار دیگر

می توانید این نتیجه را مقدمه برای قیاس استثنائی دیگری قرار بدهید و آنقدر ر استثناء را ادامه بدهید تا جواب منحصر در جزء معینی

گردد مثل: فهمنه الکلمه اما فعل او حرف لکنها لیست بفعل فهی حرف.

صورت ۲- شرطیه ، متصله مانعه الخلو باشد در این صورت برای نتیجه گرفتن هر دو راه وجود دارد .

(الف) استثناء نقیض مقدم که نتیجه در این صورت عین تالی است .

(ب) استثناء نقیض تالی که نتیجه در این صورت عین مقدم است . مثل :

زید اما فی الماء او لا یغرق لکنه لیس فی الماء فهود لا یغرق

لکنه یغرق فهو فی الماء

ولی استثناء عن مقدم نقیض تالی را نتیجه نمی دهد به علت اینکه جمع بین دو عین اشکال ندارد و لذا لازمه صدق یک عین کذب عین

دیگر نیست و همینطور استثناء عین تالی نقیض مقدم را نتیجه نمی دهد بهمان علتی که گفته شد . مثل :

زید اما فی الماء او لا یغرق لکنه فی الماء این نتیجه صحیح نیست چون ممکن است در آب باشد و غرق نشود .

ذید اما فی الماء او لا یغرق لکنه لا یغرق این نتیجه صحیح نیست بهمان

علتی که گفته شد . پس نتیجه گیری در این صورت دوم منحصرأ دوراه دارد .

صورت ۳- شرطیه ، منفصله مانعاً الجمع باشد در این صورت برای نتیجه گرفتن دو راه وجود دارد .

(الف) استثناء عین مقدم که نتیجه در این نقیض تالی است .

(ب) استثناء عین تالی که نتیجه در صورت نقیض مقدم است . مثل :

أما إن يكون الجسم ابيض أو اسود لكنّه ابيض فهو ليس باسود

لكنّه اسود فهو ليس بابيض

خاتمه فی لواحق القیاس : القیاس المضمّر او الضمیر

نکته ۱- ما انسانها در بیشتر صحبت ها و نوشته هایمان بدون اینکه متوجه باشیم قیاس به کار می بریم قیاسی که ما به کار می بریم دو صورت دارد .

(الف) قیاسی هماهنگ و منظم : به این معنا که اول صغری سپس کبری و سپس نتیجه باشد . این صورت کم است .

(ب) قیاسی نا هماهنگ و نا منظم : یعنی قیاس آن شکل و قالبی که برای قیاس گفته شد را ندارد . نمونه هایی از نا هماهنگی دو قیاس را نام می بریم .

حذف نتیجه ، ذکر نتیجه قبل از مقدمات ، تقدیم کبری بر صغری و...

نکته ۲- قیاسی که نتیجه و یا یکی از مقدمات آن حذف شده باشد قیاس مضمّر گویند . مثل: هذا ناطق و کل ناطق . در این قیاس نتیجه بخاطر وضوح آن حذف شده است و یا مثل:

خاتمه فی لواحق القیاس : المضمّر او الضمیر

هذا انسان لانّ کل ناطق انسان در این قیاس صغری حذف و نتیجه مقدم شده است . صورت و قالب منطقی قیاس چنین است : هذا ناطق و کل ناطق انسان فهذا انسان

نکته ۳- به قیاسی که کبرای او حذف شده است قیاس ضمیر نیز گویند . مثل :

هذا انسان لانّ الانسان ناطق در این قیاس کبری حذف و نتیجه مقدم شده است . صورت منطقی قیاس چنین است . هذا ناطق . و کل ناطق انسان فهذا انسان .

با این توضیحات معلوم شد قیاس که فقط کبرای او حذف شده است دو اسم دارد مضمّر و یا ضمیر ولی قیاس که صغری و یا نتیجه آن حذف شده باشد تنها به آن مضمّر گویند :

کسب المقدمات بالتحلیل

نکته ۱- دلیل کتاب گفته شد اگر انسان بخواهد امر مجهول را برای خود معلوم نماید می بایست ۵- مرحله را پشت سر بگذارد که به سه مرحله آخر فکر می گویند . این مراحل عبارتند از :

بر خورد به مشکل ، شناسائی نوع مشکل ، حرکت از مشکل به معلومات انبار شده در ذهن ، حرکت در بین معلومات برای جمع آوری معلومات مناسب برای حل مشکل ، حرکت از معلومات به سوی مشکل ،

نکته ۲- زمانیکه انسان تعریف یک شیء را نمی داند پس تصور صحیح و کاملی از آن شیء نمی تواند داشته باشد برای بدست آوردن تعریف می بایست این مراحل را پشت سر گذاشت سر بگذارد . ما نحوه به کار بردن مراحل برای بدست آوردن تعریف را در اواخر جزء اول المنطق توضیح دادیم .

نکته ۳- زمانیکه انسان به تصدیق مجهول بر خورد می نماید می بایست تصدیقات معلومی بدست بیاورد تا بوسیله آنها امر مجهول اعتقاد پیدا کند مثل اینکه اعتقاد به العالم حالت برای ما مشکل

خاتمه فی لواحق القیاس و کسب المقدمات بالتحلیل

است و لذا باید به دنبال مقدماتی (صغری و کبری) تا به کمک آنها معتقد به حدوث عالم شویم اعتقادی که از دلیل و استدلال ناشی شده است اینک ما این مراحل پنجگانه را برای بدست آوردن مقدمات و به عبارت دیگر قیاس بیان می کنیم .

مرحله ۱- بر خورد به مشکل : برای کسی که اهل فکر و اندیشه است این مرحله ضروری است چون انسان تا مشکل و مجهولی نداشته باشد فکر نمی کند فرض کنید مشکلی که ما به آن برخورد نموده ایم العالم حارث است این مشکل چون تصدیقی فطری است اعتقاد پیدا کردن به آن محتاج به فکر و اندیشه و استدلالی می باشد و لذا می بایست و به دنبال دلیل باشیم .

مرحله ۲- شناسائی نوع مشکل : شناسائی نوع مشکل در این جایعی در باب تصدیقات به این است که اولاً : نوع مشکل را از جهت مشکل و صورت بشناسد که آیا حمله استیا شرطیه ، متصله است یا منفصله ، موجهه است یا سالبه ، موجهه ، است یا غیر موجهه ، مخصله است یا معلوله ...

ثانیاً : نوع مشکل را از جهت ماده بشناسیم به این معنا که بدانیم این مشکل با کدامیک از معلومات ما مناسبت دارد آیا با معلومات ادبی مناسبت دارد یا فقهی و یا اصولی و یا فلسفی و یا ... این مرحله دوم نیز هم چون مرحله اول برای متفکر لازم است چون اگر انسان نوع مشکل را نشناسد نمی تواند به معلوماتش نظم بدهد تا به این وسیله به قضیه مورد نظر اعتقاد پیدا کند .

مرحله ۳- حرکت ذهن از مشکل به معلومات : این مرحله اولین مراحل فکر است . انسان در این مرحله بر سراغ معلوماتی می رود که در ذهنش انبار شده است تا به آنها نظم بدهد و بتواند بوسیله آنها مشکل را حل نماید .

مرحله ۴- حرکت کردن ذهن در بین معلومات : در این مرحله برای انسان متفکر مهمترین و مشکلترین مرحله خاتمه فی لواحق القیاس : کسب المقدمات بالتحلیل

است . کسی که بتواند در بین معلوماتش خوب جستجو کند می تواند گمشده اش را (تصدیقات معلومه) باید و به وسیله آنها مشکل را حل نماید و لی متأسفانه برای نحوه گردش در بین معلومات ما منظمی که هر انسانی در وجود خود دارد قواعد و قوانینی وجود ندارند . اما ما برای این مرحله راهی را ارائه می دهیم که نامش طریقه تحلیل است .

توضیح طریقه تحلیل و تصدیق زمانیکه فطری باشد برای استفاده پیدا کردن به آن محتاج به کسب مقدمات (صغری و کبری) می باشیم این تصدیق با راهی که برای بدست آوردن مقدماتی آن انتخاب می کنیم چهار صورت دارد .

الف یک مرتبه قضیه حملیه است و ما می خواهیم از راه قیاس اقترانی کلی آن را معلوم نماییم به عبادت دیگر می خواهیم از راه اقترانی حملی تصدیقات معلومه ای خواهیم آوریم تا بوسیله آنها این تصدیق نظری رای برای خود روشن کنیم در این صورت می بایست سه مرحله را پشت سر بگذاریم .

مرحله ۱- مرحله تفکیک : یعنی باید قضیه حملیه را به موضوع و محمول تفکیک کنیم و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم موضوع را جدای از محمول و محمول را جدای از موضوع . توجه به این امر لازم است که هم چون در پی بدست آوردن صغری و کبری برای اثبات این قضیه هستیم قهراً موضوع در این قضیه اصغر و محمول در این قضیه اکبر در قیاس گمشده ما می باشد . فرض کنید ما در صدد اثبات الانسان حیوان هستیم . مرحله ۲- مرحله تکثیر : یعنی باید از بین معلومات چهار دسته قضیه در رابطه با موضوع جستجو کنیم . دسته ۱- قضایای که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتواند حمل بر این موضوع شود اعم از اینکه جنس یا نوع یا فصل یا عرضی خاصی یا عرضی عام باشد مثل الانسان حساس متحرک بالاراده است . کسی که بتواند در بین معلوماتش خوب جستجو کند می تواند گمشده اش را (تصدیقات معلومه) بیابد و به وسیله آنها مشکل را حل نماید ولی متأسفانه برای نحوه گردش در بین معلومات نامنظمی که هر انسانی در وجود خود دارد قواعد و قوانین وجود ندارد . اما ما برای این مرحله راهی را ارائه می دهیم که نامش طریقه تحلیل است . توضیح طریقه تحلیل : تصدیق زمانیکه نظری باشد برای استفاده

پیدا کردن به آن محتاج به کسب مقدمات (صغری و کبری) می باشیم این تصدیق با راهی که برای بدست آوردن مقدمات آن انتخاب می کنیم چهار صورت دارد .

الف یک مرتبه قضیه حملیه است و ما می خواهیم از راه قیاس اقترانی حملی آن را معلوم نماییم به عبارت دیگر می خواهیم از راه اقترانی حملی تصدیقات معلومه ای فراهم آوریم تا بوسیله آنها این تصدیق نظری را برای خود روشن کنیم در این صورت می بایست سه مرحله را پشت سر بگذاریم .

مرحله ۱- مرحله تفکیک: یعنی باید قضیه حملیه را به موضوع و محمول تفکیک کنیم و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم موضوع را جدای از محمول و محمول را جدای از موضوع . توجه به این امر لازم است که ما چون در پی بدست آوردن صغری و کبری برای اثبات این قضیه هستیم قهراً موضوع در این قضیه اصغر و محمول در این قضیه اکبر در قیاس گمشده ما می باشد . فرض کنید ما در صدد اثبات الانسان حیوان هستیم .

مرحله ۲- مرحله تکثیر: یعنی باید از بین معلومات چهار دسته قضیه در رابطه با موضوع جستجو کنیم .

دسته ۱- قضایایی که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتواند حمل بر این موضوع شود اعم از اینکه جنس یا نوع یا فصل یا عرضی خاص یا عرضی عام باشد مثل الانسان حساس متحرک بالارادة .

دسته ۲- قضایای که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را بر آنها حمل نمود مثل زید انسان

دسته ۳- قضایائی که موضوع آنها قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان آنها را از موضوع سلب نمود مثل الانسان لیس بفرس:

دسته ۴- قضایایی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را از آنها سلب نمود، مثل الفرس لیس بانسان.

خلاصه: در رابطه با موضوع چهار دسته قضیه فراهم آمد دو دسته موجب و دو دست سالبه در رابطه با محمول نیز چهار

دسته قضیه از بین از بین معلومات باید جستجو کرد

دسته ۱- قضایائی که موضوع آنها محمول قضیه و حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان بر محمول قضیه حملیه حمل نمود مثل: الحیوان کلی.

دسته ۲- قضایایی است که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان محمول قضیه حملیه را بر آن ها حمل نمود. الحساس المتحرک بالارادة حیوان.

دسته ۳- قضایایی که موضوع آنها محمول قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که می توان آنها را از محمول سلب نمود مثل الحیوان لیس بقدم.

دسته ۴- قضایای که موضوع آنها هر چیزی است که می توان محمول قضیه حملیه را از آنها سلب نمود

مثل: العلم لیس بحیوان

خلاصه. در ارتباط با محمول نیز چهار دسته قضیه فراهم شد دو دسته موجب و دو دست سالبه:

مرحله ۳- مرحله مقایسه و شکل سازی: و در این مرحله باید قضایای دسته اول یعنی قضایایی که در ارتباط با موضوع

قضیه حملیه است با قضایای دسته دوم یعنی قضایایی که در ارتباط با محمول قضیه حملیه است مقایسه نماییم و از

ترکیب آنها با یکدیگر شکلی جامع الشرائط فراهم کنیم در این جاست که مقدمات آن تصدیق نظری را به دست آورده ایم

مثلاً با ترکیب قضیه الانسان حساس متحرک بالارادة باقضیه القیاس المتحرک بالارادة حیوان به این نتیجه می رسیم که الانسان حیوان .

ب- یک مرتبه قضیه شرطیه است در این جا آمد ما قضیه شرطیه را به قضیه حملیه بر گردانیم بعد خواهیم از راه قیاس

اقترانی حملی آن را معلوم نماییم در این صورت باید عیناً همان مراحل را که در قسمت الف گفته شد را پشت سر

بگذاریم . و اما اگر قضیه شرطیه را به حملیه بر نگردانیم در این جا نیز باید سه مرحله طی کنیم که شبیه به مراحل گفته

شده در شماره الف است .

مرحله ۱- مرحله تفکیک : در این مرحله باید قضیه شرطیه را به مقدم و تالی تکفیک نموده و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم .

مقدم را جدای از تالی و تالی را جدای از مقدم.

مرحله ۲- مرحله تکثیر: یعنی در رابطه با مقدم چهار دسته قضیه از بین معلومات فراهم کنیم . دسته ۱- قضایای شرطیه ای که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمه مقدم قضیه شرطیه است .

دسته ۲- قضایای شرطیه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازمه آنها است

دسته ۳- قضایای شرطیه سالبه ای که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمه مقدم قضیه شرطیه نیست.

دسته ۴- قضایای شرطیه سالبه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازم آنها نیست .

در رابطه با تالی نیز ۴ دسته قضیه از بین معلومات فراهم می کنیم که شبیه به ۴- دسته فوق می باشد .

مرحله ۳- مرحله مقایسه و شکل سازی : با مقایسه قضایای دسته اول با قضایای دسته دوم و ترکیب آنها با یکدیگر شکل جامع شرایط تشکیل داده و بتوسط آن تصدیق نظری را معلوم می کنم .

ج) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد ما این است که از راه قیاس استثنائی اتصالی آن را معلوم نمائیم در این جا نیز باید سه مرحله را پشت در بگذاریم .

مرحله ۱- در این مرحله باید :

اولاً: تمامی ملزوماتی آن قضیه را بیا بیم یعنی تمامی چیزهاییکه این قضیه لازمه آنهاست .

ثانیاً: تمامی لوازمات نقیض آن قضیه را ببایم یعنی تمامی چیزهاییکه لازمه این قضیه است .

ثالثاً: تمامی ملزومات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهاییکه نقیض این قضیه لازمه آنهاست

رابعاً: تمامی لوازمات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهاییکه لازمه نقیض این قضیه هستند

مرحله ۲- مرحله تکثیر: از این فحس جستجو یک سلسله قضایای شرطیه متصله فراهم می کنیم مثلاً فرض کنید قضیه حملیه ای که ما بدنبال اعتقاد پیدا کردن به آن هستیم الاربعه زوج می باشد در رابطه با این قضیه قضایای شرطیه متصله زیر را می توانیم داشته باشیم.

اذا كانت الاربعه زوجاً فهي منقسمة بمتساویین

اذا كانت الاربعه منقسمة بمتساویین فهي زوج

اذا كانت الاربعه غیر منقسم بمتساویین فهي لیست بزوج

اذا كانت الاربعه غیر زوج فهي فرد .

مرحله ۳- از قضایای به دست آمده یک قیاس استثنائی اتصالی تشکیل می دهیم و از استثنائی عین مقدم عین تالی را و یا از استثناء نقیض تالی نقیض مقدم را نتیجه می گیریم در این جاست که مقدمات آن قضیه حملیه را یافته ایم مثلاً گوئیم :

اذا كانت الاربعه منقسمة بمتساویین فهي زوج (صغری)

لكنها منقسمة بمتساویین (كبری)

فهي زوج

د) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد این است که از راه قیاس استثنائی انفصالی آن را معلوم نماییم و مقدمات آن را کسب نمائیم در این صورت نیز باید سه مرحله را پشت سر بگذاریم .

مرحله ۱- مرحله فحس : در این مرحله باید تمام چیزهایی که با آن قضیه عناد دارند پیدا کنیم اعم از آنکه عناد صدقاً و

کذباً باشد و یا عناد صدقاً تنها باشد و یا عناد کذباً تنها و باشد و به عبارت دیگر آن قضایای که در بین معلومات خود آن را

می یابیم با این و قضیه حملیه را بطه اش به صورت قضیه متصله حقیقه باشد یا به صورت قضیه مانعاً الجمع یابه صورت قضیه مانعاً الخلو .

مرحله ۲- در این مرحله نیز تمام چیزهاییکه با نقیض قضیه عناد دارند می یابیم اعم از اینکه عناد دارند صدقاً و کذباً باشد و یا صدقاً فقط و یا کذباً آنگاه از این دو فحص یعنی فحصی که در مرحله ۱- گفته شد و فحصی که در مرحله ۲- گفته شد یک سلسله قضایای منفصله فراهم می کنیم مثلاً فرض کنید قضیه حملیه ما الاربعه زوج است در ارتباط با این قضیه قضایای منفصله زیر را می توانیم داشته باشیم .

اما الاربعه زوج و اما فرد

اما الاربعه فرد و اما منقسمه بمتساویین

مرحله ۳- از قضایای بدست آمده یک قیاس استثنائی انفصالی تشکیل داده و با شرایطی که قبلاً گفته شد نتیجه می گیریم که نتیجه همین قضیه حملیه ای است که ما دنبال کسب مقدمات آن هستیم مثلاً گوییم

الاربعه اما زوج و اما فرد

لکنها لیست بفرد

فهی زوج .

مرحله ۵- حرکت ذهن از معلومات به مجهول

در این مرحله ذهن انسان از معلومات انبار شده در ذهن قیاسی به دست آورده است ، آنگاه به سوی مشکل حرکت می کند و با دلیل آن را برای خود روشن می کند و اثبات می کند .

اساس الاقتباس ۲۹۹، رهبر خرد ۳۲۸، جوهر النضید ۱۸۱.

القیاسات المركبه

نکته ۱- زمانیکه انسان بر قضیه ای دلیل می آورد باید دلیل او منتهی به امر بدیهی شود یعنی دلیل و یا دلیل بر دلیل و یا ... بدیهی باشد یعنی امری باشد که نیاز به فکر و اندیشه و استدلال ندارد چون اگر دلیل منتهی به امر بدیهی نشود هیچگاه و با دلیل عالم به قضیه نخواهد شد توضیح:

اگر بخواهیم بر قضیه الف . دلیل بیاوریم از قضیه «ب» بعنوان دلیل استفاده می کنیم آنگاه این قضیه «ب» دو صورت دارد .

۱- بدیهی باشد . در این صورت تجزیه و تحلیل به پایان می رسد و به دنبال دلیل نخواهیم بود

۲- نظری باشد در این صورت خود این دلیل نیازمند به دلیل و استدلال است از قضیه «ج» به عنوان دلیل بر قضیه «ب» استفاده می کنیم این قضیه «ج» نیز همان دو صورت را دارد به این معنا که اگر بدیهی باشد تجزیه و تحلیل ختم می شود و اگر نظری باشد محتاج به دلیل و استدلال است و این رشته ادامه دارد و هیچگاه توقف نمی کند و به عبارت دیگر تسلسل لازم می آید پس دلیل آوردن باید منتهی به امر بدیهی شود

نکته ۲- منتهی شدن به امر بدیهی دو حالت دارد

الف) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء به امر بدیهی ختم شود به این صورت که برای اثبات قضیه مورد نظرش از دو مقدمه بدیهی استفاده کند و با تشکیل قیاس از این دو مقدمه بر مدعی و مطلوب خود استدلال نماید در این صورت به این قیاس، قیاس بسیط گویند.

ب) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء منتهی به امر بدیهی نشود به این صورت که برای اثبات قضیه مورد نظرش از دو مقدمه استفاده کند که هر دو یا یکی نظری است . در اینجا باید به دنبال مقدمات دیگری باشد تا بتوسط آنها مقدمات نظری قیاس اول را روشن و اثبات نماید که در این صورت نتیجه قیاس دوم مقدمه قیاس اول خواهد شد و اگر مقدمات قیاس دوم نیز نظری باشد همچنان می بایست به دنبال مقدمات دیگری بود تا به توسط آنها مقدمات دوم روشن و اثبات شود این کار تا وقتی که امر به بدیهیات منتهی نشده

است ادامه دارد در این صورت به قیاس، قیاس مرکب گویند؛ پس قیاس مرکب قیاسی است که از دو قیاس و یا بیشتر فراهم شده است و هدف از این قیاسها اثبات قضیه مورد نظر است.

نکته ۳- غالباً ما قیاس مرکب را به کار برده ولی نتایج و یا بعضی از مقدمات این قیاسها را حذف می کنیم آنگاه بعضی خیال می کند این یک قیاس است به مثال زیر توجه کنید.

کل شاعر حساس و کل حساس یتألم و کل من یتألم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه. این قیاس دو واقع دو قیاس است به این صورت:

کل شاعر حساس و کل حساس یتألم فکل شاعر یتألم.

کل شاعر یتألم و کل من یتألم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه

در قیاس مرکب فوق نتیجه قیاس اول و صغرای قیاس دوم حذف شده است.

نکته ۴- قیاس مرکب در یک تقسیم بر دو نوع است:

الف) موصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آن را در جای خود ایراد کنند و همان نتایج را در مقدمات قیاس دیگر مکرر کنند پس نتیجه دو مرتبه ذکر می شود.

۱ به عنوان نتیجه برای یک قیاس ۲ به عنوان جزئی از قیاس بعدی

مثل: کل انسان حیوان و کل حیوان نام فکل انسان نام؛ کل انسان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم

ب) مفصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آن حذف می شود مثل اینکه مثال فوق را به این صورت بگویم کل انسان حیوان و کل

حیوان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم

اساس الاقتباس/ ۲۹۴- جوهر النضید/ ۱۷۸- شروح الشمسیه/ ۲۳۶- شرح مطالع/ ۳۳۱

قیاس الخلف.

نکته ۱: از جمله قیاسهای که مرکب از دو قیاس است قیاس خَلْف می باشد^۱ در مباحث گذشته در دو جا از این قیاس نام برده شد.

۱- در تنبیه اول از تنبیهات شکل سوم در آنجا نام این قیاس را طریقه خلف گذاشتیم و کمی آن را شرح دادیم. ما از قیاس برای برهان بر بعضی از ضروب شکل دوم و سوم استفاده کردیم

۲- در قسم چهارم از قیاس اقترانی که شرطی که مرکب از حملیه و متصله بود در آنجا گفتیم قیاس خلف منحلّ به دو قیاس می شود که یک قیاس از این دو قیاس، اقترانی شرطی فراهم شده از حملیه و متصله است.

نکته ۲- علت استفاده کردن از این قیاس این است که گاهی انسان مستقیماً نمی تواند بر مطلوب و مدّعی خود استدلال نماید در اینجاست که از راه باطل نمودن نقیض مدّعی مدّعی خود را اثبات می کند چون وقتی نقیض مدّعی باطل شد قهراً مدّعی اثبات می شود به دلیل اینکه دو نقیض نمی توانند کاذب باشد به این ابطال نقیض برای اثبات مدّعی قیاس خَلْف گویند و لذا در **تنبیهات** شکل سوم گفته شد قیاس خلف از نوع استدلال غیر مباشر است.

نکته ۳- چنانکه گفته شد قیاس خلف از دو قیاس فراهم شده است که نحوه انحلال آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد دو قیاسی که خلف منحلّ به آنها می شود عبارتند از: ۱- قیاس اقترانی شرطی که از حملیه و متصله فراهم شده است. ۲- قیاس استثنائی

نکته ۴- توضیح قیاس خلف با مثال:

مثال برای ضرب چهارم از شکل دوم که از سالبه جزئیّه و موجب کلیه تشکیل شده بود چنین بود.

بعض الجسم لیس بمعدن (صغری)

و کل ذهب معدن (کبری)

فبعض الجسم لیس بذهب (نتیجه)

^۱ رهبر خرد/ ۳۳۲

در این مثال گفتیم مدعی ما این است که این نتیجه صادق است چون اگر صادق نباشد باید نقیض آن که موجه کلیه است صادق باشد یعنی کل جسم ذهب و حال آنکه این نقیض نمی تواند باشد چون اگر صادق باشد خلف لازم می آید پس آن نتیجه می بایست صادق باشد تا خلف لازم نیاید.

سؤال: چگونه اگر نقیض صادق باشد خلف لازم می آید؟

جواب: برای توضیح خلف باید مراحل زیر را پشت سر بگذاریم.

الف) اگر نقیض صادق باشد یعنی کل جسم ذهب. این نقیض را به کبرای قیاس یعنی کل ذهب معدن ضمیمه می کنیم و از این دو شکل اول فراهم می کنیم به اینصورت :

کل جسم ذهب و کل ذهب معدن فکل جسم معدن

ب) نتیجه به دست آمده را با صغرای قیاس یعنی بعض الجسم لیس بمعدن مقایسه می کنیم می بینیم این دو نقضیان هستند؛ پس یا این نتیجه کاذب است و یا صغری چون هر دو نمی تواند صادق باشد. اما صغری نمی تواند کاذب باشد چون فرض این است که صغری صادق است و لذا کذب آن خلاف فرض می شود پس قهراً نتیجه کاذب خواهد بود

ج) نتیجه که کاذب بود قهراً کذب آن یا ناشی از صغرای قیاس شده است یعنی کل جسم ذهب و یا از کبرای ناشی شده است که کل ذهب معدن باشد اما از کبری ناشی نشده است چون این کبری کبرای قیاس اصلی بوده که فرض صدق آن بود پس می ماند صغری پس باید صغری کاذب باشد زمانیکه صغری کاذب شد نقیض آن صادق می شود که بعض الجسم لیس بذهب است مدعی ما همین بود که این قضیه صادق است.

نکته ۲- قیاس خلف از دو قیاس تشکیل شده است:

شرح شمسیه / ۲۳۶- جوهر النضید / ۱۸۶ شرح مطالع / ۳۳۱- اشارات ۱، ص ۲۸۲- اساس الاقتباس / ۳۱۹

۱- قیاس اقتراعی شرطی به این صورت:

لولم یصدق المطلوب (س ب ح) تصدق نقیضه (کل ب ح) ← صغری

[یعنی اگر بعض الجسم لیس بذهب صادق نباشد باید نقیض آن که کل جسم ذهب است صادق باشد] و کل د م (کبری)

[یعنی و هر ذهب معدن است]

فلولم یصدق المطلوب فکل ب م (نتیجه)

{یعنی اگر بعضی الجسم لیس بذهب صادق نباشد پس کل جسم معدن صادق می شود}

۲- قیاس استثنائی :

لولم یصدق المطلوب فکل ب م (صغری)

ولکل کل ب م کاذب (کبری- استثناء نقیض تالی)

نتیجه: س ب ح صادق (نتیجه- نقیض مقدم)

توجه: در هر صغری که از قیاس خلف استفاده شد می بایست آن را به این دو قیاس برگرداند برای اینکه مطلب روشن شود چند ضرب از ضروبی که در آنها از قیاس خلف استفاده شده بود به این دو قیاس برگردانید.

نکته ۱ از جمله قیاسهای که مرکب از دو قیاس است مساوات می باشد که نحوه استدل لال ۱۲۳ آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد. مثل: الف مساوی ب، ب مساوی ج پس الف مساوی ج.

نکته ۲- اولین مثالی که از معلّم اول برای این قیاس گفته شد مشتمل برلفظ مساوی بود به این جهت نام این قیاس را مساوات گذاشته اند.

نکته ۳ صدق قیاس مساوات متوقف بر صدق قضیه خارجیّه ای که محذوف می باشد پس اگر آن مقدمه خارجیّه صادق باشد این نیز صادق و منتج است. مثل:

الف مساوی ب- ب مساوی ج پس الف مساوی ج - این قیاس صادق است چون آن مقدمه خارجیّه که مساوی المساوی مساوی می باشد صادق است اگر مقدمه خارجیّه کاذب باشد

قیاس نیز کاذب است و منتج نخواهد بود مثل: ۲ نصف ۴ و ۴ نصف ۸ این قیاس نتیجه نمی دهد که ۲ نصف ۸ است چون مقدمه خارجی که نصف النصف نصف است کاذب است.

الف مساوی ب (صغری)

ب مساوی ج (کبری)

الف مساوی ج (نتیجه) این قیاس با این شکلی که دارد داخل در هیچیک از قیاسهای که تابحال خوانده شده نیست چون این قیاس: اولاً: قیاس اقترانی حملی نیست بدلیل اینکه حد وسط بتمامه در دو مقدمه تکرار نشده است جهت حدوسط (مساوی ب) است که در کبری تنها قسمتی از آن آمده است یعنی ب

ثانیاً: قیاس اقترانی شرطی نیست چون هیچیک از مقدمات قیاس قضیه شرطیه نیست.

ثالثاً: قیاس استثنای نیست چون قیاس مشتمل برارداة استثناء (لکن) نیست.

ولذا باید این قیاس را به قیاس منظم برگردانیم تا به شکل قیاس مألوف و مأنوس درآیند این قیاس مرکب از دو قیاس است:

قیاس اول: الف مساوی ب (صغری) هر مساوی ب مساوی است با مساوی ج (کبری) الف مساوی است با مساوی ج. این قیاس اقترانی حملی شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آن را مورد بررسی قرار داد.

و اما صغری: همان صغرای قیاس اصلی است بدون کم و زیاد

و اما کبری: این کبری قضیه صادقه ای است که از مقدمه دوم قیاس مساوات (ب مساوی ج) گرفته شده است چون با توجه به این مقدمه دوم ب اسم دیگرش ما سیاوی ج است. آنگاه اگر گفته شد هر مساوی ب مساوی است ب صادقی می باشد که از بدیهیات است و شما می توانید بجای اسم دیگرش را که ج بگذازید که چنین می شود: هر مساوی ب. مساوی مساوی ج است و این همان کبری است.

و اما نتیجه: برای حد نتیجه حدوسط را که مساوی ب است حذف نمودیم آنگاه این نتیجه بدست آمده.

قیاس دوم:

الف مساوی است با مساوی ج (صغری) هر مساوی مساوی ج مساوی است (کبری) الف مساوی ج این قیاس اقترانی حملی از نوع شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آن را بررسی کرد.

اما صغری: این نتیجه قیاس اول است.

اما کبری: را از مقدمه خارجی مساوی مساوی مساوی گرفته ایم در طبق این مقدمه خارجی گفته می شود: هر چیز (الف) که مساوی است با مساوی ج (یعنی ب) مساوی است با ج.

اما نتیجه: برای احد نتیجه حدوسط را که مساوی ج است حذف نمودیم و این نتیجه را گرفتیم. اشارات- ۲۷۸/۱

نکته ۱- استقراء آن است که ذهن انسان با بررسی جزئیاتیک حکم کلی را استنباط کند پس اساس و پایه هر حکم کلی جستجوی جزئیات می باشد که همان استقراء است. مثل اینکه ما تعدادی از حیوانات را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم هنگام غذا خوردن فک پائین خود را حرکت می دهد از این جستجویک قاعده کلی استنباط می کنیم که کل حیوانیحرک فکله الان نعل عند المنتح اساس

الاقیاس ۳۳۱/

نکته ۲- فرق استثناء و قیاس استقراء از خاص به عام استدلال می شود و انتقال از جزئی به کلی است ولی در قیاس از عام به خاص استدلال می شود از کلی به جزئیات است.

نکته ۳- استقراء بر دو قسم است:

الف تام: اگر همه جزئیات و مصادیقیک کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکمی کلی درباره همه آنها صادر کنیم این استقراء تام است و یقین آور می باشد.

فائده: هر حقیقت بازگشت این استقراء به قیاس است که آن را قیاس مقسم می نامند مثلاً وقتی شما می گویند: هر شکلی از اشکال هندسی متناهی محدودلات چرا که همه اشکال کروی و همه اشکال ضلع داره متناهی و محدودنه گرچه ظاهراً می نمایند که از راه جزئیات به حکم کلی دستیافت اما در حقیقت بازگشت استدلال فوق بهیک قضیه منفصله و دو قضیه حملیه به صورت زیر است: هر

شکلی هندسییا کروی استیا ضلع دار(مقصله) جوهرالنضید/۱۷۴- شرح مطالع/۳۱۷

هر شکل کروی متناهی و محدود است(حملیه ۱)

و هر شکل ضلع دار متناهی و محدود است (حمله ۲) پس هر شکل هندسی متناهی و محدود است (نتیجه) در اینجا دو قضیه حملیه در واقع دو کبرای کلی هستند که براساس آنها حکم هریک از اشکال هندسی تعیین شده است و این قیاس است نه استقراء. (ب) ناقص: اگر بعضی از جزئیات و مصادیق کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکمی کلی در باره همه افراد صادر کنیم استقراء ناقص نام دارد که تنها مفید ظن به حکم کلی است و نه یقین.

آموزش منطقی/۱۳۶

نکته ۱- در مقدمات قیاس دائماً یک مقدمه کلیه وجود دارد.

نکته ۲- مقدمه و کلم کلی دو صورت دارد.

الف) یک مرتبه افراد و مصادیق محدود است در این صورت استقراء تمام افراد آن مختلف است و با توجه به اینکه استقراء تام مفید یقین است آن قاعده کلیه و حکم کلی نیز یقین خواهد شد.

ب) یک مرتبه افراد آن نامحدود است که اکثر قواعد و احکام کلیه چنین هستند در اینصورت استقراء تمام افراد آن ممکن نیست تنها استقراء ناقص ممکن است و با توجه به اینکه استقراء ناقص مفید ظن است آن قاعده و حکم کلی نیز ظنی خواهد شد.

نکته ۳- زمانیکه یکی از مقدمات قیاس ظنی شد قیاس نیز ظنی خواهد بود و نه یقین

با توجه به این سه نکته اشکال این است قیاس که بعنوان برهان در مطالب فلسفی و غیر فلسفی از آن استفاده می کنیم یک امر ظنی و غیر برهان است چون اساس آن استقراء ناقص است که مفید ظن می باشد.

جواب: استقراء ناقص ۴ نوع می باشد که تنهایی نوع از آن ظن آور است و سه نوع دیگری ظن آور باشد:

الف) استقراء ناقص که فقط مبتنی بر مشاهده و دیدن بعضی افراد است یعنی انسان استقراء کننده بعضی از افراد یک کلی را می بیند و بدون علت یابی یک حکم کلی صادر می کند این استقراء برای انسان تنها ظن آور است.

ب) استقراء ناقصی که مبتنی بر مشاهده بعض افراد علت یابی است یعنی انسان استقراء کننده بعد از مشاهده بعضی از افراد یک کلی وصفی را در آنها می بیند آنگاه به علت یابی می پردازد علت وجود این وصف در این افراد چیست. در مقام علت یابی پی می برد علت ثبوت این وصف خاصیتی است که در کلی این افراد است نه خصوص این افراد دیده شده اینجاست که حکم کلی را صادر می کند این استقراء ناقص قطعاً مفید یقین است چون علت این وصف در تمامی افراد است و تخلف معلول (وصف) از علت محال است پس این وصف در همه است.

ج) استقراء ناقص که مبتنی بر یک امر بدیهی عقلی است مثل الكل اعظم من الخیر این قاعده کلیه ای است که ما تمام افراد و مصادیق آن را جستجو نکرده ایم. با این وجود حکم را به صورت کلی می گویم چونیک امر بدیهی است که تصور موضوع و محمول ما را کافی است برای این حکم نمودن توجه به این مطلبه لازم است که این دو واقع استقراء نیست بدلیل اینکه حکمها این چنین اصلاً نیازی به مشاهده افراد ندارد و حال قوام و اساس استقراء به مشاهده است.

د) استقراء ناقصی که مبتنی بر مماثلت و مشابهت کامله بین جزئیات و افراد یک کلی است یعنی انسان استقراء کننده بعضی افراد یک کلی را می بیند و چون افراد این کلی را شبیه بهم می داند یک حکم کلی صادر می کند.

علوم اسلامی استاد مطهری/۸۶

نکته ۱- انتقال ذهن از حکم یک شیء به ثبوت همان حکم در شیء مشابه آن تمثیل نامیده می شود و به عبارت دیگر اثبات حکمی در فردی بخاطر وجود آن حکم در فرد مشابه به آن استدلال تمثیل نام دارد که در اصطلاح فقها و در علم اصول به چنین استدلالی قیاس گفته می شود

نکته ۲ در تمثیل ۴ رکن وجود دارد.

الف) اصل: طرفی است که یقیناً حکم آن را می دانیم.

ب) فرع: طرف دیگری است که می دانیم حکم را در مورد آن نیز اثبات کنیم.

ج) جامع: به وجه مشابهت دو طرف گویند.

د) حکم همان است که وجود آن در اصل یقین است و در فرع به دنبال اثبات آنیم.

نکته ۳- صرفیک مشابهت بین دو چیز نمی تواند دلیل تامی بر مشابهت آنسو در همه جهات باشد از این رو گفته اند تمثیل جز احتمال چیز دیگر را نمی آفرید البته ممکن است کثرت وجه تشابه و شدت آنها موجب قوت احتمال تا سرحد ظن شود هرگز آن را به مرز یقین

و قطع نخواهد رساند و لذا ارزش تمثیل از قیاس و استقراء کمتر است.

بله اگر در موردی دریافتم که جامع غلت تامه ثبوت حکم در طرف اصل است آنگاه به متقاضی قاعده علیت (با وجود غلت تامه معلول نیز حتمی الوقوع خواهد) یقیناً به ثبوت در طرف فرع نیز تصدیق خواهیم کرد بازگشت چنین تمثیل در واقع به قیاس است و لذا مفیدیقین می باشد ولی درک اینکه جامع غلت تامه ثبوت حکم در اصل است به سادگی ممکن نیست و در مسایل و احکام شرعیه درک این مطلب تنها از ناحیه شارع ممکن است.

آموزش منطق/۱۳۷

مثلاً امام فرموده است: غلت اینکه آب چاه چیزی او را فاسد نمی کند ماده داشتن آن است از اینجا می توانیم این حکم را به هر آبی که ماده دارد سرایت دهیم مثلاً به این صورت

ماء الحمام له مادّة

و کلّ ماء له مادّة واسع لایفسده شیء

فماء الحمام واسع لایفسده شیء

<http://Zekr.Com> دروس حوزه علمیه قم <http://Zekr.ir>

<http://YaAlee.com> فقه أهل البيت (صلوات الله و سلامه عليهم) <http://YaAlee.ir>

Copyright ©Zekr.Com

Copyright ©YaAlee.Com